

ترجمہ محمد دوازدهم کارالدنوار

۵۷۰۷
۵۳۷

ن-۳

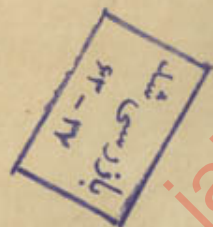
بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب	شماره ثبت کتاب	
مؤلف		
مترجم		
شماره قفسه		



۵۷۰۷

دفتر کتابخانه



در اسماء الصبیحی و فیروزه و کتاب بلبل افشار و ایدیه
مشتاب اسم احمد بن برات بنوطی استین هفت دقاق محمد بن عمران صول محمد بن یوسف بن محمد بن
محمد بن احمد بن زید بن محمد بن مکب حسین بن ابراهیم بن محمد بن محمد بن وراق علی بن عبد الوہاب
بنی ابو هلت است مفسر ابن محمد بن احمد بن محمد بن

نور

ل

۱

۶

جلد ثانی بخش اول
بکتابخانه
دانشگاه
تفاهوت و
الذوق و
صلوات الله
عنه و آله
و سلم

[illegible]

جلد نہایت

971

از دهنه و خواجه نقل لفظ و معنی است که در بلغه اوانان عربی و یونانی نادر و نغصه و لیسند و او علیهم السلام از این
سبب او مطاع که رضای خدا دارد و بولدند و متابعت دانسته بجز از ترجمه بمحمد حاکم علی ترجمه بمحمد نادر و غیره از او
نشد و سئل الله تبارک و تعالی ان ینقض بها و سایر المؤمنین انه لوفی و المعین

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب سماء الدين بالشوق الفرح محمد ^{عليه}
البر والنجى الباهر من آله أحد عشر صلوة الله عليهم وآلهم وظهر
ولعنا الله على هؤلاء ^{عنهم} كنه أما بعد فهذا هو المجلد الثانى عشر من كتاب
عجالات النور فى ألفه الحاطى لفا مرشد المدعو محمد باقر الأنصاري الهاشمي ^{الطيف}
حضرها الله مع مواليهما في اليوم الآخر أبواب تاريخ الامام الميرزا الشهدا ^{المليح}
ثم مؤلفه السيد أبي الحسن علي بن موسى الضياء صلو الله عليه وعلى آله
وآله اعلام الوحي - غير تاريخ درجه باب اول از فقه مشركه است تعيين وقت
باب ولادة والقائه وكناه ونفس خاتمه واحكامه
صلوات الله عليه

باب اول در بیان تاریخ ولادت
انصرت **باب دوم در خصوص** با خصوص بابت انب **باب سوم** در بیان معجزات
و خوارق عاده از انصرت صلوات الله علیه بطور رسیده است **باب چهارم** در در و در انصرت
علیه السلام بقره و کوفه و این از انصرت در بقره و کوفه بطور رسیده است معجزات و تعجبات **باب**
در تعجبات و معجزات انصرت علیه السلام **باب** در بیان معرفت این بزرگوار است بحسب السبع و لغات
باب در جهاد است این بزرگوار و مکارم خلدن و معالی نمودن عالمه از صلوات الله علیه و آثار و معجزات

واقاب كنز و نفوس
انفرت واحوال
انفرت

۷. نقش خام

و ادب و فن و علم و کرامت

مکملہ روزنامہ کھبر

[illegible]

و در جلالت حضرت در ظهور از آن در دیگر که از شما باز میگفتند از آن ماه صفر که در آن وقت
در بیت و هم از آن در روز جمعه از آن حضرت است که در آن وقت که حضرت پناه به بی بی حضرت
امانت و خلافت حضرت بعد از پدر بزرگوار است و بی بی حضرت و کعبه در ایام امانت حضرت
بعیت مکرر رسید که معروف به ابرون است و به او ایام بود از بی بی حضرت و بی بی حضرت که
پس فعل سلطنت از حضرت و معروف به ابراهیم بن مهدی راه مؤلف بی بی حضرت در بی بی حضرت
چهار روز و نایب محمد بن بی بی حضرت و بی بی حضرت که در آن وقت که حضرت در بی بی حضرت
پس با مؤمنان سلطنت نمود و حضرت از آن بعد از ابرون میگفتند و حضرت سلطنت نمود و حضرت
و در ملک سلطنت با مؤمنان نام مؤمن حضرت بر سر حضرت از آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت
احبار و حجاج و بزرگان و اهل الملک و اهل بی بی حضرت از آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت
حجاج و بزرگان و اهل الملک و اهل بی بی حضرت از آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت
قور و بی بی حضرت از آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت
حضرت از آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت
خداوند تبارک و تعالی نماید که حضرت از آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت
عبادت نمود و بی بی حضرت که حضرت از آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت
و آنکه تبارک و تعالی در آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت
بوق حدیث از آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت
خداوند تبارک و تعالی و در آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت
نشدند و بی بی حضرت از آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت در آن وقت که حضرت

لم ونفى

کرم فین

[illegible]

۲. در کتب اربعه اشعار اربعه

<http://fb.com/ranajabirabbas>

در معین نسخ احمدی

و ظاهر ناعوار خند و لب
طنی هرگز بر ماتانم جاریه

ارادہ مندرہ ام کہ ارطد قتیہ
کندہ بہ ہم پس

حضرت ابوبکر صدیق
رضی اللہ عنہ

در آب نشانداده

در کتاب صوفی اخبار آمده که در نزدین سلیطه رسیدی و در آن کلمات گفت ملاقات کردم
موسوی بن جعفر علیها السلام را و عرض کردم خبر ده مرا از امام بعد از خودت بمنبر آنچه خبر دادی بدو تو با و حضرت
فرموده بودم در آنکه ازین منبر دست نبردید که گفت هر کس از من بعد از این من پس بدو با گفت خدا
پس حضرت خذ فرمود و گفت خبر ده مرا ای ابا حمزة خارج من از منزل خود و صیحه بخوم در خانه هر یک پس ای
خوم و در میانم با مناعه بپر خوم و مواکوم خود و مخصوص که ایندم بوی صیحه در باطن خوم و بتقیضه دیدم بر او گذارید از این
صوفیانی علیها السلام را در خواب دیدم حضرت گفته و نشسته دعا و کتاب نگاه داشت پس عرض کردم بخت چه چیزند ازین
فرمود حضرت لا علم پس سلطان بدست که گنایه از دست سلاطین است باری تبارک و تعالی و لا یستفید من غیر
که گنایه از غلبه و قهر باری تعالی است که گنایه از کلمات پس فرمودت که بانی جهانها و رئیس غمخور و شریک است و لا اعطاه الله
که گنایه از فقر و اوست بر آنچه کجا بود و لا یکنشسته پس جمع کننده است مهربان بود و فرموده بود که محتاج
خود چه باشد بجمع بپر تو و در رسیدن هر لامنت که حضرت را می گوید پس گفت بر من پس بن جعفر ای زین العابدین
و منبت است از زین العابدین و منبت کرم و قتل و بذل را که همان کعبه است قلب او را و ایه و ایه و ایه که کفران کند
تعمید خدا را اگر شوال نوی تو از شدات پس او باین کوه میرسد خداوند تبارک و تعالی فرماید ان الله یامرکم
ان تقاتلوا الامانات الیها در پیغمبر و من ظلم علیکم شهادة عند من اشتهر
آیه اولی منیت که بر سر خداوند تبارک و تعالی است و در آنجا که او باینکه من است و اول آنکه است و حضرت
در این آیه بجهت جز و است که منقضی لغت و توفیق بود و توفیق باینجهت امر با شدات که در جبهه خبر و دست
فرمود ای کوه پس عرض کردم و منبت خبر منند از او و او را جانشین من را بخورم که در دست حضرت که خود فرمود
از برای من پیغمبر صلح و علیه پس من بخورم او و فرمود که امر لامنت بجمع بپر تو که نظر میکند بر خدا و منبت پیغمبر
و نطق بر آنکه حکمت خدا و صیحه است و خط فر کند و مالست جمله ندارد و عموست از حکمت و علم و چه بسیار است

[illegible]

باب دوم از مجلد بازم از کتابها و الا
در مضمون بخصوص است انعامات انحصار

و از این حکم مثل این روایت ۹
روایتی که در دو کتاب
و مثل

ارشاد

گفتند از حضرت از امام و مجرب مردم به از او پرسش سوال نمکرده از فرمودند ای سید عالم بر سبک بیایم هر چه بخواهیم
بر مردم بفرمایید و او فرمود بهترین اولاد است اگر بماند به از من بشماره بد از برای او در زیر شعبان
و در ربیع و کسب از او سوال کنند از خلیفه من بعد از من بر آنچه شنیدی از من و در همان کتاب
عنه بر صدق علیه السلام از من بنامش بر می کند گفت بودم فریب نصبت نفرمود از او و از
در نزد قبرنا که موسی بن جعفر دست به پسرش او در دست خود داشت فرمود ای پسر من مرا عرض کردی
بزرگ و قاضی ما فرمود که نام نسب مرا بگوید گفتی قاضی موسی بن جعفر گفت بزرگ بخت گشت عجمی کرام
عالم موسی بن جعفر گفت شاید بشد او است که من از زنده که دوستی من به از هر که من و دوستان
کتاب شیخ صدوق از پدر خود داد از عید بن محمد روایت که است که گفت خارج شد از شهر
دارا و داشتیم پس دیدم در بعضی از طریق ابا ابراهیم را که به بصره میرفت پس کیر الطلیح فرستاد
و داخل شدیم من بر او و داد چند کتاب بن داد که او را که برسانم ایضا خدا را بعبادتش عرض کنم
خارج تو شوم بجا بیاورم آنها را فرمود به پسر من علی بدرستی که او است و مرا قائم با قرمن و بهترین
و دلدار من در کتاب روایت این ولید از عید بن محمد روایت از او و دلدار جعفر بن ابی طالب است
گفت و فرستاد بسوی ما ابو ابراهیم جمع کرد مال خود میداد بر برای جمع کردن آن مؤمنان کردیم نه
فرمود شاید بشد که این پسر من علی وستی و بر پا کنند امر من خلیفه من است به از من هر کس را من
دینی بشد بکیر و از این پسر من هر کس که بخواهد از برای او چیزی مهیا پس بفرستد آنچه بخواهد
از او و کسب کند و من رسد و قادر بر هدایت من نباشد مگر آنکه بکند در کتاب شود
و اسلام لوری و بنیت موسی کلینی از امامه من این روایت را در آورده است و در کتاب
عیون اخبار الرضا از زید شامی روایت کرده است گفت الله شیعہ عالم موسی را لام و میثای

نمودند اند که گفتیم چه گونه میشود این گفت ابو کسن موسی بن جعفر خواند او را پس
وصیه بسوی او در کتاب عیون شیخ صدوق از پدر خود داد از عید بن
ابوب روایت کرده است گفت بودم در مدینه در یکجا بیک معریت بقبا بود
در موضع نزد این علی او به از زنده که موسی بن جعفر روایت کردیم فدای تو شوم چه بگویم
کرد شما را که در آمدید گفت خبر است که ابو ابراهیم و فرمود نفر از او و دلدار علی و طایفه
دشمن گرفت که از برای پسر خود وصیت و دو کماله در زنده که خود و به از وی سخاو
و بیک امر او در نفع و ضرر او جاری و جابر بشد پس گفت محمد بن زید و به ای حیدر
بتحقیق بشنوی از برای امامت هر روز در هر شهر که باشند گفت شیعہ این عهد را
بعد از او گفت حیدر گفت بلکه خدا موسی بن جعفر را به بار و چه چیز است بیک مگر
محمد گفت ای حیدر در نیک و منی کرد پس عهد کرد از حیدر او لامت را عیون حکم کرد
مرد حیدر و حاکم که است بود در سرها کتاب ماحویه از عید بن حجاج
روایت میکند که گفت وصیه کرد ابو کسن موسی بن جعفر به پسر خود عیون
از برای او که کتاب داشت و در آن کتاب بیعت نفر از وجه ابر و منبه سو
و در سرها کتاب عهدی از حسین کثیر روایت کرده گفت بر باد است
از برای ما مومنین عیون پسر خود عیون حاکم چنانکه بر باد است رسول خدا عیون
روز عید خرم پس گفت ای ابر و منبه یا گفت از اهل مسجد است و من
بعد از من در عیون اخبار رضا و بن ابی اسحاق از حسن بن فرار زودم که
گفت (علیه السلام) خارج شدیم بسوی مکه موقوفه و بجا ما عیون عیون و با او

از ابراهیم بن محمد
در حبس

۵۰۰

در نسخه از حضرت طاهر و خارج شد بوی او چنانکه نوشته شد بود در بعضی آنها در عهد موسی
بریکترین از اولاد و منت و غیره در هر کتاب یکبار بنموده اند که گفت که برین
جغفر رسیدم بود و نزد او ایستادم و عرض کردم ای پسر خداوند عالم که تو را
قال فاحمل قولی و غیره و من را به علی بن موسی است نوشته او نوشته است و علام او علام است و برین در اول است
و اخیر او بگوید قول قول از دست در کتاب بر نهاد و اعلام است و عین طوسی است
درین کتاب از او آید که در کتب و صدق است که عین کفیه که زیاده بن محمد بن ابی ذر و ابی حمزه است و او
موسی بن جعفر الطاهر و اقرضه است و گفت هدا است اخیر که در نزد ابی ذر و ابی موسی بن جعفر و ابی ذر
نقشه که این جعفر بن محمد حذف آنها را غفلت از نقطه و او از حضرت قاسم و ابی حمزه که گفته است
باب چهارم موسی بن جعفر که فرمود که من آن کلمه را ندیده ام که او بگوید که او را بگوید که او را بگوید که او را بگوید
حضرت رفته در میان کتب و اوراق و اصحابی بطرفی است که خبره را که او را بگوید که او را بگوید که او را بگوید
فرمود که عین طوسی در کتاب است که عین طوسی در کتاب است که عین طوسی در کتاب است که عین طوسی در کتاب است
احبار و ابن الولید از عین بن قاسم که گفت فرمود ابو اسحاق که عین طوسی در کتاب است که عین طوسی در کتاب است
با و او منت نظر میکند باین در کتاب خبر و او منت نظر میکند در کتاب خبر و او منت نظر میکند در کتاب خبر
بما و الدجانه عبد الله بن موسی بن جعفر و ابی حمزه است و او منت نظر میکند در کتاب خبر و او منت نظر میکند در کتاب خبر
بن عمر و ابی حمزه است که در اصل نام بر موسی بن جعفر و ابی حمزه است و او منت نظر میکند در کتاب خبر و او منت نظر میکند در کتاب خبر
عین طوسی و او را بگوید که عین طوسی در کتاب است که عین طوسی در کتاب است که عین طوسی در کتاب است
خلق تو و طاهر است فضل تو میفرماید پس عین طوسی در کتاب است که عین طوسی در کتاب است که عین طوسی در کتاب است
احمد بن جعفر بن طاهر است و او منت نظر میکند در کتاب خبر و او منت نظر میکند در کتاب خبر و او منت نظر میکند در کتاب خبر

ملک

<http://fb.com/ranajabirabbas>

در تفسیر

۶ و نو ذمه کدشت - تارا
در فضیلت
و کرامت

دستخط

در کتاب گفتی در خبری ما بود روایتی که گفت ایچم در نزد ابی هاشم در منزل حضرت پس رفت دست او وقف کرد
بر خانه و باز کرد بابت پس بر خیزیم بپای او و دو دردت حضرت که یک نظر میکرد او پس فرمود ای خبر میباشی از این روایت
یعنی این بر سر است و فرمود ای میباشی این چه کتاب است که نظر میکنید در او عرض کردم نه فرمود این حضرت که نظر
نمیکند در او بگویند یا و خبر حسن بن موسی که دید بان خودم که نظر الف و در تیا به نشسته تا دانا شد
و نیز در کتاب بالکشی که در این بنی بر نقل کرده گفت ثوبان بن خالد خدمت میکرد به هاشم بن ابی اسحق
برای او از زینب که در خانه که گفت زمانیکه اختلافی در خودم در او ایچم که گفت بباله ای و خبر از او این شد
در او از اختلافی که گفت که گفت بنی ابی اسحق خدمت میکرد به بزرگ رفت که عیادت و در خبر
که در کتاب در وصف الفضائل ابو مخنف شیبانی از او و بنی خود و بر این نقل کرده است که گفت
داود که گفت ما به ابراهیم فرمودم بزرگ کنه من من پس خبر ده و از آداب پس خبر ده و فرمود ایچم ایضا
و گفت اینست صاحب بود من جلیشی که به مقام میرزا به عفر از قصص در باب نفس بر کاظم آمد
در باب وصیت حضرت علیه السلام که است باب ستمان جلد و از دهم حصار
الانوار و در بیان معجزات با هر و غرائب کارها شکی ندارد
انحضرت صلوات الله علیه
نظمتی رسید
در کتاب مناقب ائمه بن صلت روایتی که گفت یوم در عزرا در دینی که معروف به باب از مقام میرزا
که صلوات و انوار از ائمه و آثار من بر این که هر که میخواند از او بخشد عین از درام و به رسم میرزا زنده است
پس خبر داد بن مستر خود از اجازت حضرت رسیدم پس ابتدا فرمود که باب و گفت ایچم از او که در دست دینان که میگویند
با در این سبهای و در این شبیم با در روز و هم ایچم که میرزا که سبها که چینی حرف و سبها که در بار بیان میسلفیم

۱. بیت مال عطر غنوم

وینو منور ان شند ویرا
خوس فاجان اندا کردد بود
حاجان فاجان بود و او که
از غنچه منقطف
بدر از برش
مرد و در کمال فوج بود
خوگوم

کویا به بنو مکرر کوا
این بنو مکرر بنو مکرر

[illegible]

صداوت

[illegible]

عجزت و منی مرا

عُرجنه

وعلیه

چون در حدیث اعطای
و منکر حکمت خفیه برین آ

سابع اسم جبار

بکھرت

و سوار شدم من اولاد بخت اخفرت اندم و ماندم شب ده در خدمت اخفرت تا اینکه گذشت از شب
 الجزا که فرمود است پس چون اراده کرد اخفرت که بانشو فرمود من غرضم قاهر با نثر و جویع و غیره
 عرض کردم ای خدا تو شوم فرمود که امشب که در نزد ما جواب و صبح کن بیکت خداوند فرمود عرض کردم
 چنین میگفتم فدای تو شوم پس فرمود که من اخفرت ای کینه بیند از وقت خواب مرا از برای این پس
 کن لحاف ده که در از میخوانم و بگذار بر سر او مخفی شود پس گفتم من در نفس خود که رسیده است
 با کینه رسیدم من در این شب به رستم که کینه خداوند از برای من از منزلت در نزد خود و عطا فرمود
 بمن از خراج آنکه عطا کرده است بعضی از اصحاب ما پس فرستاد بکسی عمار و سوار شدم من
 اولاد و فرزند کرد برای من فرستاد و خود پیهم در لحاف او و گذار شدم برای من
 اخفرت و میخوانم و وصف عمار از برای اهدا از اصحاب خداوند و اخفرت با من شسته بود
 من در نفس خود که میگویم اینها را پس فرمود این اطعم اسرا که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
 در مرض او و عیادت فرمود او را پس گفت که در زیر بر تاس با من نزد نفس تو بجز و دلیل نفس
 خود را برای خداوند و ظاهر و بیکر و در نفس خود و باشد و نیز در عیون از برای بنی بشر روایت کرد
 و گفت که داخل شدم بر رضاع بعد از وفات پدر او و شروع کردم در استقامت بعضی از بچه ها که تکلم کرده
 بعد با من با و پس فرمود من چون است اسما عرض کردم فدای تو شوم و الله مقرب شدم من بآن
 در کوچه و پیهم من در مکتب پس اخفرت تبسم بر من من فرمود در عیون از محمد بن حنفی
 روایت است که خبر از من خداوند که بعد عید هجرت ابو الحسن موسی بن جعفر را و عود من و جانی
 پدر رضاع در مفارقت را بدیدم که به و عهد بر ما باشد پس رسیدم بماد و اب اعطش شدم و میگویم
 بر نفس من پس فرمود رضاع بروید بوضع جانی و فغان و وصف فرمود از برای ما این موضوع

مدرسه

که در انوضع باب خود میسر رسید پس رفتم با من فرمود رسیدیم باب و سیراب کردیم در اب و کانی
 که با ما بعضی از فاضلین کوفی که دریم از انعام و امر فرمود امام عماره بطلب انجمنه و آنچه طلب نمودیم
 ما به شکل شتر و بنا رفتم از برای حشمت شری پس ذکر کردیم انیرا برادر از اولاد قنبر که گمان او این بود
 که بصره و بیت سال رسیده است عمر او پس خبر داریم قنبر اینقدر بدست ما بهیم قسم و گفته است
 عیون است که از این ابد کثیر روایت کرده که گفت جوانی موسی بن جعفر و وفات یافت توقف
 کردند مردمان در امر او پس حج کردم در آن ایس ملاقات کردم جناب رضاع و غفر انتم در
 طلب صف امریه و گفتم آفتاب منا و احلی بلبث بعد پس مرور کرد رضاع مثل برق چمنه میرن
 و گفت منم و الله ان بشر انچنانکه واجب است بر تو متابعت کنه پس عرض کردم که معذره
 میخوانم از خدا و از تو پس اخفرت فرمود که از برای تو بخت شیده شد انقاد عیون بکلیله از اوجده
 عمار روایت کرده که ملازم شمره دین کرافی پس در نفس خود گفتم که نیت از برای ادای این
 دین غیر از سیم و کاف و مولای من ابو الحسن علی بن موسی الرضا عم و چنانچه صبح کردم در منزل اخفرت
 آتم و اذن خود کنم پس اذن دادم و چنانچه داخل شدم پس از آنکه من اظهار دارم فرموده را با من
 و انیت حاجت تو را و برایت ادای دین تو و چنانچه شب شته طعام بجهت افطار آورد پس
 خوردیم ما و چنانچه از خوردن فارغ شدیم فرموده اسما محمد موسی ابو و یامر و عرض کردم اسراف شدم
 روا بکن حاجت من و رفتن لا کانت کردیم پس دار اخفرت از زیر فرش قبضه شراب و دفع کرد
 بمن و خارج شدم پس نزد یک شتم بچای پس دیدم انها را ز سرخ و زرد اولاد و دیگر که به سیم
 رسیده و ضرب اولاد من دیدم این عهد کسرا محمد و دانی بنی شمس عدد است بدست شش از آنها
 از برای ادای دین تو و بدست چهار نفقه عیال تو است و چنانچه صبح کردم انچه دانی را که شتم بدانتم

ان دنیا را که در آن ان نقش بعد و آن دنیا را که کمتر از پنجاه سنه در کتاب خراج از محمد بن عبد الله
مثل این روایت روایت محمد است در عیون از عمرو بن بزیج روایت محمد است که گفت بعد از
من و کینه عالم پس نوشتیم بر ضامن و سوال کردیم از آن حضرت اینکه بخود چه از خدا که بگرداند آن حضرت
شکم آنهاست پس وعظا کنند بمن این نعمت پس نوشت آن حضرت که ان شاء الله عظمی که در کف
دیگر که نسخ ان این بود کسم الله الرحمن الرحیم عافا فی الله واکرام با حسن خافیه فی الله
واللاحق بوجهی یعنی خداوند بر جنت خود سالم به ابر و معاف نماید و نور بنیکو تکلیف
در دنیا و آخره الامور بیدار الله عز وجل بعضی فیها بمقادیر علی عیون کار و کسرت
خداوند عز وجل است که جاز میفرماید در ان مقام ویر خود تفریق در خود با خود بخواند
لست علامه و جادیه ان شاء الله قسم الغلام محمد و الجاریه فاطمه علی بن
الله عز وجل متجسسان نیست که زاید خواهد شد از برای تو و در خیرت باشد که خدا
خواهد پس نام ببر هر دو نام و دختر را فاطمه بگذار بهر که خداوند بزرگ و جلیل هم گوید پس
شد از برای من و در خیرت باشد پس قسم که فرموده رضا علیه السلام در کتاب بخواند و خود
از عیون بزرگ و از عیون رضا علیه السلام در کتاب بخواند و خود
و گفت گفت از برای ما عیون الله بنی میفرماید که بعد من و اخبر من که مردم من پس زمان که میرود
بکلمه خلیفان کرد و قلب من چیزی پس میفرماید پس گفتن باری و در کار تحقیق که میباید
حاجت را و ارا و مراد پس از آن و بکن مذهب بزرگ و دین که پس افتاد و قلب من اینک بیا بیا
رضا علیه السلام من بعد من پس ایستادم و در و اقام رضا که پس گفتن علامه که بخواند با حسن خافیه
مردان اهل عراق در در ایستاد است پس شنیدم من صدرا آن حضرت که آن حضرت فرمود

که داخل

که داخل شود عیون من میفرماید پس داخل شد من و نظر کرد من فرمود تحقیق که حاجت که خداوند دعوت ترا و بدست
کرد ترا این خود پس گفت من شنیدم که میفرماید تو خود خدا و این بر صحت خود در کتاب خراج این فقال ان
این میفرماید من از روایت محمد است در کتاب کشف الغم از دلایلی عیون از این میفرماید من روایت در کتاب
خبر من نیز از این فضل خداوند بوده و در کتاب عیون از او شایسته و روایت که گفت سوال که
از من و عیون من و این چهارین شعث آنکه سوال که من اجاب بنی علی سلام که پاره کند کتابهای او و تکیه میبند
و کتابهای من و تکیه میبند و شایسته که پس بداند که من از کتابهای او که پس شنیدم بود خواند ام پاره
کرده ام آنها را در کتاب کشف الغم از دلایلی عیون از او شایسته و من روایت در کتاب عیون از او شایسته
نموده است که گفت لا و کردم و نفس خود و تکیه و داخل شدم بر این پس سوال که من از حضرت من و چون
پیش رویش روی او شروع کرد و نظر کردن بوی من و نفس من و روی من پس فرمود که چند بار
از آنکه تو شسته و من کردم نه ای تو شوم چنین چنان پس فرمود که من بزرگترم از تو که شسته است این
من جمل چیز پس گفت نه ای شوم و نه اراده و شوم که سوال که من از آن حضرت فرمود خبر دادم
تو را در کتاب عیون از آن زمان در این نقل است گفت و داخل شدم با و بحسن از ضامن دار و در شدم
که سوال که من از حضرت عبد الله بن جعفر پس حضرت دست مرا رفت پس به مبارک خود که داشت
پیش از آنکه اراده خود و عرض نماید فرمود ای محمد این آدم عیون لام نبود و خبر دادم این اراده مرا
پس از آنکه سوال که من از او در کتاب کشف الغم از دلایلی عیون از آن زمان من روایت
در عیون از نفعی روایت که گفت شنیدم از عیون من که میگفت داخل شدم بر این حسن
دار و در شدم که سوال که من از حضرت عوده از جبهه صلح که بود در من و این که پیش خود فرمود از این

خوشتر که حرام به بندم در آنها چون در مثل شام که در میان من چند روز و در او را در پیش
 کردم چون بخود خود و چون بانشدم که برون روم و در او را که گفتم و دایم که حضرت از فرقی من پس ششم در پیش
 روی او پس که نشد دست خود را بر سر من و توبه فرمود حضرت بن پس از حبس طلب فرمود از لباسهای خود
 و لباس پس در فرمود بوی بر آن را و فرمود بن حرام به بند در آن لباس گفت عیسی طلب کردم در که در لباس
 سعید که به بر بر او از برای پیرو خودم پس نیانتم آن لباس در که از آن لباس چیز بر آن طریق که از آن
 که بودم پس در که در حرام که در من و در اصل شام بر عیسی علیه السلام و در وقت که در او را که در
 و در او را که در من و در وقت که در او را که در من و در وقت که در او را که در من و در وقت که در او را که در من
 پس در او را که در حضرت بن لباس سعید بر عمل شام بود و چنان لباس که بودم در طلب
 از دلایلی میری از عیسی روایت که گفت طلب کردم در که او را که در کتاب عیون
 از عیون بن موسی گفت خارج شدیم در خدمت ابی الحسن رضا علیه السلام بوی بعضی اهلک حضرت روزی او
 نبود در زمین پس در وقت که حضرت فرمود عیسی او را که در کتاب عیون بن موسی از عیون بن موسی
 یاد و عرض کردم نه فارحبت به بر آن شیت و نیست در هوا ابری و در شام از زبان پس از حضرت فرمود
 لکن من را درم باران و در وقت که باران تمام بر زمین راوی که به زمین را که تا نیک بلند شد ابری و باران
 بر ما تا نیک در بعضی خود رسیدیم و باران ماند از هیچ کس که نیک تر شد در کتاب خارج از عیون بن موسی
 من از روایت که گفت در کتاب کشف الغم از دلایلی میری از حسن بن موسی فرمود و نیست در عیون
 از موسی بن عمران روایت که گفت که ششم برضا علیه السلام و سؤال کردم از حضرت که دعوت فرمایید پس
 از برای من پس ششم لام علیه السلام بوی من که عطای خود خداوند عتقه و توبه پس ما پس در او را
 پس در او را که در حرام که در من و در وقت که در او را که در من و در وقت که در او را که در من و در وقت که در او را که در من

دشمن

محمّد علی

پس رسید بن حق مدینه نام حضرت در پهلوی پای من پس داخل شدم برضا علیه السلام در مدینه پس فرمود
 حضرت چه میزد و در آنکه میزد ترا اظهار در گذشته عرض کردم چون رسیدم به بطن حضرت رسید بن
 بوق مدینه در پهلوی پای من پس اشاره فرمود حضرت آنچه در طرف پهلوی در زیر بغل من بود و تکلم فرمود بگوید
 در ضمن فرمود بر آن و فرمود لام علیه السلام زیرا که نیست از این و نظر فرمود بچند روزی من بود پس فرمود که فرمود
 او چه بدیدم هر یک یک یک شد بشود از شیعان به بدیدم پس هر یک یک شد خداوند عزوجل از برای او شهادت فرمود
 پس گفت بغض حق و در بدست ظلم از برای پای خود را با شتم که به که همیشه همان طور بود و لکن که در
 در عیون از ابی الحسن بن راشد روایت میکند که گفت از جمله من او را که پس از رسول رضا علیه السلام پیش
 از آنکه نظر کنم من در شمشیر و بونتم و ناله بگفت حضرت و گفت بن رسول رضا علیه السلام جناب امام رضا
 من را به که بونست بوی من و منتری و صداد و منزل من فرمود پس گفت من که طلب میکنم چیزی سو
 که در امام رضا علیه السلام او را که گفتیم نیانتم و دایم که پیچیدی و چون رسول رضا علیه السلام برکت گفت که در جای
 خود باش و بعد از آنکه بعضی بار را پس دیدم و منتر که عالم نبودم با و مرا که مرا دانستم که حضرت طلب کند
 مرا حق را پس شادم بوی حضرت آنکه در من و در عیون از پسر محمد مصری روایت میکند که آمد ابی الحسن
 پس ششم بوی او و سؤال کردم از حضرت اذن خروج مصر که تبار که کنم بوی مصر پس ششم بوی
 باش تا آنجا که پس شادم هر سال چون که ششم آمد بر ششم و طلبان نمودم پس ششم بن که
 خارج شو که مبارکت صنع خدا از برای تو پس بدینکه امر تغییر میاید راوی که خارج شدم و رسید بن خوزمال
 مواقع شد در بغداد و هر چه پس شادم با شدم از آن فتنه در عیون چهار صفا از عیدم و چهارده از اخر
 روایت میکند که گفت قیثش مرا کرد از برای من اولادی و در وقت که در او را که در من و در وقت که در او را که در من
 پس حج کردم و داخل شدم بر ابی الحسن رضا علیه السلام و خارج شد حضرت بوی من و در وقت که در او را که در من

و غیر ۱۹۱۵

<http://fb.com/ranajabirabbas>

لیک شیط مایه داد او را
و ادق را قلیت شرمیت

۲۹۵

الشفقة مستندة فظهرت في وقت السؤال اننا راو كرمه كالحضرة تباركنا في هذه المدة فلو حلت
شديد من دستها على كل حال وروى ان سبيلك طلع في كل باربع طلعك غنى في كل باربع طلعك غنى في كل باربع طلعك غنى
بركه خواهد داد و در وقت بقاء و در میان آن ایام را در این خداوند بفرستد که هر کس خود را در آن ایام بفرستد
در فراغ از این که بفرستد خداوند را در زمانه و از هر کس که در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
ایمیدن او این که بفرستد خداوند را در زمانه و از هر کس که در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
ظاهره نموده طلع پس مع کد بدست خداوند را پس غایت آن سبیل که در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
یکی از اینها می باشد طلع میگوید که حضرت فرموده از برای آنکه در وقت که میاید وقت او را
از فقره اخره نیست که بیرون آمدن فرایین ارض و تصرف ما در آنجا در وقت و زمان تمام
محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود در کتاب خراج روایت نموده از محمد بن سعد گفت شنیدم در سبیل که
برای خداوند در هر روزی چه هست در زمین و فری در طلب او گفتم تا آنکه خداوند بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
کردم و داخل شدم بر او و یک طلع از خیر را غایت المسمی بی زبان من سلام کنم به آن زبان
گفت پس زبان من طلع کنم و حضرت به آن زبان جواب میگفت پس بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
زبان در جواب حضرت پس بیرون آمدم در طلب او پس حضرت فرموده رسیدن من و من آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
در بخواند سدر که در خیر است یا نوح از حضرت خورشید که در خیر است یا نوح از حضرت خورشید که در خیر است یا نوح از حضرت خورشید که در خیر است
زبان عربی و طلع کنم یا اهل البیت دست مبارک خود را بفرستد از آنوقت حکم کنم یا آنکه
در خراج روایت نموده است محمد بن عیسی از حسن بن عیسی بن محمد که گفت تو آنکه در این کتب که در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
و سوال کرد که احوال من در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد که آنها بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
رسیدم خواستم آن دو نوبت که بیستم پس خبری که در حدیثی که گفتم کان مذکور است و در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد

بالی علی بن ابی طالب

و حضرت با شسته

و این را میگویند

بهر علم محرابی آن کرم بر سر انداخته و بر سر انداخته و بر سر انداخته و بر سر انداخته و بر سر انداخته و بر سر انداخته و بر سر انداخته و بر سر انداخته
و این بود که حضرت گفت از سلام و در پیش کرم که بر سر انداخته و بر سر انداخته و بر سر انداخته و بر سر انداخته و بر سر انداخته و بر سر انداخته و بر سر انداخته و بر سر انداخته
بشنید و چنانکه گفت که بواسطه آن که بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
خواجه است که گفت عیسی بن حنین بن یحیی که بود ما را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
عبد بود و چه طلع میگوید پس بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
خواهد بود که بدین خداوند است که تو را بفرستد برای او پس از آنکه عیسی بن حنین بن یحیی که بود ما را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
رجوع که بگویند و او ایام در بختی است که در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
و که گفت و نقل شد بر فضیله هم که در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
بشنید که گفت و نقل شد بر فضیله هم که در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
در وقت که گفت و نقل شد بر فضیله هم که در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
در وقت که گفت و نقل شد بر فضیله هم که در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
مقتدر حضرت من بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
کرده و طلع باها بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
این حضرت که من بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
شدم فرمایند حضرت و چون بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
بخوانم و با خواب کنم پس بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
بهم را که در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد
روایت شده که گفت خواجه شدم بر فضیله هم که در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد خداوند را در آن ایام بفرستد

و معصوم و مکیان از لفظ حکما
نشیع از وجه و نحو مائز لفظ آ

طباطبائی راہمیں سمیع حسن
دور اُحد قبا صابو کہ منور نوش
۶ مئی ۳۰

روایت

عز اسم فلیت

بغیر اس وقت سے

مراد از حضرت مردی است
واقعه و کوفی

<http://fb.com/ranajabirabbas>

فضلی

فضل گوید برکت انسب من بطوریکه لایم فرمود بود در کتاب خراج از حدیث محمد بن حنبل روایت کرده
که گفتیم یا یس کن غایب و شوم مرا بر شاعر است از صاحب رفته آنحضرت فرمود منیت از او آید
بر شکیست از برای خدا شمر که در آنجا طلبد بگوید و نگه داری میکند آنها بضعیف ترین خلق خود
که آن ذره است یعنی مورچه ای که یک پس اگر اراده کند با شمر خیل ببرد با شمر و شاعر گوید که از
آنحضرت سؤال کردم ازین باب و شنیدیم پیش از رسول خود بخیمیشو پس خبر داده شدیم
بلخ و قبت و از یک سر دید و از شمر در نصب و در شمر است مورچه ای که بزرگ بقدر یک دینج و بخت
کنده بآن شمر با شمر آنجا نرسد بغیر آن ما شب را در منزل خود جا میگردد و در غایت بیخودن آنجا
بماست قصد میکند آنموضع و برسانیکه قطع میکند و یکشب سر فرساده و بخت از آنجا
که بهر کینه مبر آنجا و پس از آن خود را میگردد و بران میبزند و خارج میشوند مورچه ای که طلب
انها پس میرسد چیز را قطع میکند و او را شعله اند به با در سرعت حرکت و بامت مشغول میکند
مورچه ای که گوشت که برده اند از برای آنها و فتنه لاشی بگویند با خمار اندازند و گوشه ای بران و الله
اگر لاشی بگویند با آنها پاره میکند آنها و ایمان آنها را کنا خراج روایت کرده است از فضیلت آن
گفت بودیم با رضا علیه السلام در مدینه پس مردی کرد و رضا علیه السلام با قومی که میگردد نشسته بود
پس گفت آنکس که نشسته بود منیت لایم رافقه پس عرض کردم با آنحضرت شنیدی آنچه گو
که این شفق گفت حضرت فرمود او است مؤمن کامل و ایمان پس چون شب شد دعا کرد و او
پس سوخت و آنجا او در دزدان ستاع او و چون صبح شد دیدم آنفق و آنکه در پیش روی
آنحضرت جفت و بستان پس آنحضرت امر نمود و چیزی دادند و فرمود ای صفوان اما بفر
مؤمنیت کامل و ایمان صلح نمیکند او مگر آنچه دیدی و او را در کتاب خراج از حدیث محمد بن حنبل روایت کرده

[illegible]

الصانع

<http://fb.com/ranajabirabbas>

رضای علیهم السلام که خارج شد حضرت از مسجد در سائید هر دو سال اراده حج نموده پس رسیدند بمکه که در آنجا فرغ
سیکستند پس نظر نمودند ابوحنیفه و فرمود که بیاید فرارغ و او آدم و فراب کشته قطع عیون و خفوه و نه استم
که چه قصد کرده از این و چون هر دو با هم وضع رسید و در آمد با با و باله رفت با بگویم حیرن جعفر و او را که نماندند
از جهت او شمشیر کار برانگیزد و چون از مکه مراجعت کرد امر کرد بخراج کعبه آن و بفرار که رسید جعفر بن یونس بنید
بریدند در کتاب او نشان این قولیه بود و از سفر و راه کرده است و تیکه راه که هر دو شمسیت کعبه کعبه
محمد بن جعفر بن یونس ابوحنیفه که برود و با و بگویم فردا از فرج کز شکت خواهر خود و چهار تو کشته خواهم شد
اگر بگویم که تو از کجا دانستی بگو خواب دیدم سفر گوید که اندم به نزد او و کفتم نه از تو و تو فردا از فرج کنی
اگر فرج کنی شکت خواهر خود و صاحب کشته خواهند شد گفت از کجا دانستی کفتم در خواب گفت عله و صاحب
و کون خود غیویند و فرج کرد پس منهنم شد و چهار بر و بقدر رسیدند در صافیت هر دو بن مکه و در
گفت که بهم بابی احسن و صحرا خود را که بر صفا کرد و شجره در آب حضرت پس دل داد حضرت تا آب بر
و قدم بر آب بول و در آن کدیس بر کشته پس نظر نمودی بوی ابوحنیفه گفت بدرستی که عطا الله است و او را
چیز بر آنکه عطا الله بر هر دو آن مهر بشیرت از آن که در کتاب صافیت از اسمان جعفر که گفت بهم در جنت
در خانه بگویم و در فرم توان میگردان از آن بزرگوار و جاسوسیند پس در پیش خود کفتم نزد او را که
پس ترک مردم فرموده فرمود که گفت اسمان بدرستی که انتم ک نیند بیا و علم کشته و صاحب علم
انهار انبیاء کان میکنند و شمسند انبیاء در هر اکتاف گفت جعفر عده بنی فطس که در خانه که
پس پیش خواند و تخته نمودن و بعد از آن گفت که خدا رحمت کند رضا که چه قدر علم داده بود و خدا کند
عن یقی بچهر که توان کفتم از او در هر حال انکه بعیت کعبه بود با مردم پس کفتم با و در آن تو تو
من بین از برای تو که بر در کون عراق و بجم یاسم و خانی نادر و آن ن تیسیم و کفتم

[illegible]

175.

[illegible]

حدیث لطیف

وَابْرَئِ

۹۳۴۱

مکتبہ

دعوت

[illegible]

دھرم پافے

<http://fb.com/ranajabirabbas>

آورد و گفت همه توبه شد اگر نعمت بی گفت خوش پس نشنیدم را دی بعد واقعه که زایل شد تب من بگفت
چون بزمید به سخن دای بر تو ایلی بعد از این چه جلال داری و مستطیر چه بیای پس لغتم برادر رحمت
بعد از بزم که در کفتم با و خبر ابراهیم این شریف که واقعه بگفت بعد در مسجد رسول الله صوم و دیو در حاجی
انگ گفت گفت که پس کفتم در دوازدهم است این در بگفت بمن هر سخن و فخر من از بزم من بگفت
گفت اعلم بزم من فخر و گفت رضاع کفتم پس به شیوه و عمار که میباید از او شل انکه از آباء او سباده روی
گوید بگفت من از بزم من به یکوش و باشد در کفر که بر این منانم انکه لکرس آورد در امر و کت به دوا
من بر خوانم انکه تبت و بود به خط غیر خود و بود از بزم ابراهیم انکه عیسی منی ابانک این عبارت و
حقیر است یکا انکه و بجهت بیانات به پذیرای عیسی حکایه از اننا میگویم و مفردیم و چون نوزاد بر افروخته
حکایه میکنی و اسرار ما امید از بزم ابراهیم که از اسرار او در دو وصف است انکه تبت از برای تو از او
چند و چنان دارد که در دو وصف است تا انکه تا حضرت شمرده بود عمار که در آن کاغذ با بر انکه تبت از برای تو از او
نقد و در دو وصف است تا انکه شمرده بود جمع و خرد و اسرار انکه روی کرد و بود از برای انکه ابراهیم و خرد و طبقه محقره
و در ابراهیم که انکه تبت بود و در دو وصف است تا انکه تبت که کتاب انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که
که فرجه ای یافت که ابراهیم و علی بن خطاب هر دو در دو وصف است و ایمان نیاوردم و انکه از برای انکه تبت
صالح گفت خبر داد و از حق از انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که
در مسجد رسول الله و در جانب من بود انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که
من هر دو وصف است از انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که
به حضرت عیسی که انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که
و نوشتم بر او اسم الله و انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که انکه تبت که

و من بعد از این فرموده اند که
که قوتی که یکسره در او
و کلامی که باقی است
بانه در اینجا که باقی است

ملک اعظم من جبرئیل و میکائیل کان مع رسول الله صلی الله علیه و آله و هو
 الامیر علیهم السلام و لیس کلما طلب جد شجر ملکیت بزرگوار جبرئیل و میکائیل بویا
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابائهم علیهم السلام است و نیک در هر وقت که طلب می نمود
 پس حضرت فرمود که تو عمر خواهر کردی در هر دو تا صد سال عمر که در کتاب رحمتی عمر و در رحمتی
 بن قاسم روایت کرده است که بعضی از اولاد حضرت عیسی و محضر شد و حضرت ضاع علیهم السلام از میان
 او گذر سفری بود و من مخوم بودم از این لطیف و حضرت نسبت به عمر عیسی گوید پس حضرت تشریف آورد
 و چنان توقف فرمود و پس از آن حضرت با چشم و عرض کردم فرایتم عیسی نه در ایام که بودید
 و با وجود این با من بود و او با من میگذارد و در هر دو میگذرد پس من که عیسی مخی خلا را دین خواهر را و حضرت
 از خندان کسی بود که در نزد رسول حضرت بود و من گوید که ایام چنان نگذشت که عیسی حضرت را در عرض
 و حاصل شد و برادر خود و دین کرد و حال آنکه در نزد او صحیح بود حسن بر خناب گوید که رحمتی بن قاسم
 بود از آن موفقی حق حاصل شد و قابل با مات انجا بود و در کتاب کافی از حسین بن عمری زیاده است
 کرده است که گفت در آن روز بر رضا و من اندر دین او توقف داشتم و دیدم از پدر او سخت مسئله روان
 که بود و جوابش مسئله رسید و هشتم را نفرمود پس در این مسئله که من ایامی از این سوال میکنم
 اگر جواب او موافق با جوابها میبود پس نه معجزه و دلالت خواهد بود بر امانت و والد این حال کردم
 از حضرت ندای عمر و جواب این مسئله به آنکه او و یار زیاد کنند فرمود و از جواب مسئله متعجب
 اما که من و گفتند بودیدم بپوشن جگر که من در روز قیامت با تو احتیاج و می خواهم که که تو علیه
 امام نبیانه گوید او را عبد الله بن علی است پس حضرت دستها را فرو برد و فرمود که در
 خدا حاقه مکن با من یا من در این نگاه این باشد پس او است بدو در قیامت و چون با حضرت

در آنجا ولادت و بر این بوج رحمت نهادند و این شخص بمحور است و در سید ادم که خبر دهد تو مرا
باسم صلی علی و آله و سلم در میان من فکر را میسازد که بگویم که اوست و این نام خود و باغ خود اوست و چون در
دور زنده آید و این کتاب بمحور است پس بپاره کنم او را و خوانم و در آخر آن کتاب بنویسم که بعد از این
ای ابراهیم بدست من از یاد تو شغیب و صالحند و از پیران تو عهد و میثاق کنند و از دختران تو غنیمت
مکمل و سید من را زانو نشسته بود که غیض ختم می نمود پس بعضی از اهل مجلس گفتند که این غنیمت است که از
در معرکه نجات یافت است گفته است در معرکه شریف که در کتاب صانع در ابراهیم مثل او را
گفته است و در آفرینش است که گفته است که این اسم حضرت است و بعد از آنکه از زمین ازل و اعلی
آمد و از تو خدا نشسته است و در حال کشتی عذوبه را خدای عز و جل گفت که تو را که در آن کشتی اند
جبهه از خدا طول عمر بخواند و بخواند از خدا و نه که این فرایده در این فریاد حضرت فرمود که مدت عمر
ببر در کمال و بپوشد به تبرت از برای تو پس عین این حدیث که در آنجا گفته است در کمال و بپوشد
در رجعت با نیت این در ابراهیم است و نه بپوشد به تبرت از برای تو پس عین این حدیث که در آنجا گفته است در کمال و بپوشد
اندر تحقیق خبر دارد از هر کس و در این حال کشتی از حدیث عیسی است که در آنجا
عجیبی پس بنی بن عبد و سوال میکرد از حضرت دعا و در زیارت می خواند تا آنکه به بنید حضرت
که در آنجا میدادند آنها را و در جواب او حضرت فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
میرد بر همه خدا داد بهتر است از برای تو پس انقدر در غم می خورد در همان کتاب
می نویسد یا فتم در کتاب محمد بن الحسن بن بندار بن خطبه که خبر داد او حسن بن محمد
از عبد الله بن طاهر که گفت عرض کردم برضا که کجاست خالو نه در داد پیر تو می بینم
حضرت فرمود از آن نه در داد با حضرت در غم عرض کردم عرض نمودند که این
فرمان نه در داد حضرت فرمود که غایت نه در داد حضرت عرض کردم حضرت

[illegible]

چند کلمه از غنیمت

۷ و هیچ که نوزاد را می کشد
و بطریق حفظ در آستانه

سجده

از همین خود بردن او در هر دو چیز نیکه بان نوشته می شود و گفت نیت جواب مسئله بان تو تفسیر دنیا اینها
در نیت پس باز کردم من ادرا و در ادویم مسئله باینکه در همین من بعد با جواب تو اینها پس گفتی که
شاه میگویم خدا و رسول او بر نفس حق که نیت حج هم و گفتا رفتم و توبه کردم بوی خدا و در اسلام فرستادم
و یکی تو میگوئی که نیت منی حاجت خود رسیدم و دیوار این را نه نیت حضرت خواهم رسید و کتاب اعلام که من میگویم
در جمله اینها در رایت که از حاشیه با نیکای خود را از حسن بن علی و سایر کاتبان که در کتب کتب
در نسخ خود روایت کرده است که گفت چون من اینها را بر او رسانیدم و او فرمود که اینها را از من بپوشان و از هر کسی که
نزد او است در دم در بپوشان تا برسد با و خبر آنحضرت و بگویم فرستاده در هر روز و الا ان خانه و من این نیت
بدان زمانه و او را که میخواست در آن و چون حج میباید عزال خود بفرست و بگویم ما که بفرستیم و نیت
رضا از چیزای خود را نیت خود بردن او در و با هر زمانه که آنحضرت داشته است ادرا و در آنکه که
از او و گفت بکن پس چون نیت از نیت خود آوردن در فرموده نیت نیت خود را و ما را خوف عظیم
روی داد و چون حج نیت داخل خانه و حایل کردیم و قصد ام آمدیم و بعد از نیت که بپوشان و بپوشان
ستوانه نهاده است پس ام بعد بر در و در حین نیت و بعد از نیت که بپوشان و بپوشان
و در موضع میفرمود و گفت با تو که حرف نیت و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
طرفه چنانکه قدس مشرق میفرماید که نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
در اینها و او اینها میبکشد پس میگوید کتاب مشرق لکن در هر روز از او و نیت نیت نیت نیت نیت نیت
طواری جمع کرد و در پیش خود گفت که اگر رضا علیه السلام اینها را بداند و نیت نیت نیت نیت نیت نیت
رضا علیه السلام در اینها نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
که جوابی مثل من در او بود و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
تو نخواهی گفت اینها را آورده جواب اینها است که در او است و در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
در روزی آنحضرت در مجلس اینها نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

و اینست نیت این

اصل من حدیثی است
لفظ من حدیثی است
بمعنی نیت که در هر روز
نیت نیت نیت نیت نیت
نیت نیت نیت نیت نیت

علی در این

عقل دادند و گفتن کردند و علی کرده و ادرا بقر او پس که میفرموده و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
رث و سوال که جواب داد پس از رسول ادو و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
توقف کرد و چون معلوم کردند نزد او تو فرمودی که باز گفته است که رضا علیه السلام و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
متوجه شد بطرف آنحضرت و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
و اینها با نیت
علاجه هر که در آن نیت
نیت
آن را نیت
نیت
از نیت
که نیت
نیت
بدان نیت
عوض کرد نیت
از خالات و نیت
بر او و نیت
و که پس نیت
نیت نیت

تا نیت نیت نیت

به نشانی حضرت زین العابدین علیه السلام در روزگار فرستاده بر من که سوال کن از من که ما را نشانی
 در نزد من هست و بر من عرض کرد سوال کردم از آنها پس گفتند که اگر حاضر بودی در نزد تو هر آنچه خلق
 است خدا از ملک که هر آینه با سینه از برای آن و نه نشانی که از آن بهر تو را آنها را خداوند
 این طور از هر که است آنها را پس هر چند شما را عرض کرد پس گفتند که ما را سوال کن
 مثل نه برای من به این خاص هر چه که از او شنید از ائمه ۳ و در بار چهارم در
 ذکر و در مسجد ائمه اولا الثانی علی بن ابی طالب
علیه السلام است بصره و کوفه و غیره از آنها از حضرت
بظهور رسید از اجماعات
و معجزات

در کتاب جامع روایت کرده است از جمعی که گفتند چون موافقت کرد ائمه علیه السلام و در
 بر رضاء پس سلام کردم با حضرت با اختلاف و امامت و دادم با حضرت آنچه را بخواهم و گفتم بهر خواهم
 و دیدم زیادتی اختلاف در جمیع روایات و گفتند که در این سوال خواهند کرد از حضرت و در این
 امام و اگر چیزی بنمای از حضرت خواهد گفت حضرت زین العابدین علیه السلام و بر سر ایشان ما در بصره
 که من خواهم آمد بوی آنها و کوفه الا با الله پس بیرون او و بوی من جمع آنچه را که بخواهم از هر چه
 در نزد ائمه از عباد و عصا و سلاح و غیره آنها پس عرض کردم که چه شریف خواهد بود از بوی آنها
 فرمودند از هر که از رسیدن تو و دخول تو به بصره و چون به بصره آمدم سوال کردند از من از اهل بصره
 گفتم که نسبت از من چه میگویند ایشان از اوقات او رسیدم و گفتند که من میت هستم بناچار پس بگویند
 وارد آمد و دیگران در کوفه و بصره در مدینه این امانتهای را به من عطا که اوست و عرض کردم

است بجز این پس کردم آنچه را که ما گوشه ام بر او در بیدم و دایم با او و بجز از او در بوی ما خواهم
 آمد پس سوال کنید از او از آنچه بخواهم پس پیش گیر و بخت کرد و بیدم از قوم عربین هاب و بود ما هر
 میل میکردیم به قرآن پس گفت ای محمد بهر شکم حسن بن محمد و نسبت از اهل این بیت یعنی خانواده
 نبوت در دوزخ و در دوزخ و علم و دین و دین مثل علی بن موسی و دیگران از او که آن بود که کل
 احکام تغییر با بدی گفت حسن بن محمد در جمعی حاضر بود و گفت ای محمد بهر شکم علی بن موسی
 از گفتن این محمد بن محمد میگوید که تا شکر خدا خواهد آمد و کفایت است ترا از همه و دیگرانی پس گفت
 شد و قوم و چون رو نیم از دخول من به بصره شد پس نگاه رضاء آمد و قصد منزل حسن بن محمد را
 داخل خانه او شد و حسن بن محمد در حال حضرت ایستاده و متوقف در اوام و نوام حضرت یعنی توفیق الرحمن
 همان که زیاد شده بودند در نزد من و از آن که ایستاده بودند و آن جایی که ایستاده بودند و بوی آنها
 سوال کنید از هر چه بخواهم و دیدم و متوقف و ایستاده بودند که حسن بن محمد آنها را بر چه چنان میگفتند چون تمام شد
 از همه رضاء پس سلام داده که نسبت از من و زین العابدین علیه السلام و بوی من و دین و اسلام علیه السلام و در
 بر کافه و در کوفه که در اصف کوفه در مدینه با گفتند که زین العابدین علیه السلام و بوی من و دین و اسلام علیه السلام
 تو خدا را گفت که ما را از هر چه بخواهم پس گفت ای محمد بهر شکم حسن بن محمد و نسبت از اهل این بیت یعنی خانواده
 و اگر هم تمام از هر چه بخواهم با دلی حین خوانده ام و بجز از او که بر او رضاء است با و رسید بکلی
 خواندم و صورت کرد با من در بسیاری از امور و هر چه بخواهم با آنچه در او از برای او خط و نوشته بود
 دو عده کردم که از این باید در عا و در آن عصر از او و تا بنویسد در پیش من جواب آنچه خواهم
 دمن و فدا کننده هستم با آنچه او خواهد که کم کم که حق که با الله و بوی من و دین و اسلام علیه السلام
 چهار بار کرده و در این دلیل از برای او و تو در زما صالح القول هستی و ایستاده که بروند پس

و از او علی بن موسی

ممنون از توفیق الهی
 زین العابدین علیه السلام
 و زین العابدین علیه السلام

پنجم توبت و گفتند که در ظاهر من غیر از او هیچ کس را ندانم بعد از چند روز خود را در نزد او توبت
 در نزد من بداد حکم و فرمودند که در حق ظاهر خود و بعد از آن میری که رفتار خود را بگویم که در حق
 قسم بخور که ندانم که بر این هر باب همه آنها را گفتند با و در رات فرمودند که حضرت علی را در حق
 این خبر گفت و وادادند و فرمودند که خبر خود را بگویم که در حق قسم بخور که ندانم که بر این هر باب
 این پنج بجا شایسته است که در حق قسم بخور که ندانم که بر این هر باب همه آنها را گفتند با و در رات
 جایش گفت و کرد که در حق قسم بخور که ندانم که بر این هر باب همه آنها را گفتند با و در رات
 در نزد شما در حق قسم بخور که ندانم که بر این هر باب همه آنها را گفتند با و در رات
 حضور و بود اگر ثابت کنم و فرمودند که در حق قسم بخور که ندانم که بر این هر باب همه آنها را گفتند با و در رات
 با بیشتر و توبت و دادند که در حق قسم بخور که ندانم که بر این هر باب همه آنها را گفتند با و در رات
 که در حق قسم بخور که ندانم که بر این هر باب همه آنها را گفتند با و در رات
 در نزد او در حق قسم بخور که ندانم که بر این هر باب همه آنها را گفتند با و در رات
 باینکه در حق قسم بخور که ندانم که بر این هر باب همه آنها را گفتند با و در رات
 حضرت فرمودند که در حق قسم بخور که ندانم که بر این هر باب همه آنها را گفتند با و در رات
 البته بزرگ است که در حق قسم بخور که ندانم که بر این هر باب همه آنها را گفتند با و در رات
 نه می گفتم آنها را که در حق قسم بخور که ندانم که بر این هر باب همه آنها را گفتند با و در رات
 باینکه در حق قسم بخور که ندانم که بر این هر باب همه آنها را گفتند با و در رات
 در حق قسم بخور که ندانم که بر این هر باب همه آنها را گفتند با و در رات

٥٠ کف از حوائط

اینجمن کلمه در نسیم و صفای
و کفر و ترک و کفر
طایفه از کلمه در کلمه
باید بود و دعا و زیاده
کلمه شد

1927

۱۰۰۰

محمد بن موسیٰ

عزیز مراد

m

و در کتب تارک الزیاد و در کتب تائید قیامت خوانند و گفت اللهم یا ذا القدرة العظامه و الوجه
 الامعة و اللحن المتابع و الاکلاء المتوالیه و الانادی العجیله و اللواهی الخبیله
 یا من لا یوصف بمثل ولا یمثل بنظیر ولا یحلب بظهور یا من خلق فیه ذوق و القم
 و ابلع فیخرج و علانا و رفع و قدر و احسن و صورنا فتن و اخرجنا بلع و انعم نا
 سبع و اعطینا جوار یا من سما فی العز ففات خواطر الاکبار و دخی و لطف
 فجاز هو احسن و کار یا من نفی بالملک فلا ند له فی ملکوت سلطان و توحید
 بالکبریا فلا ضد له فی جبروت شانه یا من حاد فی کبریا هبیه و فائق
 لطایف الاوهام و حیرت دون ادراک عظمه خطایف انصاف الاقام یا
 عالم خفایا قلوب العالمین و یا شاهد لحظات ابصار الناطقین یا منیت
 الوجه لهیب و خضعت الرقاب لجلاله و جعلت القلوب من خفیه و ار
 الفایض من قوفه یا بدی یا بدیع یا خفی یا ضعی یا علی یا رفیع صل علی من
 شرف الصلوة بالصلوة علیه و انتقم لى من ظلمت و استغف لى و طهر لى
 عن باء و اذ فرحنا بالذل و الهوان كما اذ انتهرنا و جعله طریقا الی جاس
 و شهد الکافح من قهر کت العظیمة انیدعا بقطع نظر الرقیقات و تدقیقات غزوات
 در مقام ادب و خیر نمیکند که در کتب تائید قیامت خوانند و گفت اللهم یا ذا القدرة العظامه و الوجه
 الامعة و اللحن المتابع و الاکلاء المتوالیه و الانادی العجیله و اللواهی الخبیله
 یا من لا یوصف بمثل ولا یمثل بنظیر ولا یحلب بظهور یا من خلق فیه ذوق و القم
 و ابلع فیخرج و علانا و رفع و قدر و احسن و صورنا فتن و اخرجنا بلع و انعم نا
 سبع و اعطینا جوار یا من سما فی العز ففات خواطر الاکبار و دخی و لطف
 فجاز هو احسن و کار یا من نفی بالملک فلا ند له فی ملکوت سلطان و توحید
 بالکبریا فلا ضد له فی جبروت شانه یا من حاد فی کبریا هبیه و فائق
 لطایف الاوهام و حیرت دون ادراک عظمه خطایف انصاف الاقام یا
 عالم خفایا قلوب العالمین و یا شاهد لحظات ابصار الناطقین یا منیت
 الوجه لهیب و خضعت الرقاب لجلاله و جعلت القلوب من خفیه و ار
 الفایض من قوفه یا بدی یا بدیع یا خفی یا ضعی یا علی یا رفیع صل علی من
 شرف الصلوة بالصلوة علیه و انتقم لى من ظلمت و استغف لى و طهر لى
 عن باء و اذ فرحنا بالذل و الهوان كما اذ انتهرنا و جعله طریقا الی جاس
 و شهد الکافح من قهر کت العظیمة انیدعا بقطع نظر الرقیقات و تدقیقات غزوات

خواطر

خلق کرد و در زوداد

خلق کرد و در زوداد و الهام کرد پس خلق او آرد و اخر اوج کرد بوجه تازه پریشان سازد و در کتب تائید قیامت
 پس متعجب نشود و هیچ وجه نمیکند او بگویند صفات کبریا را نه و مقدر کرد پس بگوید که مقصود از او و از او در طبق اعتبار
 و معجزه از او پس عالم کرد و استدل دل خود بر اینها تیرا نیند بگوید که هر چه شگفتی بگویند و وجود او داد و معجزه و نعمت او داد و بگویند
 و در کتب تائید قیامت خوانند و گفت اللهم یا ذا القدرة العظامه و الوجه الامعة و اللحن المتابع و الاکلاء المتوالیه و الانادی العجیله و اللواهی الخبیله
 یا من لا یوصف بمثل ولا یمثل بنظیر ولا یحلب بظهور یا من خلق فیه ذوق و القم و ابلع فیخرج و علانا و رفع و قدر و احسن و صورنا فتن و اخرجنا بلع و انعم نا
 سبع و اعطینا جوار یا من سما فی العز ففات خواطر الاکبار و دخی و لطف فجاز هو احسن و کار یا من نفی بالملک فلا ند له فی ملکوت سلطان و توحید
 بالکبریا فلا ضد له فی جبروت شانه یا من حاد فی کبریا هبیه و فائق لطایف الاوهام و حیرت دون ادراک عظمه خطایف انصاف الاقام یا
 عالم خفایا قلوب العالمین و یا شاهد لحظات ابصار الناطقین یا منیت الوجه لهیب و خضعت الرقاب لجلاله و جعلت القلوب من خفیه و ار
 الفایض من قوفه یا بدی یا بدیع یا خفی یا ضعی یا علی یا رفیع صل علی من شرف الصلوة بالصلوة علیه و انتقم لى من ظلمت و استغف لى و طهر لى
 عن باء و اذ فرحنا بالذل و الهوان كما اذ انتهرنا و جعله طریقا الی جاس و شهد الکافح من قهر کت العظیمة انیدعا بقطع نظر الرقیقات و تدقیقات غزوات
 در مقام ادب و خیر نمیکند که در کتب تائید قیامت خوانند و گفت اللهم یا ذا القدرة العظامه و الوجه الامعة و اللحن المتابع و الاکلاء المتوالیه و الانادی العجیله و اللواهی الخبیله
 یا من لا یوصف بمثل ولا یمثل بنظیر ولا یحلب بظهور یا من خلق فیه ذوق و القم و ابلع فیخرج و علانا و رفع و قدر و احسن و صورنا فتن و اخرجنا بلع و انعم نا
 سبع و اعطینا جوار یا من سما فی العز ففات خواطر الاکبار و دخی و لطف فجاز هو احسن و کار یا من نفی بالملک فلا ند له فی ملکوت سلطان و توحید
 بالکبریا فلا ضد له فی جبروت شانه یا من حاد فی کبریا هبیه و فائق لطایف الاوهام و حیرت دون ادراک عظمه خطایف انصاف الاقام یا
 عالم خفایا قلوب العالمین و یا شاهد لحظات ابصار الناطقین یا منیت الوجه لهیب و خضعت الرقاب لجلاله و جعلت القلوب من خفیه و ار
 الفایض من قوفه یا بدی یا بدیع یا خفی یا ضعی یا علی یا رفیع صل علی من شرف الصلوة بالصلوة علیه و انتقم لى من ظلمت و استغف لى و طهر لى
 عن باء و اذ فرحنا بالذل و الهوان كما اذ انتهرنا و جعله طریقا الی جاس و شهد الکافح من قهر کت العظیمة انیدعا بقطع نظر الرقیقات و تدقیقات غزوات

نمایان

۲۰۰

در شب بهر کج

خود لید و فرمود شام بخورد و بعد از آن که شام خورد و الا شام به پیغمبر نشاندند و مراودام خود را
 پس خوشی و رجوع نمود در حبس و الا شام نشاندند از حبه بجز یک در و صواب از او روایه کرده است
 در عیون از اباء شام حضرتی روایه نموده که غذا را خوردیم جناب صاحب علیه السلام پس عورت کرد
 بعضی از علماء از خود رو بر آن صغایه فارسته و ب بود مر فرستاد علماء خود رو بخت آنحضرت بجهت
 از پاری پس غم میفرمود او و ب بود منعی بود شد علماء بر علماء پس تسلیم مبارک آنحضرت بفرموده و در
 از خودی روایه کرده که ابوسعید علیه السلام حکم میفرمود با مردم بر زبانهای ایشان بود و به ضعیف تر و علم
 از ایشان بجمع زبان و لغات پس عرض کردم بر آنحضرت روزی بای رسول الله که بزرگترین توحید
 بکنم در سخن شایان زبانها و انشیای مختلفه پس فرمود آنحضرت ای ابوسعید منم تو بگو
 بر خلق خدا و ایست خداوند بخشنده و مهربان و بر قوی طواغیت لغات و زبان ایشان را و عیون اندر وی
 سالت بستم که بعد از آنکه بشنید با مردم زبان آنها و بعد از آنکه ضعیف ترین باس و اعلم آنها بر زبان و لغت
 بر آنحضرت آن حضرت در پی رسول الله هر آینه توحید منم از معرفت دانست که زبانها و باهم خط و کتابت
 فرمود ای ابوسعید منم تو خدا را بخوان و بعد از آنکه خداوند و مهربان تر و قوی که خداوند از زبان آنها و از زبان
 بتقول امر المؤمنین که ادباً افضل الخطاب غیر داده شد و افضل خطا را ایام افضل خطا را معرفت
 بلغات صاحب سابق مثل این روایت از خودی روایت بستم و منزه در کتابت و در بیان حکم آورد
 روایت بستم که گفت فرمود منم خدا که در کتابت پرستی بستم در روز قیامت که در روز قیامت که در روز
 و منزه و بعد از آنکه در جواب فرمود منم خدا که در کتابت پرستی بستم در روز قیامت که در روز قیامت که در روز
 راوی که در کتابت بستم و بعد از آنکه در جواب فرمود منم خدا که در کتابت پرستی بستم در روز قیامت که در روز
 و بعد از آنکه در جواب فرمود منم خدا که در کتابت پرستی بستم در روز قیامت که در روز قیامت که در روز

Price

[illegible]

و باغی که در به بند حضرت فروغی از علی باب
 اخلاف و معالی امور و افراد اهل ان انجمن علی سلام
 بفضل و بر پا شد او

[illegible][illegible]

خدا سبام تو عذر نیست
بجز نیکو روی

از هر وی روایت کرده است که گفت آدم پدر آنا خانه نیکه در آن زمان، همه در سر خوسن و همه در قید و بند
و از دست قبالا که مدینه است آن خداوند را که هر یک گفت سواد با در این گفت چه گفته اند آن حضرت در آن زمان
هر از گفت با نیکه در و عترت بعد که از عبادت و نماز سر سینه اول روز در پیش از روزان و در وقت خود و سبب سبب
در این وقت هم در وقت خود با برور که عبادت دار و گفتیم تا که طلب از آن حضرت برای سبب در آن وقت
از آن ها که در وقت خود با برور که عبادت دار و گفتیم تا که طلب از آن حضرت برای سبب در آن وقت
که گفت در این امانی امانی که نیکه در و عترت بعد که از عبادت و نماز سر سینه اول روز در پیش از روزان و در وقت خود و سبب سبب
که گفت شنیدم از عباد این که گفت که سبب در و عترت بعد که از عبادت و نماز سر سینه اول روز در پیش از روزان و در وقت خود و سبب سبب
سبب در و عترت بعد که از عبادت و نماز سر سینه اول روز در پیش از روزان و در وقت خود و سبب سبب
تا آنکه در و عترت بعد که از عبادت و نماز سر سینه اول روز در پیش از روزان و در وقت خود و سبب سبب
از آن خداوند از آن حضرت که گفت که سبب در و عترت بعد که از عبادت و نماز سر سینه اول روز در پیش از روزان و در وقت خود و سبب سبب
سبب در و عترت بعد که از عبادت و نماز سر سینه اول روز در پیش از روزان و در وقت خود و سبب سبب
و سبب در و عترت بعد که از عبادت و نماز سر سینه اول روز در پیش از روزان و در وقت خود و سبب سبب
آقا سبب در و عترت بعد که از عبادت و نماز سر سینه اول روز در پیش از روزان و در وقت خود و سبب سبب
چون که در و عترت بعد که از عبادت و نماز سر سینه اول روز در پیش از روزان و در وقت خود و سبب سبب
در وقت اول روز در و عترت بعد که از عبادت و نماز سر سینه اول روز در پیش از روزان و در وقت خود و سبب سبب
و سبب در و عترت بعد که از عبادت و نماز سر سینه اول روز در پیش از روزان و در وقت خود و سبب سبب
سبب در و عترت بعد که از عبادت و نماز سر سینه اول روز در پیش از روزان و در وقت خود و سبب سبب
سبب در و عترت بعد که از عبادت و نماز سر سینه اول روز در پیش از روزان و در وقت خود و سبب سبب

31

[illegible]

مجلس علی اکبر
کدر قندهار در چهارم
شماره

[Faint handwritten notes]

الفاط

٥٢٨

ما كحلقت بالعتق

الکھان مخم
وہ عین لکھن کو قریب
کھنڈہ است

که اگر عهد صالحی باشد محض
قرابت و در با عهده امیر را
رفع نمیکند و وجهه فضل نیست

١٩٠٩

کهنه

<http://fb.com/ranajabirabbas>

[illegible]

دستور مکتوب

<http://fb.com/ranajabirabbas>

و نیز که آن در خدا عادل و برابر است و هیچ و یکدیگر را نه خود و نه حق و او را کند خدای است بپسندید که در حق و او را
 است و یکدیگر است و در معرفت با حق و یکدیگر را نه خود و نه حق و او را کند خدای است بپسندید که در حق و او را
 حاجت و جفت الحاح و وجهی مانع نیست از حق و این سخن از طاعت است و برکت
 نوعی است و حاکم آب روی من در جای خود است که کتاب است و این سخن از طاعت است و برکت
 و کتاب که در تجربه قطع نقل حضرت که گفت کتاب خدا و او را کند خدای است بپسندید که در حق و او را
 و گفتگو می کند پس در جراح بگریخته و در کتاب خود را در آن که صلح و این سخن از طاعت است و برکت
 دست او بر دست و نفس نفس حق و سبقت با صلح و این سخن از طاعت است و برکت
 نخدمت اصحاب فانی و طایفه هبتم که از همان خود خدمت می خواهم و این سخن از طاعت است و برکت
 همان کتاب یا سر خادم روایت کرده است که گفت روزی علمای آن حضرت می خواهم و این سخن از طاعت است و برکت
 و هنوز تمام ناکرده اند خدمت حضرت فرمود پس آن که از آنرا غافل شده است اگر می دانم
 استغفار کنید و او بیکدیگر محتاج شد طعام نمائید و باز در کتاب که نوعی شغف است و این سخن از طاعت است و برکت
 و نادر روایت کرده است که هر چه گفته گفت ابو الحسن اگر بپسندیدم سر بر سر شما و شما طعام می خورید
 سر بر سر است یا آنکه فارغ شوید رب می خواند بعضی را پس گفته شد سر بر سر طعام می خورید
 آن حضرت می فرمود بخورید و در آنجا که فارغ شوند از طعام و در آنجا که
 از آنرا در طعام آن بزرگوار بود اگر چه در آنجا که طعام می خورد که از آن طلب خدمت می خواهم و این سخن از طاعت است و برکت
 یا آنکه فارغ می شد از طعام خود و روایت کرده است که نادر خادم گفته است بود اگر چه در آنجا که طعام می خورد
 یک که را بر سر خود و طعام می خورد و در آنجا که طعام می خورد که از آن طلب خدمت می خواهم و این سخن از طاعت است و برکت
 گفت در آنجا که حضرت رضا علیه السلام می فرمود در آنجا که طعام می خورد که از آن طلب خدمت می خواهم و این سخن از طاعت است و برکت

اول نام حضرت
حاکم هارثی
بسمه لدی زانکه
بازشت و رجوع
میکند

الباب في ضرب المخرج
لحق حارة روضة
منه اثنان وثلث
عشرة من مائة

بمذخر الفان

فہرست
موسمات

[illegible]

[illegible]

تحریر دوہر مقام سماج
وزارت اعلیٰ، ان حیدر شاہ

قسم

[illegible]

ارضل

شندھ
اورادہ قلم

[illegible]

در کتب خود اولیه قبله السلام
و در حضوره غفر غایت که سبک لا
میکنم در حق خود نکوت بو

وَحَلَبُ

در بعضی نسخ
و این عبارت
و این عبارت
و این عبارت

که دفع کند بیهای دشمن خود و به نیکو جای آوردن دشمن خود پس مکر نه است نفس و عطای خود را
از جای بلند مقصود نیست که هرگز و بقضای آن رفتار نکرد است و کم از غایب اشیاء است معامله
غیر قدیم من و ماد مجمل اندیم در شبها عسر کشنده تر بملاک از حق جسد قدیم و جبرستی تا فرود
زایر شود و هنوز رسوخ مکرده باشد پس عرض کرد ما مون که بملکت این چه کس گفته است این عسر و
سفرت فرمود یعنی از جوانان پس گفت ما مون بخوان برای من بهترین شعر را که شنیده باشی
سه گفت فرمود والی لا کنی لی سرکی لا اذ یعد فیا من سائی سراً یضاً بان
یسی من فراموش بکنم سراً آنکه پشت از کار نکند او پس ای کسی که به منی حفظ سراً
بنیاد فرمودی در این کلام حضرت قیامت از آن کسی که حفظ سراً بنیاد نهاده و حال آنکه
حفظ با هم ساخته اند و با هر نسبت که این بنیاد باشد در شرف حفظ بنیاد نهاده آن محیی بباله آن کسی
نشد که قلبی الی ملقوی حساب این فائده است نفس معراج اول در شرف بنیاد و محیی است که فائده
سرا را بنیاد است از آنکه جادو شود پس ذکر آنست پس از آنکه سر را قیامت بنیاد بنیاد رسیده بود که
و در بین باشد که از سر بر او بوجج میزد و او فانی و امن فرمودن سلیم بود که تذکره بان در دل نهام
فیوشک من لم نفس من احوال یف خواتمه ان یطیق له حساب پس از آنکه سر
و سر نهامه و در هر طریقی که بود گفت سر فرزند آنکه با دست سر نهاده و سر نهاده و سر نهاده
ما مون در دین که امر میکنی غلام خود را که با نغذ و کتاب تو فایز باشد چه میکند حضرت ثوبت
ما مون گفت پس چه چیز است سخا فرمود حضرت سبح ما مون گفت که چه چیز است طبع حضرت
فرمود طبعی پس ما مون گفت اینهم ثوبت هذا الکتاب و صحت و طند و امن
الفضل بن رطل و خذ له من ۳ ثمن الف درهم غیر فلک بریز بر این کاغذ و بن عیال

در کتابخانه

مدرسه علمیه اصفهان

یاد پس برین رود که مرا خوانند و دیگر
مستقر نمودند

مجلس الطغرى
و قد قبل قول ارمه بان
استلذ و سلف

اربر عمومی

در مدح سخاوت
و ذم غلبه

میرود خلقت الفلاک فی قدماة وضمم سخی وضمم بجیل فاما التخی فی راحة
واما البخیل فتشوم طویل یفجع حلالی بعدة خذونه واده خلقی شده انه بعضی الزمان
سخی بعضی الزمان الخجل انه واما الخبیث یسجده ودر راه واما الخجل مدت عمر خود را نجات
بخش خود میدهد و گرفتار کند و کتاب عیون از زبان ابنه صلت روایت که است که خواند رفت
از زرار عبد المطلب یحب الناس کلهم الزمانا واما الخبیث فکونا فعیبنا
و العیب فینا و لو نطق الزمان بنا هجانا و ان اللب یتزل لم ذنب و یا کل
بعضنا بعضا عیانا فیریب میکند ناس همه آنها را نداند و نیست از برای زمانه را عیب
بجز از ما عیب میکنیم زمان خود را عیب مایست اگر بگویند نطق کنند با ما همچو دهم میکرد و راه
تروک کرده بپندگوش کرد و بعضی از ما میگوید بعضی از شکار و کتاب عیون بدین
ابراهم ابن عباس روایت کرده است که میخواند زمام بسیار اوقات این خود را اذ الکنت فی
فلا تغتر بهن و لکن قل اللهم سلم و تمم فخر کرده در غیر مغرور مشوبان خیر و بدو خود را
سالم زمام بداران خود بمن و کتاب صاحب ابن شریف داده است خود را سالم گشت
بالعفة ثوب الحقی و صرت اشی شامخ الرأس فخر شدیم بقیافه محمد
داری لباس غار و دستم با سرافرازی بر بندگی است الی الناس مستانسا لکنی
آنی بالناس بنیم انس بپند بر نسی که جلالت منع شده و کنی کسی گرفته ام مز یاروم
اذا ربیت الیه فی الحقی کنت علی التائه بالیاس زمانه بدیدم فکر کرد زمام را غنیر
بکبرتکم از زمام باو بدیدم که او را کمال حالان فخر است علی عدم و لکن تضعفون الافلاس
بغیر مغرور نیستیم بر ما جبر و لکن تواضع و علی خضوع میکنم بر نفس در ناسا خضاض و نشت

لا تفرق ما بين مملوكة

نزلت امیر رضا گفت که من در این حضرت نزلت انگشت نهاله ای که با هر کس که
 با ما می آید و این ها را در این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که
 واقع شده در میان این حضرت میانه امرون گفت ضراب را در دست و در این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که
 چنین است احب رضا بن عبد و بر سبیل از این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که
 می گفت شنیدم از عیسی بن جعفر که گفت از برای هر روز در وقتیکه از رتبه عکبه متوجه بود که من در این عهد و پیمان که
 و باید او را قهقهه را در کور در باب آله طایفه قسم خودی که او بود از این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که
 ادعای امامت کند که او بزرگترین و نهیست بر او و ادعا میکند این امر او گفته شد و او
 چیز نیکه در بدر او گفته شد پس هر روز غضبناک با او گفت که در وقتیکه چه طور می آید و او را
 کرده در همه آنها را بگویم که در این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که
 زخم و او و خبر او امیر رضا بن جعفر و زخم و او را با آنها کار نیست و او را کار نخواهند بود و زخم و او را
 هیچ چیز در کتاب عیسی در صفوان بن یحیی روایت کرده است و زخم و او را بگویم که در این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که
 محمد حضرت زین العابدین با ما ت رسیدیم بر حضرت و عرض کردیم که اظهار امر معظم میفرماید و او
 بر تو از این ظاهر می است و او را از این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که
 کرد و او و بر من سید و را می خواند و صفوان گوید که خبر او را در وقتیکه در این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که
 اخت بر او و زخم و او را امامت از همه صفوان می فرمود که گفت که آنجا گفته می کرد که آنجا باید
 او کردیم اراده کرده که با منی هم را و او به نذر امر معظم که در این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که در این عهد و پیمان که
 اظهار خودت نسبت به با منی می خواند و در کتاب از سال همین روایت تا با منی می خواند حضرت زین العابدین که
 سید و را می خواند و در کتاب عیسی بن جعفر و زخم و او را با منی می خواند حضرت زین العابدین که

۴۸ و گفته است من شنیدم از ابی الحسن لطیف می گفت زبانه حاکم ابی الحسن موسی جعفر از در قمار
حصار ابی الحسن موسی از قضا آید باز در دافتر شده است که گفت و کلامی که در قمار
خبر پس جلال این صاحب در دافتر شد هر دو گفت تحقیق این شنیده است
و زبیر از قمار در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
تجرباتی که از قمار شنیده است و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
در باره او آنچه از قمار شنیده است و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
روایت کرده در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
ابن جعفر لطیفی و محمد بن عمار و محمد بن عمار و محمد بن عمار و محمد بن عمار
لا اعمه جعفر که خبر داده ما را از پدر بزرگوار است چه خوب است و در دافتر شد
حضرت عقیقه که حمد امامت را در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
از آنجا که از قمار شنیده است و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
بتحقیق گفته است و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
نمی رسد از اینها بر نفس خود آنحضرت فرموده است من شنیدم از ابی الحسن موسی جعفر
این بود که جعفر از قمار شنیده است و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
معه که نزع فرمود رسول الله باین سخن که از قمار شنیده است و در دافتر شد
و آنکه اگر حدیثی را از غیر رسیده است و در دافتر شد و در دافتر شد
ما نمی دانیم که این خبر از کجا آمده است و در دافتر شد و در دافتر شد

بوی دارد

بسی دارد و بگویم بهار دل که از قمار شنیده است و در دافتر شد و در دافتر شد
با هر کسی که از قمار شنیده است و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
منع است از آنکه بگوید که در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
چونکه هر کس از قمار شنیده است و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
معه و بگوید که قمار شنیده است و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
رحلت فرمود و جعفر فقام حکم فرمود از آنحضرت از آنجا که از قمار شنیده است
از این طاعن و او را در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
و حضرت فقام و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
در آنجا که از قمار شنیده است و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
جسوس که در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
که در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
هر دو روایت کرده است که در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
و جعفر گفت احبات کنی ابراهیم بنی هر دو روایت کرده است و در دافتر شد
و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
که در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد
تا در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد و در دافتر شد

بوی دارد

مراد از تقی خانیست و اینها افعال
افش است و بار اولی است
که بنویسند و بعضی میگویند
که مراد از این است که
که او را چون بنده و یا مملوک
این است که اگر او را با این
گفتی مراد او را و او را
خود است که
قول میگویند و این

بقرہ

حجتی که این عینیت و لایضعل و لاغیری فی احسانک و لا عذر علی ان اسألت
ما اصابنی من حسنة فبک یا کریم اغفر لی فی مشارف الارض و مشارفها
من الموصنین و المومنین و اوی که چه چند وقت در عقب آنحضرت نماز خواندم و زیارت فرموده و از حق
برجود و انانیتشاه در رکعت اولی در بعد از نفل هجده احد در رکعت ثانیة در کتابت بیون احباب الله
از محول سبحان را یاد که است در چغنی فرود شد برید برین رضا بهجرا دوم و در یازده و آنحضرت
و جل سبب شد تا دواغ نماید رسول خدا فرمود پس دواغ که بود فحالت و در بر دواغ هر یک است بطرف با سبب شد
بعد از آنکه بعد از این فتم بخدمت آنحضرت و کلام که هم برادر پس تو سلام فرمود و نسبت که هم او را پس گفت که هم
پس دواغ فرام رفت از جوارحه خود و در غیبه خواهم مرد و دواغ خواهم شد و جنب هر دو محول که
از عقب آنحضرت رفتم و بعد هم تا آنکه دواغ است که در طوس و دواغ شد و جنب هر دو در عدون و طایفه
از دواغ را یاد که است که گفت عی رضا من هر وقت بخواهم از مدینه بدر بروم جمع میکنم اهل
و عیال خود و مرا میکنم آنها را بگریه بر من تا آنکه بشنوم گریه آنها پس بغیر میکنم با آنها و از راه هزار بار
پس فرمود امان بر من بگویم بسوی عیال بعد از ذکر کتاب الحلیج از ابی با ششم خنجر روایت کرده است که چون
مانون با من جا برین ایضا که بجهت برون رضا فرمود از راه که هموار گفت که از راه که در دواغ پس
گذاشت در مدینه از خود و با ششم گوید که بگویم در اوقات و در شرق از این مع که نام مخصوصیت و چون رفتی غایب
با هموار دانستم بخدمت آنحضرت رفتم و لب و خالی خود را بکفتم عرض کردم و تا با روز یکدمت حضرت را رسید بگویم
و که آنحضرت ناخوش بود و اوقات وقت شدت تا بمان بود پس آنحضرت فرمود طایفه را من باید و رفتم و طایفه را هم در رکعت
از برای آنکه طایفه را فرمود این طایفه است که کمان درازم احدی را نام این طایفه دانند پس حضرت فرمود از برای آنکه
کنید طایفه گفت این از اول مثل شده است اینوقت وقت تعبد کنین پس آنحضرت فرمود هر چه را

در این مجلس نهادن وقت فراغ نماید و مستند این ابوابم باقی باشد برودیم با هم
 از آب از آب بگذرید پس بر تضرع میفرمود برای شجر خان پس قصد کند نشاء الخی از او ایستادیم و رفت
 در آنجا هر دو سبک نشوید بار و در آنجا نهدیم است و بگویند او را که در کمال است صفت از شکر و کمال است صفت
 خیز و صفت از انبساط و انبساط است هم اخلاف جویانه گفت ای اباباسم بر خیز بر روی قوم
 پس بر خواستیم تا که بر خیزیم بر جویان در بر و سبک بر روی که رسول گویم از او دانش را که بگوئی صفت خود
 و دیدیم با شکر که از او بفرستاد خود و رجوع کردیم بسوی جویان تا ندیدیم جویان را در کار
 مراجعت کردیم بسوی مقام آنحضرت که در روز و در آنجا گفت این حضرت سبک است گفتیم بر سر پادشاه
 گفت ایاز صفت اینها خبر در نزد است گفتیم به تحقیق دیدی بعضی از آنها صفت اینها گفت
 در صفت است گفتیم با این شرفی در صفت است این صفت را که برای شما رسانیده گفت با صاحب خود که از این
 با این در این رسانیده بسوی آنحضرت که در اینها سبک گویند از آنجا در کتاب است از جیب است از جیب
 که است بسوی صفت اینها در خواب دیدیم و خبر دادیم همه را خبر شد و خبر شد و خبر شد و خبر شد
 میگویند در صفت اینها که است خواب دیدیم رسول خدا که در خواب رفتیم نزد آنحضرت فرمود باطله
 مسود شدی با بختی که کردی با دل و دماغ و دنیا عرق کردم هر آنکه ترک میکردم اما بوس و در جیب میگردید
 فرمودند چاره جز داده بشوی از جانب من در آنحضرت و بود در این روی آنحضرت طبع کرد در او تو تر شای
 که فرمود از آنجا است خواب دیدم از آن حضرت از آن حضرت صفت از آن حضرت صفت از آن حضرت صفت
 تعبیر کردم و خبر کردم که در اینها خبر دیدم سال خرام که در اینها خبر کردم از آن حضرت روزی دیدم از آنجا
 مردم از آنجا خبر کردم که در اینها خبر دیدم از آن حضرت از آن حضرت صفت از آن حضرت صفت از آن حضرت صفت
 در پیش روی آنحضرت طبع است از آنحضرت صفت از آنحضرت صفت از آنحضرت صفت از آنحضرت صفت از آنحضرت صفت

که بگوید که

اینکه

که بگوید که در این مجلس نهادن وقت فراغ نماید و مستند این ابوابم باقی باشد برودیم با هم
 از آب از آب بگذرید پس بر تضرع میفرمود برای شجر خان پس قصد کند نشاء الخی از او ایستادیم و رفت
 در آنجا هر دو سبک نشوید بار و در آنجا نهدیم است و بگویند او را که در کمال است صفت از شکر و کمال است صفت
 خیز و صفت از انبساط و انبساط است هم اخلاف جویانه گفت ای اباباسم بر خیز بر روی قوم
 پس بر خواستیم تا که بر خیزیم بر جویان در بر و سبک بر روی که رسول گویم از او دانش را که بگوئی صفت خود
 و دیدیم با شکر که از او بفرستاد خود و رجوع کردیم بسوی جویان تا ندیدیم جویان را در کار
 مراجعت کردیم بسوی مقام آنحضرت که در روز و در آنجا گفت این حضرت سبک است گفتیم بر سر پادشاه
 گفت ایاز صفت اینها خبر در نزد است گفتیم به تحقیق دیدی بعضی از آنها صفت اینها گفت
 در صفت است گفتیم با این شرفی در صفت است این صفت را که برای شما رسانیده گفت با صاحب خود که از این
 با این در این رسانیده بسوی آنحضرت که در اینها سبک گویند از آنجا در کتاب است از جیب است از جیب
 که است بسوی صفت اینها در خواب دیدیم و خبر دادیم همه را خبر شد و خبر شد و خبر شد و خبر شد
 میگویند در صفت اینها که است خواب دیدیم رسول خدا که در خواب رفتیم نزد آنحضرت فرمود باطله
 مسود شدی با بختی که کردی با دل و دماغ و دنیا عرق کردم هر آنکه ترک میکردم اما بوس و در جیب میگردید
 فرمودند چاره جز داده بشوی از جانب من در آنحضرت و بود در این روی آنحضرت طبع کرد در او تو تر شای
 که فرمود از آنجا است خواب دیدم از آن حضرت از آن حضرت صفت از آن حضرت صفت از آن حضرت صفت
 تعبیر کردم و خبر کردم که در اینها خبر دیدم سال خرام که در اینها خبر کردم از آن حضرت روزی دیدم از آنجا
 مردم از آنجا خبر کردم که در اینها خبر دیدم از آن حضرت از آن حضرت صفت از آن حضرت صفت از آن حضرت صفت
 در پیش روی آنحضرت طبع است از آنحضرت صفت از آنحضرت صفت از آنحضرت صفت از آنحضرت صفت از آنحضرت صفت

عمره و غیره از آنجا
 حایطه و غیره از آنجا

عمره

دادا پیر علی حسین

۷۲

نبرد کرده با او و هر سال وقت بدرنیت ماه مرد و تا مار لور و دیگر او در زیر کوه و در آن سلطان
 بن بود و در باران کشته شده بود و سر او جمع از کتب بود و بن گفت که از آنجا که
 دفع که چشم بدر از او بسته این خط پس لغزش شد و دست او قطع از دست و تر افتاد و در
 کرد در دست او و قطع و برکت بمنزل خود برآید و او لباس کاتب با جگر و لغزش از من
 در غارت است و در جهت دفعه نماند و هر سال در خول گرفت پس آمدند لور و در روزگار
 از روز گفتند و نیز روز نیز گذشت و در خول مگر پس چون خول گرفت و دست او بسته و
 شد و لور مگر در لور در کمر از این در کتب قبول از آن اهل هم در روایت
 زاده است که بودیم با عباس موسی و رضای علیها السلام و در کتب بود و در کتب و در کتب
 بر سر تنها مانده اند و محمد بن باغ و احمد بن حرث و یحیی بن محمد و یحیی بن را هیو و چند نفر
 از این هم و چسبند از کلام این که در کتب در مریع و لغزش در کتب اناء طای
 و خبر ده کار و خبر در شنیده با بر از این و پس از این که در کتب در کتب در کتب
 عمو و به روای مطوف و در آواز خیز و فرمود خبر در کتب در کتب در کتب در کتب
 و گفت خبر در کتب در کتب در کتب در کتب در کتب در کتب در کتب در کتب
 هم اینها و گفت خبر در کتب در کتب در کتب در کتب در کتب در کتب در کتب
 سید و آقا جوانان از این بهشت حجابین علیهم السلام و گفت خبر در کتب در کتب
 علیهم السلام و در فرمود خبر در کتب در کتب در کتب در کتب در کتب در کتب
مد علی الخی انا الله لا اله الا انا فاعبد و مع حواء من الشهداء
الا اله الا الله بالاخلاص دخل حصنه و من دخل حصنا من عجلای

و غیره

مطوف عبادت

ترجمه حدیث است از ترجمه حدیث معلوم است در کتب این است که در کتب این است
 را بود و در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است
 لور و انمول و چو سبع شدند لور و او را صحت و عرص کردند با این که در کتب این است
 میرو و در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است
 آورد و در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است
 جعفر بن محمد و گفت شنیدم از اهل محمد بن علی که شنیدم از اهل محمد بن علی که شنیدم
 از اهل محمد بن علی که شنیدم از اهل محمد بن علی که شنیدم از اهل محمد بن علی که شنیدم
 که در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است
حصنه من عجلای لعل الله الله فاعبد و مع حواء من الشهداء
الا اله الا الله بالاخلاص دخل حصنه و من دخل حصنا من عجلای
 و انما من شریک و عجلای و عجلای و عجلای و عجلای و عجلای و عجلای و عجلای
 در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است
 در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است
 کردند در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است
 شده لور و انمول و چو سبع شدند لور و او را صحت و عرص کردند با این که در کتب این است
 در بیرون در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است که در کتب این است
 شد حضرت رضا علیه السلام و عجلای و عجلای و عجلای و عجلای و عجلای و عجلای
 مرد مال و عجلای و عجلای و عجلای و عجلای و عجلای و عجلای و عجلای و عجلای

[illegible]

برو بخیرا که من بتو وصف کرده ام بسیار گرامی از خود عرض کرد که ای پسر رسول خدا آیا من پیش از این عاده نماز کرده
 و من حضرت فرمود بل کیون و سحر و غیب و جادو و از آنها در دهن خود گرفته بار بار یک بار بدست میزد
 است که عاقبت و تقایب از خود میدید حضرت فرمود نعم و تقایب فتم اوجامد کوی شنیدم
 در ابا احمد عبد بن عبد الرحمن معروف تصفوا که میگفت همین از خود دیدم و اینها را از خود شنیدم
 باب دوازدهم در بیرون آمدن آنحضرت است از نیشابور بطوس

وازطوس

و از طوس
دککاب معلوم میم قرنی بر ساطع از غیبه السلام آید و در وادی که است که چون خارج شد رضا علیه السلام از غیب
بطرف مأمون طغول در سید بزرگی قریه همراه عرض کردند باین رسول الله که طره است ایانا غنی از بی
انحضرت پیاده شد و آب خوشه گفتند با ما آب نیست که بکفرت زینش را و انکه بدست مبارک خود
یعنی آب جویند بعد که بکفرت دل سلیله با او بچوید و غوغا گرفته و از آن آب تا حال باقیست و چون
رسید که که گویم که از آن و یکما سیه شده است و گفتند که آب است که در آن فیه تا بکره و بسیار است و چون فراغ
که سینه را شد از او بی سر فرمود که از برای آنحضرت از سنگهای آتوه و یکما تراشیده شد و وقت طلوع
از برای آنحضرت کرد و آنجا بر مقام کم غذا و طیل الطبع و در ستان در میان آنرا در بندهست حضرت بر تپا
و بی هر شد برکت دعا آنحضرت و آن کو که آمدن هم از کشتهای آتوه و بیلهی نفس تراشیده میشود و بر خشت
آنحضرت بکانه حمید از قطعه طایه و دراض شد و که که در دست قبولی از رسید و دست مبارک خنده و در جنب
خطر کشید و فرمود که این است حالت خم و در رکعت اولیام شد و میگردد و در رکعت دوم ایالات این کانه از خم
آمد و وقت شعبان و در استان خم و بکده اقم زبانه میبکند ملاز و در استان و شعبان احد و بکده میبکند از استان
سدهم خنده و در رکعت واجب میبکند از برای او مغفرت و رحمة خداوند است و شفاعت الهی است پس ا

شهباز کی ت غید
کہ غالب بریا ہر باد

ایس

[illegible]

[illegible]

پوش نینده ہند

بیعت منوں

بگوید این کلمه را و خداوند در حصن می رسد و در حصن می رسد در امن متوکل خداست
 سبحانه و صدق و صدق رسول الله و الله علیه السلام صاحب کشف الکرم بگوید که گفت سلام الله
 قشیر و این حدیث کشف ایمن بنده بعضی از سلطان سائیه رسید به زلفت این را بطریق
 و وصیت کرد و در دفن کنند آن نوشته تا او و چون مرد دیدند او را در خواب و کشف
 در حقیقت که خداوند عالم با او گفت بخشید بر ایمن بقطعه بسم الله الرحمن الرحیم و بعد از آن
 با خداوند نوشت این را بخاطر که لطف و احترام آن مادر است و در هم
 و بعد از آن و بعد از قبول نمودن آن حضرت و کلامی که در آن
 نبودن آن و سایر آنچه تا بر او وارد شد در مصاحف کشف
 در بروجیت از آن حضرت سلام رضا علیه السلام در اول ماه رمضان المبارک شصت و یک
 در دعوی این طلبه کماله از کلام این ارباب علو و ارباب کرده است و چون قبول
 اراده کرد و بعد از قبول حضرت رضا علیه السلام را در جمع گردید باشد را و گفت در اراده و محله
 رضا علیه السلام را بعد از این امر بگوید که حق سبحانه و تعالی بر او برسد و بگوید که گفتند که بعد از
 کلام چهار است و وقت از برای او دنیا و دیرینه گفتند که این را در او برسد و بگوید که
 و بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن
 حضرت گفتند که این را بگویند و بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن
 پس آن حضرت علیه صلوات و تحفه نوشت و در میان آن حضرت از برای آن حضرت و در میان آن
 خود را بر این نوشته تقدیر بود و آنکه هر فرمود و در آن روز که بگوید را و حرکت را و حرکت
 تا که در در آن است که بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن

عليهم منى

الامان على

فہما پرلو

[illegible]

علم اربع و او از هر
و او از هر

فَالْجَمْعُ عَاجِزٌ
لِاتْحَافِظِ عَلَيْهِمْ بَعِزٌ

بامون بتوطع

عاقبت

از مجموع خلاف غم

چون پسر خادم بر پشت اعراس که در اوقات حایام رضا علیه السلام بطوس و تمام خیابان رفت
و گفت در پیش اولاد عیال ابراهیم گوید که خبر داد مرا رتبان بن صلت و بعد از آن رتبان که در آیه میگرد
از حسن بن سهل و خبر داد مرا پدر از محمد بن عوفه و صالح بن سعید را شیعین و همه اینها خبر داده اند
از اخبار ابراهیم علیه السلام و گفته اند که چون منقرض شد امر خلج که امراد از خلج محمد بن زید
و قرار گرفت با مأمون پشت لبوی رضا علیه السلام و طلب کرد آن مختصر را بخیر که پس مثل آن مختص
بعلل کشید و مختصر خلاصه و مأمون علی الاتصال عین نوشت و خواهرش میگرد آمدن او و اما در پشت خلاصه
که از وی دست بردار نخواهند پس پروان آمد از مدینه و بعد از آن حضرت پسر او اجعفر و حسن و عقیل
و پشت آن حضرت که از راه کوفه و قم نیا و از راه بصره و هواز فارس نیا چون آن حضرت بر سر
تظار که بر پشت مأمون که نقل کند از خود سلطنت و خلافت را و قرار دهد در رضا علیه السلام پس ابوالفضل
و جانشین در میان آنها فاطمات زیاده و باقی ماندند همین حال فریب بدو و در آن وقت آن مختصر
ابا از قبول خلافت میفرمود و چون زیاد شد کلام مختص و در این باب مأمون گفت حاکم
قبول نکردی پس نه محمد بن بشیر آن حضرت بجهت شرط او و حاجت فرمود پس مأمون گفت قبول
کن آنچه میخواستی و پشت آن حضرت که حاجت میگویم قبول نیام و ولایت محمد بن ابراهیم را نیکو نمود و هر دو حکم نیکم و تغییر
ندیم چیزی را از آن خبر حال تمام و بر باریست و عفو یکنی و عاف داری مرا از اینها پس مأمون حاجت
آن حضرت را با همه اینها بر ابط نمود و در دارالشکر و حکام را خواست با طاعتش گزیده و او را در
و آنها را دعوت به طاعت آن حضرت نمود و آنها مضطرب و قبول نکردند تا آنکه با آنها مأمون را
عطی کرد و آنها را راضی نمود که نپذیرفتند و در دارالشکر قبول هیچ فرستادند و آنرا عیسی بن جعفر و
عیس بن عمر و عیسی بن ابی موسی و عیسی بن ابی بکر که از آنجا گردید از قبول بیعت رضا علیه السلام و مأمون مأمون را راضی نمود و بیعت نمود

۷۳

[illegible]

[illegible]

عقد مهری

و تجوز میکند عذر ابرار

[illegible]

[illegible][illegible]

کھڑے

مسند الخليفة

غیر آن و صد عوارض را در قطعش به بعد با عین محو نفسهایش را در خوف وضع و بوندن ملک
و بوندن کرده آل انفس را در تکیه نفسش به بوندن و غیر کرد آنرا و قدر نفس و محو شده
در تکیه طلب صفو رضا و خوشنود خداوند عالم را و قصد بوندن است جواد و صفات را
مگر از او تا بیک وقت و چه بدست در خانه جزا دهد شکر کنندگان را و ضایع و طبع نیستند و هر که بخواهد
بدینیک باورن فرزند او و خود حقین و سلفت بر اقسام غیر انوار با نام بود او پس هر یک یک یکی
در خداوند او و بنده و علم و فهم و باره کند طاعت جدید در خداست و الله اعلم بالصواب و تحقیق
صاحب گردانیده است حرم خود و حلال کرده است حرام خدا را در و قیقه قصد رعایت و رعایت
بر نام و پیوار و تکیه است اصرام السلام باینها جاری شده اند که شفا بر سر او و غیر
الوکیه بعد از نقص حرم خود و محمد در هر دو امر الهی علیه السلام و موصوفه این موصوفه
بر اکثر نقص نیست و الکافری او و صبر کرد در آنچه و در دینش را اکثر است که گمان
و صبر اکثر بنوعی از خوف از دست را امر و برانگیزد که دین و ضمیر خداوند
و قرین مال غایت و انتظار و تقابل لغو نیست یک نهد و بایستد در اوقات و تضرع
و در این پیش کرد و بخت کنند و فرغ نماند چه خواهد شد بن و باینست علم هر دو را که عالم
میگوید حق را و یا علم میکند حق را استحقاق و او است بهترین فضل و بیان کنندگان

در عیون چهار ارض به فراض و در حجاب ابواج ابوسین را زنی گفت شنیدم از پدرم
که یکصد خبر از دین کسیکه شنید بود از رضا علیه السلام که حضرت فرمود همه شخص جداوند است که حفظ
فرمود را از آن خبر بیاض نمودند مردمان و مردان را که از آنجا که آنها را ماندند تا اینکه لعن کردند

۷۰ و مزار

[illegible]

استخفاف آنها و بیاد زرقه و تعلیه
خداوند ما را

15

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

وہمسر

در ادای خطبه

[illegible][illegible]

تورافقه ما غيرت غمهم حتى كاد يسهو ذمها ريت حضرت فروق بنه باوجود انفرقوا منهم ثم ارجعوا بطر وادبروا
 علي بن عيسى انا لله كوي كروا في ذمته ثم تقطعوا عنه كذا في رايهم ورضاعه ليعلم خبره وانه
 درونهم بولوا واما من بظنهم ودرست ومان سطر؛ رخصه في خطبها بضايقين بوسم كل لها
 انساب ودرستم حين خولوا در رايهم كذا في رايهم ودرستم بولوا ودرستم بولوا ودرستم بولوا ودرستم بولوا
 حوف بحرف اصل بنوعه ما من بولوا ودرستم بولوا ودرستم بولوا ودرستم بولوا ودرستم بولوا
 بنوعه ان الشهداء الذين اصابهم من علي بن موسى بن جعفر واولاده اما بعد فان الله عز وجل اسطف
 الاسلام ديناً واصطفى من عباده رسلاً الذين عليهم هذا دين البديع اهلهم باخبرهم وصدق
 نالهم ما ينهم حتى انضمت نبوة الله الى محمد علي فورة من الرسل ودرستم من العلم وانظروا
 من الرسل انما من الساعه فقم الله برب النبيين وجعلنا هذا اهلهم ومهتبا عليهم وانزل عليهم
 كما في الزمير الذي لا يابى الباطل من بين يديه ولا من خلفه يقول من حكم عليهم بما اهل جرم وصدق
 اوعد وحذر من انذروا امره ونهيه ليعلموا ان الحق الباقى على خلقه ليعلموا من هلاكه
 وعبي من عبي بنه وان الله لم يبع علمه فليخ عن الله رساله واما الى سبيله بما امر به
 من الحكمة والموعظة الحسنة والمجادلة بالتي هي احسن ثم بالجهاد والغلظة حتى يقضي الله
 اليه واثار له ما عنده فلما انقضت النبوة وختم الله محمد الوحي والرسالة جعل قوا
 الدين ونظام امر المسلمين بالخلافة واثامها وعبادتها والقيام بحج الله تعالى بها بالطاعة
 التي بها قيام فرائض الله وحده وسرايع الاسلام وسنة ويجاهد بها عدوه
 فعلى خلفاء الله طاعتهم فيما استخفهم واستوعاهم من دينه وعباده وعلى المسلمين طاعة
 خلفائهم ومعاونتهم على اقامته حتى الله وعنده له امن السبل حفظ الدماء وصلاح

صورت
 عهدنا ما ميثاق

محمد

النبوي

البين وجميع الامة في خلاف ذلك اضطرابا جبال المسلمين واختلاطهم اختلا
 ملتهم وقدر دينهم واستعلاء عدوهم وتفرق الكلمة وخسران الدنيا
 فحق على من استخلفه الله في اخيه واشتمه على خلفه ان يحمد الله
 نفسه ويوثر ما فيه رضا الله وطاعته ويعتد بالله موافقة
 ومسانده عنه ويحكم بالحق ويعمل بالعدل في احواله الله وقدره فان
 الله عز وجل يقول النبي داود ثم ياد اودا انا جعلناك خليفة
 الارض فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى فيضلك عن
 سبيل الله ان الذين يفضلون عرسا الله لهم عذاب شديد
 نسوا يوم الحسا وقال الله عز وجل فوريك لستهم اجمعين عما
 كانوا يعملون وبلغنا ان عمر بن الخطاب قال لمواضع سخلة
 بشاطي الفرات لتخوفت ان يسيئ الله غمنا واثم الله ان المسؤل
 عن خاصه نفسه الموقوف على عمله فيما بين الله وبينه ليعبر
 على امر كثير في خطر عظيم فكيف بالمسؤل عن رعاية الامة وبالله
 الثقة واليه المخرج والرغبة في التوفيق والعصمة والتسديد
 الهداية الى ما فيه ثبوت الحجة والفوز من الله بالرضوان والراحة
 وانظر الامة لنفسه وانضمهم الله في دينه وعباده من خلفه في ارضه
 من على بطاعته الله وكتابه وسنة نبيه في صفة ايامه وبعدها
 واجد رايه ونظره فيمن يولي بعده ويختار الامة المسلمين

سنة

رباعهم بعده وينصب علما لهم ومقرعا في جميع القلعة ولم شعهم وحقق ما هم
والامن باذن الله من قوتهم وفاد ذات بينهم واختلافهم وتفتح نزع
الشيطان وكبد عنهم فان الله عز وجل جعل العهد بعد الخلا من تمام
امرا لا سلام وكاله وغره وصالح اهله والهم خلفاء من توكيد من خياره
له من بعدهم ما عظم بسبب النعمه وشمل في العاقبه ويقضي الله بذلك مكر اهله
والعداوة والحق في القدر والترقب للفتنة ولم يزل امر المؤمنين منذ انصب الله
فاخبرنا عنه ماذا فيها وتقل حملها وشدة مؤنتها وما يجب على من تقلد هان
ادبها طاعة الله ومراقبه فالحمل منها فانصب الله نوره اسفه عنه واما ان
فيما بعد الدين وقع المشركين وصالح الامه ونشر العدل واغاثه الكتاب والسنه
ومنعه ذلك من الخوض العذر ومهتوا العيني علما بالله ما ازل عنه وحيث ان
يلقى الله صاالحا في دينه في دينه وعباده محمدا والولا به عهد وعباده
الا من بعد افضل من قبله عليه في دينه وعباده وعلمه واجاهم للقيام
في امر الله وحقق مناجاة الله بالاستخاره في ذلك ومسئله العامه في اية رضاه وطا
في انا ولله ونهاده محمدا في طلبه التماسه في اهل بيته من ولده عبد الله بن عباس
وعلى بن ابي طالب فكه ونظره مقنن من علم حاله ومذهبهم على علمه وبالغا
في المسئله عن خفي عليه امر جهده وطامه حتى استقيها امورهم معرفه وابليها
مشاهده واسبرى احوالهم معاينه وكشف ما عندهم مسائل فكانت خبره
بعد امتحان الله واجهاده نفسه في قضا حقه في عبادته وبلاده في النبيين

الفتاوى في جميع هذه الامور
الحكمية والسياسية والدينية
من راجع الى هذا الكتاب

عجوز

جميعا على بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب
واي من فضل الباري وعلمه النافع وورعه الظاهر وزهده الخالص وعظمته
الدينا وتسلمه من الناس فذا سببان له ما لم تزل الاجا رعليه ومواظبه ولا اله الا الله
عليه منقطة والحمد في جامعته والمالم يزل يعرفه من الفضل يا فتا ونا شيا جدا ومكفلا
تفقد له بالعقد والخلا من بعده واتفا بحقه الله في ذلك اذ علم المؤمنين ولله اهل
وخاصته وقوته وحده من فاجعوا ما رعين مسرفين عالمين باثار امير المؤمنين علي
الله على الهوى في ولده وعنه هم من هول شيد وصاروا قرب فوايه وسما الرضا اذ كان
عند امير المؤمنين فاجعوا معشر اهل بيت امير المؤمنين ومن المدينه المحمدية من قواده وخيله
وعامة المسلمين لا يملكون فيمن وللوصا من بعد علي بن موسى على اسم الله ويكره ومن
فضائله له دينه وعباده ببعده منسوبة اليها ايد بكم منسوبة لها مدرك عالمها
اذا امير المؤمنين بها وانظر طاعة الله ونظر لنفسه لكم فيها تاركين الله على العلم
من قضا حقه في ثباتكم وحرره على رشدكم وصلاحكم واجبي عانده ذلك في جميع
وحقق دناكم ولم شعكم وسد ثغوركم وقوته دينكم وفهم عدوكم وسبقا منكم
فارعو الى طاعته وطاعة امير المؤمنين فانا الامران سارتم اليه وحدثكم ان
عليه وعرفتم الحظ فيه ان الله كتب بيده في يوم الاثنين سبع خلون من شهر ربيع
سنة احدى ومائتي وحدثنا به حضرت محمد بن ابي بكر بن عبد الله بن علي بن ابي طالب
درت وديانة لمور ان خالي از فوايه بنو بر منقش عرايه توجبه ليو رجه امير المؤمنين
ايت رغبه من ارون الرشيد امير المؤمنين بسوى عاين بنو بنو جعفر ولي عهد له انما بعد بركته

البايع الحضر ليعقوب
الحاكمين على ارض الرضا
به واجماع على ارتفع من

نوشته اندو لوزان
ترجمه از قزو حيدر

وخلال اختلاف ودر غیبت معصوم وری دین و بعد از دشمنیها و تفرق کلمه و خسران دنیا و آخرت آنها
بسی حقت برهم که خداوند او خلیفه کرد در زمین و این کرد او بر خلق اینکه بمقتضای بند انبیا
خود و دیگر کنند انجیر را که رضا و امانت خدا در او است و عیال میکند انجیر را که خدا در او با او است
و آخر انبیا را انجیر خدای کند از آن و حکم میکند و عمل میکند بعد از آنچه که خدا با او کرده و بر آن او است
به سبب خداوند و عمل خود بر او که ما می گردانده و خلیفه در دین و این پس علم بین در میان و زمان حق
و متابعت نه ما بود که راه میکند در راه خدا به سبب آنکه که راه نرفته اند راه خدا بر نهی آنها است
سید سید فرمود که انبیا و خدای است و باز خود که قسم به پروردگار تو که هر آنکه سوال غلام کرد از یکی آنها
انجیر عمل کننده بودند در دنیا و رسیده است با در عین خطاب علیه لعنه و لعنه گفت که اگر در این
ضایع بود هر آنکه خود را که سوال کند از این از آن بزه و قسم بخدا سبب سوال خود از خدا علیه لعنه
نفس خود و موقوف بر عمل است در میان او و خدا هر آنکه در امر کثیر و خطر عظیم است پس چگونه
که سوال تو از او مسئول باشد از رعایت ائمه و بجز ائمه است اعتماد و بوی او است فرج و غیبت
در توفیق و انوار و او حکم و راه نماند با آنچه در او حجت ثابت و رسیدن از جانب ضایع
رضوان و رحمة و محقق است و بهترین نظر کننده کان از ائمه منفعت خوف و ماضی
ائمه از غیبت رضا خدا در دین و بنده کان او از خلیفه که در زمین است سبب عمل
ناید علی عت خدا و آن را او و سخن غیر او در زمان بولانی بنده از او و منفعت
انداختن و نظر کردن در یکس که میکرد در جای ایشان و ولی عهد خود که خدا میکند
از برای امامت مسلمانی و رعایت آنها بود از خود و غضب میکند او را بر باران ممتنع از علم دنیا
گاه در جمع الفت آنها و بهم آوردن متفرق نه کان آنها و مخطو و استخوان آنها

خداوند عزوجل برگزید دین اسلام و برگزید ابرار اندین از بنده کسان خود سزاوار که راه نجات و نجات
دین نهند بنده کسان خداوند را بدین وقت و فرستاد اول آنها با توها و تصدیق کنند آئینده که شهادت
تا آنکه منتظر نبوده بخیر صلی علیه و آله در حق و از رسل که نام جاها بود و در آن وقت مت باشد با یکدیگر و با
راخ بود که پیغمبر مسعود نشد و حق علم مندر در دو منقطع بود و عت و قیامت زیر کشته بود و حق منقطع خداوند
بخیر صلی علیه و آله پیغمبر از کردار اند محمد ثواب بر آنها و بزرگ آنها و نازل فرمود بر او و حق عزوجل
در با و باطل و بهیچ وجه در این نیست و نه از پی راه نیست نازل که دیده شده از طرف و جانب حکیم دانا
با حق جل و علا فرمود و در آن محله و وعده که دو وعده پیغمبر در آن بنده و اقرار با و فرمود و در آن محله با یکدیگر
به نیت خداوند و حق نیت و آنکه ملک از ملک ملک ملک از بنده و در آن ملک از ملک
زنده میگو از بنده بدینکه خداوند است نشنوده و دانا بنی محمد صلی علیه و آله اصلاح خود را در
راست و در حق خود را به خدا با یکدیگر و در آن ملک و وعده و نیکو مجادله با نیت حق بنی از اینها
بجهد و عظمت تا و نشد خداوند قبض روح او فرمود و اختیار کرد از نیت او انچه را که در نزد او بود
و چون منقطع نه نان نبوة و حق صلی علیه و آله و در آن راه قرار فرمود خداوند توام دین را
از مسلمانی بخلاف و کردار اند تا بخلاف و عزت او بقیام حقوق خداوند و بطاعت امتیانی
در سبب اطاعت آن ملک و فرائض و در در اهل اسلام و سن اد و چهار ملک با نیت حق
پس بخلاف و خدایت اطاعت خدا در آنکه خدا حفظ آنها را از خلفا و نیت و از خلفا
طلب اطاعت آنها را در دین و در بنده کسان غیر مسلمانی فرمود پس بر میان نیت و
خلفا و اطاعت آنها را قائم حق است و ابراء عدل و عدالت و نیت را آنها و حفظ خوانها
و اصلاح بانی و جمع اهل آنها که در خلفا است و هر که در خلفا است

د. محمد

و امنیت از پرانندگی آنها باذن پر و فساد در میان آنها و ختلف آنها و دفع نزع و کینه شقاق آنها
 بر رستگاری گردانیده است خداوند عز و جل بود از خلقت هر چه از آقا و ام سلمه و کلام او و عزت او و
 اهل او و الهام فرموده است خفا و خجسته بنا کند کسی که اختیار میکند او را بخواند و یا بخندد که
 خفیم و بزرگوار است بسبب او نعمت و شایسته گردانیده در او عافیت و سلامت و باین نگاهدار غنچه
 اهل شقاق و عدالت و عزت و شایسته نوقت و نگه دار غنچه است از فتنه و هوس و امیر المؤمنین
 خود غفلت و عیبه از انوقت که خلقت باور رسیده است خستار کرده است بخردمان و کائنات و در شوق
 مؤمن خلقت و باین راه به حال خلقت است از ارتباط طاعت خداوند و مطیع بودن در آنچه او بفرمود
 از خلقت پس غنچه غیر بقا انداخته است پس غنچه و بیدار داشته است چنانچه غنچه و طول داده است
 فخر خود در آنچه که در او است عزت و کندن مشرکین و فتنه عدل و اقامه کتاب و سنت و نزع
 که است او را اینها از رحمت و لکن و عیش و تنگدستی است بجهت علم و باطنی که او را خواهد گرد از او خداوند
 و بجهت محبت آنکه طهارت نماید با برور کار خود در حالتیکه ناصح و غیر خواه در دین او بجهت و خیار
 غنچه است از برادر و عهد و رعایت الله بجهت از خود او فصلی که گمراه است او بود و لیست در دین و حق
 و علم بیشتر و امیدوار بقیام او در امر خدا و حق خدا را زیارت است و طهارت و طهارت و طهارت
 از خدا کننده است و کمال کننده است از الهام چیز را در او است رضا خدا و طاعت خدا و اوقات و اوقات
 و دستار کننده است فکر و نظر خود در طلب و آقا و خود را از این است که از او دلدار و عیال او دلدار است
 هسته ای که کننده است به علم خود از آن نیکو بداند حالت و در غیب آنها را از او دلدار و عیال او دلدار است
 کننده است در سوال از خدا و آمانه که فخر بر او آورد و براننده و در وقت خواب تا نیکو بداند کارهای او
 از روی معرفت آسمان کننده است خبر از آنها که از روی مشاهده و دیدن و طلب کننده است که حال آنها را بشناسد
 به بعینه و کشف نماید و کمال را بنویسد از راه در نزد خدا است بطریق سوال و جواب پس غنچه خیار

الهام خداوند

و ایمان

نظر خود

او بود از غنچه خیار خدا و غنچه و غنچه از غنچه نفس خود را داد و نمود حق خدا در بنده کمال او و دلداران
 که خداوند بزرگوار است علی بر مور و بر جعفر بر محمد بر علی بر حسین بن علی علیهم السلام همه اینها
 فضایل و اخلاق و علم و ادب و ذمه و درج و احوال و احوال و از غنچه در علم و ادب و از غنچه
 باین در مردم و در علم و ادب و از غنچه است از غنچه از غنچه و باین راه و از غنچه و از غنچه و از غنچه
 شناخته است او را از فضل که در او نموده است به نیکو کرد و در صفت و بلند از است و از غنچه و در حق
 و در کمال که عبارت است از کمالی که در او است به هر چه غنچه از غنچه که در او است و بعد و خلقت و از غنچه
 واقعی و تمکد و بجهت خود را در بهینه زیرا که خداوند میباید که باین راه و از غنچه و از غنچه و از غنچه
 ملاحظه بکنیم و باین وجه طلب سلطه و نبات و نبات در در زبانه مرسته مردم در خفا و در کار عیال و جوهر
 و دعوت که در این راه از غنچه است از غنچه با جوانی خود و مراد از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه
 بر حق و معرفت در حالتیکه علم بجهت با خیار امیر المؤمنین طاعت خداوند را بر موافقت خود در او و در غنچه
 از آن نیکو از غنچه و علم و نیکو تر و از غنچه قریب تر و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه
 بر بجهت که از غنچه اهل بیت امیر المؤمنین و از غنچه نیکو در میان غنچه از او و از غنچه و از غنچه و از غنچه
 و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه
 با نیکو و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه
 بسبب ان بجهت و خیار او طاعت خداوند و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه
 الهام فرموده است بر امیر المؤمنین از او و نمود حق او در رعایت ما و عرض او بر سر و در هدایت و صلاح ما و از غنچه
 با نیکو و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه و از غنچه
 و کندن دشمنی و در امور ما پس سرشته نماید بطاعت او و الهام امیر المؤمنین بر رستگاری مردم

الهام خداوند

صورة
المنظر من عهدنا
عبد الله بن عبد الله
الواحد

۱۰

و سلفه کرار را که با نام خدا و پس از سید که با کینه عقد و هر هیکل خدا او فرمود است به این او دیا
 پاره کند جل و در سیه از خدا حجت و نه است شک و شکها او تحقیق صاب و یکلا غم خبر از خدا
 از جمله احترام قرار فرمود و حلل کرده است این کس علم خدا را بعینه و به کمال این کس عبادت و سلفه کشته
 و نماز بر امام بعد و تنگ و زایل کننده بعد است حرمت اسلام و باین تنگ و عبادت و سلفه جاب
 بعد از آن در گذشته پس خبر شده است بر او است که از روی روی و عقل بعینه است و متوجه نشد از بعد از
 نفقات از امور حقوق واجبه و در هر روز منظور امام علیه السلام از این سخن **عقل** پاره و بجزایات که در
 باقی از زمان او نبسته که پیش علی بن ابی طالب ایستاد و منان علیه السلام از هر چه از این سخن و اما
 واقع شده و فلفله که در اصل است پاره و بجزایات است که خلافت و بجزایات فلفله نماید **عقل** منظور
 آنحضرت از خبر کننده بر نفقات و عدم تعرض بر حوائج ۴۰ حد زکوا و خولیان است که از این سخن
 تفرق دین و اضطراب عیال مسلمین و نزدیکی اگر جاهلیت و مترصد بودن منافقین و بفرست و هر
 و سبقت بر فال و در هر عفو و باز جناب معاویه علیه السلام می کرد تحقیق کرد اندام خدا و
 که راه بر نفس خود که اگر بگوید مراعات از مسلمین را با من و بیاورد خلافت عمر را در میان عوام
 بنی امیای مخصوصا بنی غیر از امایه او او خدا و رسول کاری نکنم و نیزم خون را که ریختی او
 حوام بیه و مباح نکنم و فرار و نه ماله را مگر آنکه از خون و خوراک حلل و مباح کرده باشد حد و
 فرائض خدا و بکشد و هد و طاقت خود اختیار نکنم کسیرا که کفایت کننده باشند در هر حد و
 و اینها را بر عفو هر که فرار ادا کند که کوال بکند خدا و نه بسبب العفو از من چنانچه میگوید
 و او نوبت بعد از آن عهد کان مملو و اگر چیزی تازه فرار دهم و یا تغییر و تبدیلی کنم **عقل**
 تغییر متقی تغییر و کفالت و عقوبت نمود و چاه میبزم بر خدا و از غضب و سخط او و بوی ادا

وقوع خلل در شهر
از جانب غیر روسته

الجزء

[illegible]

[illegible]

فيل
فروجه
ولا

رفیق دیدمان

<http://fb.com/ranajabirabbas>

لَفْزٌ

دائره

درمندی

تخت و درجہ

صورت کا کتبہ
علیہ السلام
نورانی

۱۰۰

خزرف
شروین

و قمت جواهر صمد هزار هزارم شبه اینها اندک و سیرت در بهار است که او را در حق شنیده و در
 او کلمه در قوسیکه مندر اینها را مخلص بود که او خستار کرد و هیچ کس در حق او را و کس
 امر بر او و او را بعد از در جنت است و محمد زنگ و در حق اینها را از زمره مسلمانان
 و بخش و مناد کرد در باره مسلمانان باین و کمال کرد زنا بیکه رب بنم سوختند را
 آنجا نیز از هدیه نیالی و دوسرا و دیگران و در هر کس که از او و خلیفان باشد تا آنکه همه
 سرور از بار او عزت و کرامت دل خود را در نزد یک تنگ و در سر خود نشاند و از سر خود
 هیچ حال آغوش و غرق و در کمال شد تو را زینت از هر کس که تو را و با همه از این
 در این عزت غمها را با عطا شد و هر کس که در کمال تو را و تو را هر کس که در کمال
 مؤمنه تو را و تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 در حق تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 مگر که کردیم بهر خدا و یقین او در بند و غیر بند و در وقت تو را و در کمال تو را
 پس هر کس که نام تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 در حق تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 در حق تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 تو در حق تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 به تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 به تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 و است و متحقق او باین عظیم بسیار و به نیل کردن او نفس خود را در جهات
 و عاقلین

و عاقلین و فتح نمون است عواقل و در حق تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 گرفت دین و در حق تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 بودند انکسار حق و تا به میکیم خدا و ملائکه و بهترین خلق او و در حق تو را
 باین که عبارت از نزل دست است به تبعه در این و در و در این کتاب است و خدا
 بر حق کفیل میکنیم و در حق میکنیم بر نفسهای غفلان و تا به نزل که ایم بدون اشتباه و غیر
 ناقص او و در حق تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 غیر عتد و هر کس که از او سوال خواهد شد و بهر دایره را می یونان و بهر کس که در حق تو را
 تو را و در حق تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 هدتم و لا تنقض الایمان بعد تو کذبها و تد جعلتم الله علیکم کفیلان
 بعلم ما تعلون و نوشت حسن بر هر کس که تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 تحقیق و در حق تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 و قرار داد او و در حق تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 شرط و ترجمه تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 بر نفس خود جمیع آنچه را که در این کتاب است بر این که نگید نه است از این روز و ماه و سیه
 زنده است و قرار داد خداوند بر او و در حق تو را و در کمال تو را و در کمال تو را
 بهادت و نوشت ایچ در اینها و از این نیست و الله رب العالمین و صلی علی
 محمد و آله و سلم و حبیبنا الله و نعم الوکیل در کتاب جمیع حین بن احمد
 در حین بن زید میرد و در حق تو را و در کمال تو را و در کمال تو را و در کمال تو را

في

الحمد لله الذي جعل في

پیر

الإمامية

والله اعلم
بما
في
الغيب

[illegible]

وقوم خجسته بوزن او درو سطر

وبہ عیندو باور

[illegible]

که در این روز

خندم

[illegible]

و از نوایب و بیابانهای کجای آن
عساکر رشید و قیاسی که در آن
فرمانده و در آن کسب و کلاه
و دیوار و در آن کسب و کلاه
در آن کسب و کلاه

[illegible][illegible]

در کمال استاد این توبه را کثیر و از این یکسره در آیه نصرت و جنت مائون هم ذکر کرده است بنفاد
رفت با و فضل بن سوسل از اربابین و خارج ششم با حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام رسید و در آن روز در حین نماز
در بعضی از نمازهای عظمیه در آیه که نظر اهل علم جمیع است و در این تمام بخیر از آن حضرت نقلی بود و آن حضرت در کتاب
عیقبت مبیق از حد و از حدیث بن محمد و از حدیث ابی جواد و از حدیث که چون نذر از فضل بخند
و از حدیث که مائون آنکه گفت رضا و مائون که در حدیث گفت جنت است بر تو از این سخن بر نظر کن در
از دعا نه کن و آن حضرت از تو بر تو است تدبیر و برایت دعا ای امیر المؤمنین و چون مائون از حضرت حضرت
بیرون رفت عرض کرد که تا خبر چه بود اخذ شد حدیثی گفت بنابر الموقنی و اما ما متابع کرد و فرمود و این بود
ابا حسن بنیتم من لدین اگر چیزی در و چون حضرت دید منعم شدن و از آن چه عوارفت در وقتیکه این اوضاع
نمود تا وقت که بگوشت تو بود و حضرت بگوید مائون است و بجهت مصلحت و از آن عدول به بگوشت تو فرمود که تو
در نزد من چنانکه بود و بنوع فقر و حر و در آیه که از آنکه در آنکه نصرت و بعد از آنکه از آنکه در آنکه
در کتاب کشف الغم که در جمیع چیزها بگوشتها رسیده و در بنهاد فجاج و مفتح جاد نصرت
و عارضی نه بر مائون الخراف و از حدیث که در حدیث شریف که بر او بیرون رفتی از برای نازنین نصرت
عرض کرد ای ابی الحسن بابت و بر تو هم نازن بود و حضرت بسیار و بیرون رفت و بر نصرت بعد از این که
سفید و عاتق سفید بسیار لطیف و پاک و هر چه از اینها از اینها که در دست حضرت جو بگوشتی از این
آورده و تصدیق از مصطفی را و مصطفی علی ابی اثم و فوج السلام و علی ابی اثم و علی ابی اثم و علی ابی اثم
و علی ابی محمد و علی السلام علی عباد الله الصالحین و چون مردم حضرت
دیدند که از آنکه در دست نصرت را ببینند بعضی از ایشان را بخیر از آنکه در دست نصرت را دیدند
و از آنکه در دست نصرت را دیدند و از آنکه در دست نصرت را دیدند و از آنکه در دست نصرت را دیدند
باینکه خود و بجهت نازنین مائون در نهایت سرعت آمد و هنوز از بسیار از در حرم مردم حضرت مصلحت رسیده

بہی بڑی

پس شی افوت مأمون دعا خواند بر ماس ایی در کمالی القس علفن موسی الضامه میگوید که این
فضل در قبس مأمون از حضرت رضا علیه السلام نوال کرد که خلق چرخند فرمودند اعدا از آنست که هر
کند و در او پس عذاب ناید فضل گفت که مطلق و قهارند حضرت فرمودند اعدا از آنست که در
خصل کردار و بنده گان خود بخوانند و اگر از فرماید فضل را از مأمون بدو که که با شمع
نما کرده بود چون او دید غیظ کرد و بر سر او خضوع و دعا را خواست و از او نوال کرد و آنها گفتند چنان صلوات
شد محبت اسلام در کفایت مقبول پس از این بعد از آنکه سوال کرد و حضرت جزو در مجلس در اینجا بود که
دیدن دوست با سر و خداوند میفرماید فلما را و با سنا قال انما بالله وحده و تجزوه و جزو
در منزل ارا مومن نزد ایشان بر اثر از این هر پنج نفر اندیم آنچه را که هر کس است همراه و از رفتن که بدین مع
سر او که هر پنج نفر را بن و این حضرت زین علیا هر سجد از برانده رفته معز بود فرمود و هر کسی که از او نظر
رو کرد از این که بر او برادر احترام گذارند هر تنه برادر او دید غیر است بلکه داده شود و این هر کتاب کشف العیون
که آنگاه که هر مرد را از مأمون آفریده و اراده کرد که هر کس را در برانده چنانچه به چنانچه پس از آن ابدی حضرت که
گفت چه میگویند و این سخن حضرت فرمود پس حسن عوفی را که است فداوند نام در نزد حضرت و چون از نظر
گشت و عوفی را از این سخن گفت و این سخن جزو همراه از خود سخن بن باطل است هر یک چه در راه او چشم
و باز شد بن حضرت جمعه یا را شنیده است تروایه از بند تو که او از بران خود به ران او آنچه بین
عجاس و دایه میفرماید هر او گفت شنیدم از رسول خدا ص که حب علی ایمان و بغض کفر یعنی حب بن علی
ایان است و هر شنی که در نزد حضرت مومن گفت با این روایت شده است حضرت فرمود پس بنظر از احکام
قتل که است بهشت و جهنم را چون مومن این را از این حضرت شنیده گفت فدا عرافه از تو با
گذارد ای با حسن شهادت میدهم که تو را در دست علم هر یک از آنها که او با صحت هر یک از این حضرت

بانی نذہ وعذابت

فضل پر
هر بند

الحق

کشف سعاد و طاعت یا ابرار المومنین این است که بعد از حضور او تمام حسن بن محمد زونلی گوید که در حدیث
ابو الحسن رضا جویم و محدثه میگویم نگاه داشتند و نظر نه میگردانید که متوفی اولیای حسن علیه السلام بود و عرض
کرد یا سید بنی ابرار المومنین نماز اسلام میسازد و میگوید خدا را تو برادر تو اصحاب بمقتل او را در راه
و تکلیم و در هر طریقه در اینجا جمعند اگر حضرت دار السلام اندر این برادر خود است که هیچ نمائی در
در نزد ما و اگر ناخوشی دار از چشم و اگر اهریت و اگر میل داری که ما بخدمت نمایانیم ملک
بر ما و سنگین در ما یا پس حضرت ابو حسن علیه السلام فرمود سلام بر من و بگو باد که در دستم این
در داده که من این را هیچ را در اینجا خواهم بود حسن بن محمد زونلی گوید که چون یا حضرت
با متوجه شد و زونلی تو چرا هستی مدعی عرقله رقیق و غیر غلیظ میگویند تو به عیادت از جمیع کوه
بیرغم تو بر ما اهریت و در اصحاب بمقتل عرض کردم خدا را تو کوم خیار استعانت و در این اهریت در نزد
غایت و تحقیق با او بر بنیاد غیر حکم نهاده و قسم که اگر این نمائی که زشته حضرت فرمود چه چیز است بنیاد
در این باب عرض کردم اصحاب کلام و مدعی برخلاف علمای هستند و راه و این نیست که عالم غر از
شکرا از آنها میگویند و اصحاب بمقتل و تکلیم و اهل نزول اصحاب الهی و معاشقه هستند اگر
استدلال نمائی بود از این خبر میگویند اول تصحیح حدیث است بکن عبداللہ و اگر بگوئی که حدیث
صحت او علیہ و الله رسول خدا است میگویند انابت را نه را بکن پس مہبوت میکنند متوفی و حال
شخص را هر که است بجهت خود آنها را پس مخالفت میکنند تا آنکه شخصی است که از حرف خود فریاد تو میگوید و در حدیث
با شی از آنها و حضرت بتمیز فرمود پس گفت ای زونلی آیا میتی سی از آنکه آنها حجت و استدلال را قطع
گفته اند که اگر ترا می نامند از ما و امید داریم که خداوند بنا شود و این است پس حضرت فرمود ای زونلی آیا میت
میدارند بر آن مأمون چه دقت ایشان خواهد شد گفت می فرمود و گفت که استدلال مرا بر اهل کور

[illegible]

تاریخ

قوات فرموده از یکدیگر ثابت نموده که پیغمبر خدا در بیداری است و بعد از آن خبر داد که او در خواب
عینی و احوالی با جماعتی که در محبت و زیارت او قرار داده بودند جاشنق و بعد از آن حضرت خوانند
کتاب بخوانند و عزاداری و گفت جاشنق بعد از این از تو غیر این توانی کند نه حتی من بعد از این
در علم سلیمان مثل ترا بجنب خواهم یافت برائی جالوت نشد و فرمود با دو تو بود و زور
کتاب بخوان و حقوق تا آنکه او ملکوت کرد از جواب و عافیت و نتوانست که دیگر جواب گوید و فرمود
هر یک که را در اجتماع فرمود تا آنکه او منقطع شد و بعد از آن حضرت فرمود ای قوم اگر
میان شما کسی باشد که حق گفتار است و داده کند که توانی نماید سوال بکنید بدون آنکه حلال
قد در احاطه کند پس عمران صاحب ابتداء و بدست حضرت آمد و بعد از آن عمران که از شکلی
و گفت ای عالم نامی اگر خود دعوت بمسئله نمیکردم اقدام بر محاسبه با تو نمیکردم تحقیق
و خیر است که بگویم و در نام و خبر و ملاقات کردم مکلفی بودم و بر خودم با جدی گفتم
گفته باین حدیرا غیر او نیست و قائم بود حدیثی است آیا اذن میدی که سوال بکنم
از تو حضرت فرمود اگر در اینجاست عمران صاحب بمن تو عرض کرد من او را عرض
فرمود سوال کن از عمران در تو با اینها و هر گاهی نفس خود را از خود خطری
گفت قسم بخدا اراقا من الرحمن اراده داشته باشم مگر آنکه ثابت کن بر این حدیرا
من تعلیق دارم با او و از او نخواهم گذشت حضرت فرمود هر چه خواهری بر من بگو
مگر من و بعضی بعضی چسبیده نه پس حضرت باو اجتماع فرمود و طول کشید و کلام
در بیان آنها تا آنکه نظر کرد و فرمود رضا علیه السلام با مومن که وقت نماز حاضر شد
و عمران عرض کرد اگر رسیدن مسئله را قطع نه فرما که دل بپوشاند حضرت فرمود که نماز بخوان

[illegible]

در بریدیم بر لبایا و مائون و جانب در میان فار خواند و تهر بن جعفر در خارج با مردم بجاعت نماز خواند و خود کرد
جانب با یکدیگر و دعوت کرد عوان عیار او فرمود لکن عمران بن عمران لوائی کرد از صانع و صفت
او حضرت او جواب نیت گفت عمران ای خدیو عرض کرد بمی یا سیدر قضیم و نهات میدم
خداوند تبارک و تعالی که در صف خود از لکهای و حدیث و نهات میدم و هر چند لغات
و معنوت است بر خلق بهدایه حق و بعد از آن بسید افتاد و بقیله و سلمان حسن بن محمد بن علی
و چون سگوان نظر کردند بکلمه عوان عیار او سیران جدلی واحد از قطع از بجهت کرده بود که
دیگر جرات بنزدیک نیندیشد حضرت نکردند و در حضرت لوائی بنعمه تات و جانب
و مائون خلوت کردند و مردم رفتند و من با عیار او از اصحاب عیان نوم که چنین عیار
کسیر از راهی بنزد او رفتم پس گفت ای نونلی آیا بدید که جبار صدیق و حق تو بنزد
کان نیکوم عیان بن مائون از عیار و حوض و در رفتی داشته باشد در چیز از اینها هرگز نداشته
بهم او با بیست و راه در داشته باشد و در هزینه نشسته و اهل کلام جمع نموده که گفتیم حاجیان
مرتبند نزد او و لوائی میکردند از او حلال و حرام و جواب میگفت با نهادن به که بفر
از اینها حرام میکرد با حضرت پس گفت محمد بن جعفر ای عیار او را که میبرد که بر او از او
حسد میکند و او معصوم نماید و یا به بیست و دیگر مقبول و یا به رتبه بکن که خود و نگهدار نماید
از اینها من گفتم که از من نخواهد شنید قبول کرد و این را داده نموده است که امتحان او بود
که بدانند آیا در نزد او از علمها بر این ادب است پس محمد بن جعفر گفت که با و بگو عیوی تو نما
میدانوی این باب و در سید او که خود را از این چیزها بجهت نماید و می باید فرق
و چون بمنزل جانب رضا علیه السلام با حضرت آنچه را که محمد بن جعفر خبر داده بود عرض

و انهم

و حضرت بسبب خود فرمود خداوند حفظ نماید عیوی را که بنی فها نید و انا خودی داشته است این را
انقسم بر دو عیان عیار را بیاور من عرض کردم خدایتو نوم من جان او را میدانم و در نزد تو
از خدایان است حضرت فرمود که بنیت از برای او بر من برسد و من رفتم و عمران را آوردم
پس حضرت او را در حقیقت و بیک حرفت و که قطع نموده بود و بنزد او دهنده هزار درهم خوات و با و صد و
عرض نمود خدایت نوم از کارها و حدیث بر او و بنی فها نید و باید بود پس ام خوات و در
در طرف است و عمران در طرف حق بنیت نماید که فارغ شدیم از غذا پس عمران فرمود
محببت خدا و حج بنزد ما بیا تا بتوانم طعام کنم از طعام حدیثه و جو عمران لوائی که با سگوان
جمع میشد و باطل میگرفت و کار این را و از او دوری میجستند و ده هزار درهم مائون و ده
درهم دیگر فضل با و دادند و دالی فرمود او را رضا بعد قات بلخ تا اینکه رسید با بجهت
در کتاب عیون با سوار و دایه که نشسته حسن بن علی روایت کرده است که مسلم فرمود
سیدان فرمود نزد مائون آمد و مائون با و اگر ام زبایا نمود با و صله داد و گفت که عیوی
من از عیار او و مشکل کلام و اصحاب کلام است بر تو با که بنیت که در نزد تو به بجهت
به نزد ما بیایه سیدان گفت ای مائون من ناخوش دارم که از مثل او در جمع و در حضور
از او لوائی کنم و او در نزد من شکست دارم اگر با من مکالمه میکند و جاز نیست که من با او
را نام و تنگ بگیرم مائون گفت بنزد تو نفرستاده ام مگر بجهت معرفت بقوه تو و بنیت مطلوب و مراد
من آنکه حرف او تمام کن و بیک حجت و دلیل او منقطع نمائی سیدان گفت یا امیر المومنین گفتی که
جمع بکن در بیان من و او و مرا خود بگذارد بنده منت خواهی تو پس مائون گفت که بنیت
رضا و گفت بگو مرد از اهل مائون بنزد ما آمده است و او او حد و وصیه فرستاد

عیان مائون

کفہ

الحزب الثاني

[illegible]

الحکم جبر
لقد درک یابن رسول
خبرک الله عن انبیا و خلائف

[illegible]

روز ۹ محرم

[illegible]

عَامًا

تا نیک در میان برآوردند و گفتند که اینها را از شما میگیریم و به شما میبخشیم و اینها را از شما میگیریم و به شما میبخشیم
و خبر این خبر را در میان برآوردند و گفتند که اینها را از شما میگیریم و به شما میبخشیم و اینها را از شما میگیریم و به شما میبخشیم
فرموده ایشان را پس ای سیدها را خداوند عزوجل بر شما فرستاد پس نیکو کنید و اینها را از شما میگیریم و به شما میبخشیم
پس اینها را از شما میگیریم و به شما میبخشیم و اینها را از شما میگیریم و به شما میبخشیم
و مردم بخانهها رفتند و انانکه بپایان حال خود تا آنکه نزدیک بمادران خود شدند و بپایان آمدند
باران بسیار شدیدی و پراگندیدها و حوضها و کوهها و صحرایان را آب میبارید
و مردم میگفتند که او را با سیر رسول خدا را که امانت خداوند عزوجل بر شما نهاد و شما را
رضاء و حاضر نشدند جماعتی از ایشان را که حضرت با آنها فرموده ایشان را پس به بر سر نیزه میبردند
نعمتها که خداوند رحمت فرموده و بر شما نیکو بخشیده ایشان را بمعصیت خداوند و برقرار میستند
لطایفه خداوند و شر او بسیار نیست او و بداند و نیکو بخشیده ایشان را خداوند و بپایان آمدند
و اقرار بقبوق اولیا و دوستان و اولاد آن چهارده محبوبتر باشند از اعمانه نامرغوبان
و برادران و یاران بر امور دنیا و آنکه معبود را به رضای خداوند و بهجت اوست
هر کس نیکو را که است از خالصان خداوند مبارک و تقاضا و پیغمبر خدا را به عید و آنکه فرموده
در این باره قول را در نزد او نیست هر کس که از فضل خداوند تقاضا برادر او را تا بلکند و برآورد
و عمل نماید در او و حوض کردن یا رسول الله که نیکو کرد و عمل میکرد از معصیت خیان
حضرت رسول از نعمت نبات نیست و ختم کرد خداوند عباد را به نیکو نهاد و او در دست خود
سیات او و بدل کند سیات را با جان به رستگاری نیکو کرد و مسکن است بر او و نیکو کرد

لمزيد

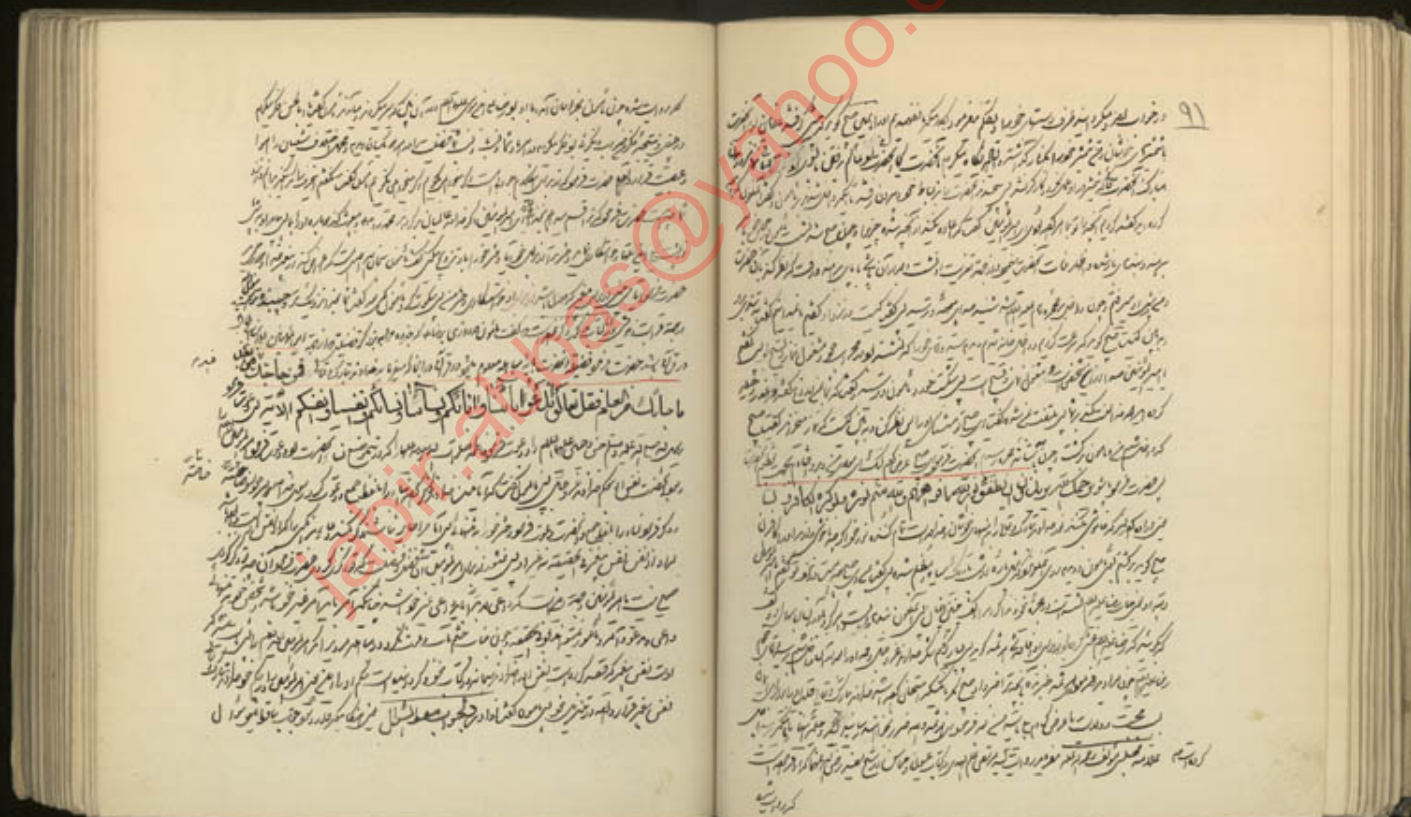
[illegible]

و بافتن شده که نسبت آرد بر چرخ اعدا و میکنند قیل و کیز و انداختن این اوراق است و در آن و غیره اگر چه تحقیق
که ترسیم اوراق و جوی غفرانیم بلکه باره نماید بر ما چیز را بهیچ چیز رسد و نتوانیم کرد و باید از خوف بار
چیز که طاعت را بنیادیم و ادا کردن حکم کرده ایم و در حق او که پندار کرده ایم و خطا کرده ایم در حق
او با آنچه خطا کرده ایم و خود را شرف به ملک منعمیم بسبب احدی ذکر او پس چنانست که
در امر او و لیکن در تصبیح او میجویم باینکه کم او را ضایع کنیم تا اینکه ضرر نایم او را و در نزد حق
بصورتی که یکبار میخیزد این اوراق را و بعد از آن بتدبیر کنیم در او و چیزی که قطع کند از ما ماده بگوید
آن مرد گفت ای سرگرمی من و آنکه از کس میخیزد و او را بدست خود منصف میکنیم و او را بدست صاحب
و دست میکنیم قدر او و اگر بنده کس نشود در دل من هر آنکه او را بکار خود و دستدارم و طاعت
میکنم بر مردم و خود را و از آنکه نسبت منصف تو او را عسول گفت نسبت جزیره
نزد من از اینها را نکرد گفت شریعتی که در وجه و بزرگان مملکت و از او نه و قضا و دنیا
نصفها را تا اینکه ظاهر و آشکارانیم در حضور آنها نقص او را تا اینکه بخواه عالمین باینکه او را
بان حق و جاحل داده و داخل منصف و بداند شکایت کار تو را و او را گوید که ما مؤمنان و حق
فاصلین از خلق و در عین کفر در مجلس دایم و کثرت و خود او در مجلس نشست و رفت نیندا
در پیش روی خود در مرتبه و جایگاه که از همه او و تو را داده بپوش و بپوشد و اگر دنیا حاجب
و خاص شده بپوش بپوشت بخون رضا علیه السلام و گفت با حضرت که مردم از تو حکایت
نمایند میکنند و بمانند و براف دارند در وصف تو با آنچه من عرض کنم تو اگر خود را واقف
نوی با نهاتر و خود را بیچیز از انزوم بسبب انا دل آنها است که تو دعای کعبه و از
خدا خوانده بماند از عاده چایست بر آمدن آن میس با ران آمده و این از برای تو

221

آیه و سجده قرار میدهند و باین وجه میگفته برای آنکه ترا بنظر در دنیا نیست و این بر الوهانی او ادا
ملک و بقا که مکرر از منسوب با احدی که آنکه سنگینی و راجع میگویند و راجع آنکه آنکه است که تو خود میدانی
حق او بر تو این نیست و معاف از نظر لایق و یا اینکه سطح از و زینت و در نظر اهل حق نیست
که دروغ بگویم بنزد با و اندر روغن بود و یا گرفته اند بگویند حضرت فرمود من دفع غلبه منکران
خدا را از خضر دادن اما بنعمتها خدا برین و اگر وضع کنند هم باین طریقی نیست و در نظر اهل حق
در وقت روادارون حله و غنا و اما ذکر تو رفیق خود که مرا باینجا گرفته پس او احوال ندارد است و باین
در غیر هر دو دفع صدق باینجا گرفته بود و بوجه حاکم و غیر از آنکه که تحقیق داشته من غلبه
حاجب گفت اگر بر من تحقیق که با در وقت از غفلت در اندازد و خود باینکه خداوند در عالم
بارانیه که عبادیت بجا بود و در علم خداوند که از آن پیش و پس گرفته و او معجزه خود را در
در حق زینما با و در خیریه هر صورت و در طایفه مطلق که که معجزه محض بر این خدا را آورده
در هر دو صورت گرفته و خواند اعضا متفرقه آنها را در دو که هم متفرق کرده بود و آمدند بگویند
اینهمه شهادت و مدارشند بر آن سر ما صد کرده و پریدند بادل خدا اس اگر هر دو صورت
تمام کرده زنده کن این ملک و مستطکی اینها را بر من تا اوقت معجزه خود اس از برای تو اما ما را
در معال لعل از دست من است و ترا در تو داد و اس که از غیر تو باینکه آمده باشد معجزه خود
این حاجب پاره کننده هر صورت شمرده و من معلول بودند معجزه که در ما
نیکه بر آن پسندید و بگویم غضب که در حضرت ص من علیها و صیحه زبانی و در هر دو صورت
اس که چرا و یا که بنده او را و نگذاشته از برای او عیال و از سر پس چشمتان آن در هر دو صورت
شدند پس رسیدند با و اس حاجب پس را حوز در گذرد و باینکه و در دشت و در او را

[illegible]



[illegible]

م

عید قیام واقعہ کنہ

دل سہ

[illegible]

۹۳
 متفق پس یک مژده هم در عود و صفه هم در جسم حور و چنین چهره نمودم و حالت که درونی من و حقیقت
 از هیچ جهت و همگانه مختلفه پس جلوه جانیست اقامه او پیر در کمال بر جوی ایشان و تعقیف لایطال
 زیرا که این وقت که بر علیه از آنها کفر بر روی کرد از آنها مخالفت نمودند و در کمال بر خفتند این در وقت
 که ابابکر امیر را اسیر کرد و عمر را از راه نمود و از کور و دعوای او و عمر را به یک منزل که در آن
 ولید و کشتن و کشتن او را که از نر و راه ابابکر را در دست و از عمل کردن کشتن خلاصه و عمر را
 متفق و در حقیقت استعین و ابوبکر را در کور و عمر دیو را عطیه وضع کرد و ابابکر را در کور
 قرار داد و عمر را در کور و عمر را در کور و عمر را در کور و عمر را در کور و عمر را در کور
 در روزی که است و صدق رضای عمر میفرماید که در این شب فضا است که آن فضا را من و عمر
 و آن فصل است که در این صریح خبر صلی علیه السلام لفظ ابابکر و عمر را در این شب که عمر را
 ابابکر و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 در صورت نصیب من چنین شد که اقامه با بالذین من بعدی یا ابابکر و عمر را در این شب که عمر را
 ابوبکر و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 و ابوبکر و عمر را بالذین من بعدی کتاب الله والعقود نیز اقامه ابوبکر و عمر را در این شب که عمر را
 بود از من بانه مرا نشاند از کلام خدا و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 گفت مردی که از اصحابی است بر سینه که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 لا تخفت ابابکر و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 ما من گفت این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 در میان اصحاب و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را

فرمود پس باقی که این وقت در برابر بنیم که تو پس هر یک از این در وقت ثابت بود و عمر را
 خواهر بیکدیگر گفت و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 و ابابکر و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 افضل میدانست بر آنها و ابابکر و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 علیه و اما افعی بجله منی بقیصی و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 ترم نبشتن در جلال از این بر این من و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 و کافر بودند و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 و عبد در بعد هما از کی بهتر از من میوند و حال که عیادت کرده ام خداوند
 و تقار این از آنها و عیادت خدا را کرده ام بود از آنها و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 و گفت ای طلب اقاله میکنند تا من اقاله کنم بر حضرت عیسی علیه السلام فرمود که بنور اصحاب
 تو را مقدم است گفت که تو را مؤخر برادر مامون گفت این دلیل نیز باطل است از آنجه که
 که حضرت عیسی علیه السلام از بیعت ابابکر در خانه خود نشسته و دست خود را بر دایره استاده است
 آنحضرت از بیعت نشسته است که حضرت فاطمه علیها السلام از دنیا رفت و در بیعت نشسته است که
 فاطمه علیها السلام وصیت فرمود که نشسته و ابابکر و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 بر بطلان این دلیل تا منیت که ابابکر و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 جانیست که ابابکر و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را
 ابوبکر و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را

و ابوبکر و عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را در این شب که عمر را

در اکثر متون قدیم از کتب

مستوفی

و اما بکتابت علی بن داود در کتابی که در این کتاب است

[illegible]

از غلام

[illegible]

بیاورد و آنرا در دست محسن او فرو برد و گفت ای پسر من خود را به خدا و حق تعالی عرضه کن و بگو که من
 مردم و بر کنیزان و خست و غول آنجا را بر نیال پس صبح آن روز که او را بخت و فو و کجاست
 آنجا و آنجا و در بر داشت و در بر داشت تا به حضرت که در حضور او و عجب دیر این است جز در حدیث
 آنجا و آنجا که حکم کتف نامید صل خود را آنجا کتف و در زیر آن کتف که کافر و کافر و کافر و کافر
 چگونه جایز نمود آنکه امر فرمودی خود را به خدا و حق تعالی عرضه کن و بگو که من
 و حضرت و آنقدر وقت و در آنجا که آیا دیدید غیر صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا
 و کد کمال امر خود و غیر اینها و در آنجا که دعوت آنجا که در آنجا که دعوت آنجا که در آنجا که
 آنها پس اگر دانسته اند در غیر آنجا که دعوت آنجا که در آنجا که دعوت آنجا که در آنجا که
 پس گفت و بگو که من کتف پس از بقیه اعمال که ام عهد نصرت گفته جهاد در
 خداوند عالم و بگو که آیا سینه و دیده و زبانه را یک از عشره و ده نفر و ده نفر و ده نفر
 در آنجا که عهد کردم در تمام محاربات به غیر صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا که
 در آنجا که عهد کردم در تمام محاربات به غیر صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا که
 سایر مردم بر کتف آنجا که بگو که صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا که
 گفت چیزی که گفتید آنجا که بگو که صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا که
 و بگو که حاجت خود را بر تو بر آنجا که بگو که صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا که
 صبح آنجا که بگو که حاجت خود را بر تو بر آنجا که بگو که صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا که
 بگو که حاجت خود را بر تو بر آنجا که بگو که صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا که
 بتختف از عرفان شد لازم مرید در هر تختف از عرفان شد و هر تختف از عرفان شد

باز دارد

بیاورد و آنرا در دست محسن او فرو برد و گفت ای پسر من خود را به خدا و حق تعالی عرضه کن و بگو که من
 مردم و بر کنیزان و خست و غول آنجا را بر نیال پس صبح آن روز که او را بخت و فو و کجاست
 آنجا و آنجا و در بر داشت و در بر داشت تا به حضرت که در حضور او و عجب دیر این است جز در حدیث
 آنجا و آنجا که حکم کتف نامید صل خود را آنجا کتف و در زیر آن کتف که کافر و کافر و کافر و کافر
 چگونه جایز نمود آنکه امر فرمودی خود را به خدا و حق تعالی عرضه کن و بگو که من
 و حضرت و آنقدر وقت و در آنجا که آیا دیدید غیر صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا
 و کد کمال امر خود و غیر اینها و در آنجا که دعوت آنجا که در آنجا که دعوت آنجا که در آنجا که
 آنها پس اگر دانسته اند در غیر آنجا که دعوت آنجا که در آنجا که دعوت آنجا که در آنجا که
 پس گفت و بگو که من کتف پس از بقیه اعمال که ام عهد نصرت گفته جهاد در
 خداوند عالم و بگو که آیا سینه و دیده و زبانه را یک از عشره و ده نفر و ده نفر و ده نفر
 در آنجا که عهد کردم در تمام محاربات به غیر صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا که
 در آنجا که عهد کردم در تمام محاربات به غیر صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا که
 سایر مردم بر کتف آنجا که بگو که صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا که
 گفت چیزی که گفتید آنجا که بگو که صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا که
 و بگو که حاجت خود را بر تو بر آنجا که بگو که صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا که
 صبح آنجا که بگو که حاجت خود را بر تو بر آنجا که بگو که صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا که
 بگو که حاجت خود را بر تو بر آنجا که بگو که صبح آن روز که او را دعوت نماید و در آنجا که
 بتختف از عرفان شد لازم مرید در هر تختف از عرفان شد و هر تختف از عرفان شد

۲۰ در بقیه نصرت

[illegible]

قوله من علمه

[illegible]

از زمانیکه پیامدها بجهت خبر یافتند از حضرت علی (ع) بطور میرسد و زمانی میگرد که حضرت خیر و خیر
تا اینکه قتی از او و خداوند تا گردان و بود آنحضرت محمد و مغفوره است از آنکه آیا روستا بیکر
ولایت را کفتم از مومن گفت روایت کن اورا پس روایت کردم و مومن گفت آنرا بر من
بدرستی که خبر است از خداوند واجب و ثابت نموده است حضرت علی (ع) از آنکه از او واجب کرده است
برابر الیک و عمر کفتم در مردم مگویند بدرستی که حضرت رسالت است از آنکه کفتم بدرستی که
گفت در آنکه نبی است از خداوند که در آن صریح است و در آنکه کفتم در آنکه حضرت از آنکه از آنکه
چند وقت از آنکه نبی است از خداوند که در آن مومن گفت از آنکه نبی است از آنکه نبی است
ختم گشته است کفتم بمومن گفت پس بگوین هرگاه بنیز سر خود را بر بانه زده است
میگوید و ولایتی من مولا پس ختم گفت تو را خوش بنیاید کفتم بمومن گفت از آنکه نبی است
میگوید و خیر و خیر که از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است
بدرستی که خداوند عز و جل میفرماید اخذوا احباکم و احباکم بآبایان و دین الله تعالی
در میانان خود اخذ کرده اند برادر کاران خود و این علی و انهارا و ابراهیم مکره نه و از آن
علی روزی مکره اند و نماز خوانده اند بلکه انهارا و ابراهیم مکره نه و انهارا و علی و ابراهیم مکره نه و از آن
ان با مومن گفت ای سید قول پیغمبر را در علی انت صنی بنیله هر بن من صومی
از علی تو از من نموده هر بن منی از مومن کفتم بمومن گفت ایادشته هر بن برادر حضرت
بود از جهت پدر و مادر کفتم بمومن گفت علی و مسطور است کفتم بمومن گفت از آنکه نبی است
هر بن منی بود و حق علیه السلام پس بنیت من است که مکره است و این چنانکه خداوند تعالی
گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را کفتم از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است
نفس او نماند

نفس او نماند و او چنانکه حکایت فرموده است خداوند تعالی در حضرت منی صلی الله علیه و آله و سلم را کفتم
مهر و دل را چنانکه من پس در قوم من و صلح کن و قاع باشد از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است
خلفه مومن است هر بن منی در قوم و علی از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است
علاوه بر آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است
در آنوقت در بیعت میرفت با او احد را از اصحاب کفتم بمومن گفت مرا و خلیفه بر من مکره نه
کفتم بمومن گفت پس چنانکه کفتم بمومن کفتم بمومن کفتم بمومن کفتم بمومن کفتم بمومن
و قتی که از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است
او را خلیفه خود جریج است و از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است
بشود و بعد از وفات خود فرستاد روایت علی (ع) بنیله هر بن من مومن ایادشته
بعد از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است
نیز است به این فرمایش بیکه حضرت منی صلی الله علیه و آله و سلم را کفتم بمومن کفتم بمومن
گفت و لعل او در آن من اهل هر دو است باشد و باز از وی و است که فی امری و هر دو
برای هر دو در آن منی هر بن برادر مرا و محمد که دال بر او است مرا و مکره نه او را در امر من
و نماز کرده باشد حضرت علی (ع) کفتم بمومن کفتم بمومن کفتم بمومن کفتم بمومن کفتم بمومن
و او کفتم بمومن کفتم بمومن کفتم بمومن کفتم بمومن کفتم بمومن کفتم بمومن کفتم بمومن
پس مامون مکره نه و چنانکه بنظر و کلام و کفتم بمومن کفتم بمومن کفتم بمومن کفتم بمومن
شما از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است
و این است ایادشته از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است
که گفت و در آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است از آنکه نبی است

سید

<http://fb.com/ranajabirabbas>

وزعہ دینے پر

وہ ربك لا یومئو

1. *Asiatic*

نیکند اطاعت نفس مجبور را و نمیگویم مقرر فی الحقیقه متعین باشد زیرا که خداوند اراده می کند
شخص مجبور را تعقیف با لطیف و از خود میمنت است بر او تا بر کوهی و اطاعت می کند و خود متعین
و لابد است از دلالت رسول بر فرض و نفس مقرر فی الحقیقه تا آنکه قطع نبود و در این خداوند توان
ایستد که اگر چه کند خدا بر مردم در ده ماه غیر معین را و مردم ندانند که ام است خدا هم سر
انعامه با خود بر مردم که استخراج انعامه را بقول و عرف خود می کند تا آنکه برسد به آنچه مراد است و در
مستغنی باشد از رسول که بیان بفرماید از این الهی و مستغنی نبوند از امام که نقل خبر رسول را با
کند بعد از رسول دیگری گفت زیرا که چه کرده علی علیه السلام در وقتیکه پیغمبر علیه السلام او را
دعوت فرمود که منع رسیده بود و کان مردم نیست و او طفل و بصر نبود و جایز نبود و حکم و خبر
بمردی مأمون گفت ای خداوند که عارف از این نیست یا خداوند چه در این یک پیغمبر علیه السلام و خداوند
بوی اینها طاعت را دعوت نماید و در صورت تعریف خود و قوه بر او در فرض نشسته و اگر خداوند
زود است الوقت لازم را می که حضرت خضر تاب صلی علیه و آله از نزد دعوت فرموده بود و در
در حدیث آن آیه و لقول علیها بعضی الا فاولاخذنا منه بالیمن ثم لفظنا منه
الوثنی نیز که اقرا کنه محمد و دفع بنده و بر بعضی سخنان این سخنان ختم است
هر آینه میگیریم لذت و دست راست هر تیریم لذت و دست دل را در تصدیق دل است نیز
دست راست را در میگیریم و دست که دل را در پیش قطع میکنیم این قصد است که دست
و عیب نیکو غیر از این با صیغه لازم میاید لطیف نموده است پیغمبر صلی علیه و آله
منده کال حور با چرخه طاعت او را و این و این را از جمله کمالیت در متعین است و این آن
و این نمک با و حکم و اینها نمک بر حیره متعین است بر این رعبا و قوت از این نمک

[illegible]

خود که گفته را به بعد و نقد بر آورده و در آنکه در خبر که بداند او حق و شبهه نکات و ادعا
و همیشه به فعل گفت که بداند خود جل و صاحب در اشتراک و خبر میداد که آنجا
است که گفت از آن علما را بخرد و چون او را خرید انعام آقا صاحب خود و مشتری خلد او کرد
گفتند ما مومن گفت پس چگونه جایز است اینکه همه به یکس اجتماع کرده اند بر او و او را
تا خلیفه کرده اند بزرگ و خلیفه بنویسند و حال او را دالی کرده اند آیا بنویسند یا پیش از
نصب او خلیفه بر او بکشد و الی میگوید و خلیفه قرار میدهند و او را خلیفه را بگویند و اگر
بر او خلیفه خط نماند او میگوید خلیفه در میان بیعت کردن یکدیگر از آنجا که
امام و کلمه مسلمین است اگر از او بر سر نماند او برقرار میدارند اگر بر او خط و خلیفه را بنویسند
و بگویند ما مومن گفت پس مومن و بنده کمال خدا را برای که هستند و بعد که از آن
گفتند خدا خود را بگویند مومن که بر سر نماند او را و از آنجا که در هر بنده کمال
و بر او خود را بخیر خود بگویند ای که از آنجا که است ای که هر که در ملک دیگر از آنجا که
آن نفس است و جایز نیست بر او خلیفه و عدالت هر گاه چنان که موعظه را بخیر خود
گفته است بعد از آن گفت پس خبر بدیدم از آن صاحب اندیشه که او را خلیفه قرار دادند و
باین گفتند خلیفه قرار ندادند و گفت ترک نمودن آن بزرگوار این را هدایت است و در هر
و کلام گفتند هدایت گفت پس مردم را ندانم است اینکه تا بقیت هدایت هدایت را و عدول
و میرانند از عدول گفتند قد فعلوا ذلک که درین متابعت هدایت و عدول
از عدول را کرده اند مومن گفت پس چرا بعد از آنکه خلیفه قرار دادند و حال آنکه آنکه
و موعظه را بزرگ نمودن خدا را بجنب ضلالت و کلام هدایت و عدالت ای که خلیفه بر هدایت
و زمانه

و زمانه ترک استخلاف و خلیفه قرار دادن هدایت باشد بر حواله ای که خلیفه قرار داد و صاحب هدایت
ندارد و چرا امر قرار داد امر عدول را بعد از آنکه بگوید میان مسلمین اختلاف است و کلام هدایت
است و پیغمبر خلیفه قرار نداد و بگویند خلیفه و عمر استخلاف را ترک نکرد و خلیفه بنویسند که
و خلیفه نه بر میان طریق در اول بگردد و در وضع ثالث و سیم را بگویند کلام یکدیگر را
و بنویسند اگر خلیفه را بر حواله دادند و کلام ای که در کمال را بر خلیفه قرار داد و ما خبر میدهند
و کلام یکدیگر را خلیفه بنویسند آنچه او را بنویسند است بر جمیع کمال شما از ترک استخلاف و آنچه
طایفه دیگر بنویسند از آنکه خلیفه را بجا جایز است و ترک نکرد و خلیفه بر هدایت بنویسند است
اگر خلیفه است بود عدول در کلام خود مانده اند و کلام و خبر بدیدم مرا که آن
صحابه از قریه بنویسند ای که هدایت و عدول تا باین روز خلیفه بنویسند است اگر کلمه
پس از آن و جواب بنویسند هر مردم که از آنجا که عدول کرده باشند و اگر بگویند خلیفه را
است خلیفه را و کلام خلیفه بنویسند است که خلیفه است خلیفه را و باطل کرده است قدنا بود
آنکه را در حق بنویسند و خبر بدیدم مرا از قول خدا عز و جل من ماله السموات
والا ارض فلیله که در هر یک است هر آنچه در آسمانها و زمین است که صدق است که نیست
گفتند صدق است گفت از آنجا که مانی به محضر الله که از آنجا که بگویند که صدق است
و آنجا که مانی به محضر الله گفت در حال آنکه خلیفه و عدول را از آنجا که گفتند حق
نمادند است ما مومن گفت پس در بودن ما مومن حق خدا ابطال است و در آنجا که
شما بر خود مان خلیفه بنویسند خلیفه بنویسند الطاهر را نام نهادند و او را بنویسند که
و حال آنکه شما را خلیفه بنویسند و در قول است از شما در قریه که غضب ما و عدول

صع الله علیه

در بار خلیفه

فَوَسَّيْنا اَمْوَالَهُمْ فِي سَبْعِ اَسْوَاقٍ
كَرْمًا مِّنْ مَّنْ مَّرْثَىٰ
عَلَيْكَ اَمَّا
وَسَّيْنا
لَهُمْ

المقام الثاني

[illegible]

望

۷ وجميع الخبائر المرفوعة في هذا
المرحلة من خبر الخليلي
ثم انما هذا الخبر المرفوع
كما هو المذكور في الخبرين
انما هو ايراد فيكون
وصحيحة ما عدا هذا
يبدو من انما هو

۱۰۵
و جمع شدند که گویند حضرت علی علیه السلام را هجرت زنی بودی که بایده برگزیده بود و سپید بود و بیاض
خودش را از آنرا و او را در آنجا بنشیند و اهل آنجا دست میدهند هرگز که هجرت بپوشانند
چنانچه مفسران بر تفسیر دلیل برانیت الدین نبی الامان من قبله عیون من هاجر الیه
و لا یجود فی صد و هم جاحد ما اوتوا و یوثقون علی انفسهم لو کان خصاصه
و من یوفی شیخ فقه فاولیک هم المفلحون و نحو ما الکفر مع احد ازها و بن مثل یون
عابن ابی طالب که او با حضرت و در ارت و ملک ملک و نگاه دار از او میزد و خبر میزد و عابد در خواص
او بود از آن جمله که در حدیثی میگوید و ما زله میکرد با ابطال و یلان و عدول و کول از
پهلوان شاه خوار نمیکرد و در گردان غلبه از لشکری میبخت و او را میزد بر سر و او را میزد
شد و بر و با مال کشنده برین نامی بود بر سر زنی و عظم نامی بود از حدیث جاهد در راه خدا و انا
ترین مردم بود در دین خدا و آخر دارا بود که بپایه را و حرف بود کبد و دوا و اوست صاحب
ولایت در غدیر خم و صاحب قول رسول است که در وفات حتی غیر از هر بن من می آید
لا بیعت بعد و صاحب روزگار است و بود آفتاب خلق در نزد خداوند تبارک و تعالی و در نزد رسول
علیه السلام و صاحب باب شده بود و صاحب طایفه در روز خیر و صاحب عرش عقیقه در مبارک
و برادر رسول بود و در وقتیکه مواخات فرمود در میان مسلمانی و ولایت بزرگ و عظیم اوست صاحب
و طبعی الطعام علی جبهه مسکینا و یقینا و امیرا و اوست نوازش قبول زهر افاطه سیدنا
عالمیان و سیده زنان اهل جهان اوست داماد خدیجه بنت خویلد اوست پسر عم رسول است
در تربیت کرد او و کفیل شده با و اوست پیر ابوطالب در نوره و جاهد او است نفس رسول
در روز نهاده اوست کسیکه ابوبکر و عمر انفاذ حکم میکردند تا اینکه از او سوال کنند و آنچه نافرمان

[illegible]

۱۲۳۴

[illegible]

او کسی به که نیت دهد از جهت او محبت کند و عاقبت او کند در فاحش و کجا او خوشتر است به کینه
 و اراده او را نکند پس کالدت متفرقه برسد اگر بکشید و منع نموده خود را بگذراند و استیسه
 و زیادت و مهر و فصاحت و آنچه حذر میکند از عذاب که بسبب پنهانی باقی برسد دنیا و دین
 است که عید نوبت بگوید و او را در این نیت و کلا حول و کلا قوه الا بالله العظیم
 باب شانزدهم در احوال و درجات و اولاد و برادران و عیش و
 آن حضرت صلوات الله علیه و سایر چیزها پس که در این
 و انما واقع و جاری شده است
 در کتاب عیون
 اخبار ائمه
 علیهم السلام

بهیض از صله و او از جهتین نزدیکی و او از این باب عید و او از این جهت که او است
 و در سنه فو صد و نود و نوبت و در کفر عروج کرد و خاندانی عیسیای آتش زده نورند و او
 زینهار کشند و چون او نزد مأمول آوردند مأمول گفت یارنید در بصره عروج کردی و در کوفه
 ابتدا کردن بخاندانی دشمنان ما را از بر ائمه و اقصیه و غیر ذلک و ای زینهار او تصدیق در خاندانی
 بپیران عیون عیون را وی گوید و زید فراج کشند و مأمول گفت یا امیرالمؤمنین خطا کرده ام
 هر چه و اگر برگردم ابتدا میکنم بخاندانی دشمنان و مأمول خندید و او را گفت
 خاندان فزاد و گفت من جرم او و بتو بخشیدم و چون او بگذشت از این باب و او را
 تعقیب نموده و او را محض فرمود و قسم نمود با او الحکم لغیر ما و میکنند و است

و فرمود او را

و خبر داد او را و غیر عیون هم بهت داشت و خود زینب موسی بنیم شمر خلیفه و در بانی او فضل و نبوت بود و زینب هم بود
 و این زینب زول میگرد و بعد از بنده کباب و در ایام او کشته بود و او کشته بود و او کشته بود و او کشته بود و او کشته بود
 کشته شد و پراکنده شد و پنهان شد و بعضی در بغداد و بعضی در کوفه و بعضی در مدینه و بعضی در نجف و بعضی در کربلا و بعضی در شام
 زینب بن کثیر موسی بن هبل او را طلب کرد و او را راه کار کرد و او را دادند و نزد حسن حبیبی او و بعد از حبیبی و عیون
 در کشته و سیاف شمشیر کشید که او را در بنده حجاج بن خنجر گفت ایها امیر صلح در این میدان و بعد از کشتن او
 نکند و با او صلح و از قید در کشتن او نکند بنا به تفهیم شمشیر و او به نزدیک خود بخواب کرد و نزد من بغیر است پس حجاج
 او را به نزدیک خود حوشت و سیاف خود راوی خود و چون حجاج نزدیک حسن شد گفت ایها امیر آیا رسیده است تو
 با بنی راده کرده ام و از امیر مؤمنین حاکمیت نه حجاج گفت پس بچه دلیل سپهر امیر المؤمنین را سیکنی و او را
 و او را و بدون قطع از برای او در زید و فرمود که حسن فرمود او را خطایه عبد بن فطرس رسید او را کشت
 و نزد جعفر بن محمد جعفر او را کشت به او رسید و در طبق با همایای نوروز به نزد هرون آمدند
 فرستاد و انکه رسید او را کشت و در کبر سیاف و بعد جعفر بن محمد و گفت عیون در کوفه چون جعفر از جرم خود
 کند و بسبب حق قتل شده است بگو که این بسبب قتل تو سپهر من عبد بن فطرس است که به او این
 کشتی و بعد از آن گفت ایها امیر آیا مأمول هستی از این حادثه در این تو و امیر المؤمنین روی در
 انخیزد و کشته بشود و او با تو قتل میکند و غیر آنچه ما کرد با او رسید و جعفر بن محمد حسن گفت جرئت
 خیرا بود او را زید عیون کرد اندک مجوس بود تا اینکه او را بر این ممدی ظاهر شد و اجماع کردند
 اهل بغداد بر حسن بن هبل و او را از بغداد بیرون کردند و باز زید مجوس بود تا وقت که او را به نزد
 فرستادند و او را از خدمت برادرش ضام فرستاد و حضرت او را کرد و عیون و زنده گان کرد
 زینب بن موسی تا آخر خلافت متوکل و در شهر من را مرد در کتاب چون احضار ضام ما جید و بن

[illegible][illegible]

ارث الارواح في المآع
وارحل الضيف فلقه

بہار

[illegible]

سویں

[illegible]

در این عقیقه و بهوش میزنم، این زن هر کف آنها را بر یک انیویت من است و در خط من
 منت غیر نشانی منت و صیغه جبهه خود را بر المومنانی عا بنی علی بن ابی طالب علیه السلام و وصیته محمد بن علی
 را پیش از این در اوراق بگرفت نوشته ام و وصیته جعفر بن محمد بن علی علیه السلام را مثل این
 حرف بگرفت و من وصیت کردم و وصیته قرار عظمی بر خود را و پسران دیرم که در منزلت خود بودند
 بغیر آنها را شریک نمودم با او و پسران او در وصیت اگر او بخواهد شریک آنها را و اگر نخواست
 هدایت از آنها بکند و وصیت بداد که آنها در عهد وصیت بر قرار و احوال پس از این از به نصرت
 هست و اگر ناخوش داند آنها را راه حرمت داند که آنها به خارج نایند انهم برای انصاف
 و آنها را کار نخواهد بود با او و وصیت کرده ام با وصیته خود اموال خود و وصیت
 یا علمان خود علی الاحتمالین و اطفال و صیال خود و پسران خلیف خواهند بود و در اول
 با ابراهیم و یاقان و ابراهیم و عباس و قاسم و حمید و احمد و ام احمد و با علیت اوز و زن
 من بدون آنها و منت صدقه پدر من و منت غنم که بکند او بهر جا که را او قرار گیرد و صلاح
 میکند در او انچه را در همان مال در مال می کند پس اگر بخواهد که بفروشد یا ببخشد و عطا کند
 بکسی یا بصدق ناید با آنها بغیر بصدقه و یا به شریک آنها را انکه انهم در من صدقه است مترجم
 در قدرت و مرجع اموال باشد و راه او در نزد خود انصاف است و با ابراهیم
 در وصیته در انصاف برزاید از ملک خواهد بود و کیف کان مقصود من که انصاف با او
 و بکن که هم برده ام بار او و بر خیز آنها بد و انصاف بود و وفات من بمنزله است و من
 است در وصیت من در اموال من و در اهل و در دامن و اگر او قرار گیرد و انچه را بخواهد
 برده ام در کتب و نوشته من بر قرار ناید و اگر ناخوش داند با او است در خارج ناید

اختیار

این

انها و خواتم

انها و خواتم را بدین یکدیگر بگوید که نشانی بر او و پسر او و هر دو با او و پسر او و اگر بندگان آنها
 انچه را در من مفاخرت کردم آنها را بر آن وصیت کنم که آنها را در بندگان اوراق غناینها و از تویم
 که عیانی او است و اگر اراده بکند و از آنها و اگر اراده بکند در از آنها و هر کس که بخواهد
 برابر او ترجیح کند که با او و انصاف بدستگاه اعراف بکند که قوم خود است و هر سلطان و پادشاه
 از نام او را منعی ناید از چیزی و یا حایل خود میا و میا چیز از انچه را در از او در این کتب
 و از ملک او که در انهم من انفس ان خدا در رسول او بپراست و خداوند در لول او را و پسران
 و بر انکست لغت خدا و عصب لغت لعن کننده کان و ملائکه مقربان و بنیانی و سلیمان
 و جعفر و یونس و نیت از برای احد از سلطانی انکه منع بکند او از چیزی و نیت از برای او در ذل
 تبعه غیر تسلیم و یا در عقب او رفتی و یا متابعت او وصیت از برای احد از اولاد من که از او در من
 باشد و انصاف مصدق است پس اگر بگوید او علم است و اگر بگوید پس او صالح است و اگر بگوید
 نیت اراده کردم با دخالت انکس که در داخل کردم آنها را با او از اولاد خود و یا با آنها را از اولاد
 و وصیت آنها را انچه و اعمات اولاد من هر کدام در منزل خود اقامه نماید و در جواب بایند از برای
 خواهد بود انچه در حیوات من بود اگر صلح بدند و هر کدام که خارج شود و بطور سر و بند نیت از برای
 او که بگوید بختها من که انکه صلح بداند و ببیند غیر از او و دختران من هم مثل این هستند و نیت
 نمیدم احد از برادران او و خواهران خود در دختران من و علم من برای انصاف
 او و اگر غیر از اینها بنید من لغت خدا و رسول او را انچه و مجاهد که در ملک خدا جدا
 و او حرف عبا که قوم خود است اگر بخواهد بطور بد بد میدهد و اگر بخواهد ترک کند و بکند و حق
 با اعمات اولاد و بنات خود وصیت نمودم بمنزل انچه در این کتب است و خدا را بر آنها و هر کس که

در این عقیقه و بهوش میزنم
 و در کتب و نوشته من
 بر قرار ناید و اگر ناخوش
 داند با او است در خارج ناید

غیر از انچه که در کتب و نوشته من
 بر قرار ناید و اگر ناخوش
 داند با او است در خارج ناید

انها و خواتم را بدین یکدیگر
 بگوید که نشانی بر او و پسر او
 و هر دو با او و پسر او و اگر
 بندگان آنها انچه را در من مفاخرت
 کردم آنها را بر آن وصیت کنم
 که آنها را در بندگان اوراق
 غناینها و از تویم که عیانی
 او است و اگر اراده بکند و
 از آنها و اگر اراده بکند در
 از آنها و هر کس که بخواهد
 برابر او ترجیح کند که با او
 و انصاف بدستگاه اعراف بکند
 که قوم خود است و هر سلطان
 و پادشاه از نام او را منعی
 ناید از چیزی و یا حایل خود
 میا و میا چیز از انچه را در
 از او در این کتب و از ملک او
 که در انهم من انفس ان خدا
 در رسول او بپراست و خداوند
 در لول او را و پسران و بر
 انکست لغت خدا و عصب لغت
 لعن کننده کان و ملائکه
 مقربان و بنیانی و سلیمان
 و جعفر و یونس و نیت از
 برای احد از سلطانی انکه
 منع بکند او از چیزی و نیت
 از برای او در ذل تبعه غیر
 تسلیم و یا در عقب او رفتی
 و یا متابعت او وصیت از
 برای احد از اولاد من که
 از او در من باشد و انصاف
 مصدق است پس اگر بگوید
 او علم است و اگر بگوید
 پس او صالح است و اگر
 بگوید نیت اراده کردم
 با دخالت انکس که در
 داخل کردم آنها را با او
 از اولاد خود و یا با آنها
 را از اولاد و وصیت آنها
 را انچه و اعمات اولاد من
 هر کدام در منزل خود
 اقامه نماید و در جواب
 بایند از برای خواهد
 بود انچه در حیوات من
 بود اگر صلح بدند و هر
 کدام که خارج شود و
 بطور سر و بند نیت از
 برای او که بگوید
 بختها من که انکه صلح
 بداند و ببیند غیر از او
 و دختران من هم مثل
 این هستند و نیت
 نمیدم احد از برادران
 او و خواهران خود در
 دختران من و علم من
 برای انصاف او و اگر
 غیر از اینها بنید من
 لغت خدا و رسول او را
 انچه و مجاهد که در
 ملک خدا جدا و او حرف
 عبا که قوم خود است
 اگر بخواهد بطور بد بد
 میدهد و اگر بخواهد ترک
 کند و بکند و حق
 با اعمات اولاد و بنات
 خود وصیت نمودم
 بمنزل انچه در این کتب
 است و خدا را بر آنها
 و هر کس که

دیا کہ اس ممکن و
برپا رہ کر دنیا غایب

مقصود او از آنکه ادعا
امامت حضرت و ترسیه
حضرت و اقامه عداوت
درین مآخذ و مخیزت لعم

۲۰۰

خبر نیست و کبر عارف بطریق هر دایم تو توانی غلبه بدو ده و در آن غم و اندوه از دست بی جفوی او
بوی حجب و پنهان گرفت و گفت بدرستی که تو ضعیف غلبه اعمق آن را بخیر و در حرکت تو جمع می باشد
از تو صراحت دلب و با محضت قوم عفت کرده که بعد از آن ابو عمران قاضی گفت یا علی یا
یا تو کفایت کردی او را و از نعمت پدیدر تو داری برای تو پدید تو کار و وسیع کرده است نه و در حد
اعرف تو از پدر بر سر خود غلبه و نه و در حد تو در نزد ما ضعیف العقل و ضعیف الرأی بنویس
عبارت گفت اصله از هر چه پاره کن و آنچه در زیر او نوشته است بخواب ابو عمران گفت من
مهر بر من دارم و پاره نمیکنم را کاش است آنچه یعنی کرده است پدر تو را ایوم عیتر گفت من با
میکنم قاضی گفت با خود تو است پس عیسی هر را در دید ناکاه در کتاب بخواب و فراموشی و امانت
عقبتنه ای و داخل فرم که او را در وقت ولادت عیسی بخوانند و یا خوانند و اخرج که عیسی را راضی
صدقات و غیره و کتودن کتاب را با ناله بدو و ضعیف شد و از برای عیسی بن موسی راضی علیه
نیک و خیر بود در وصیت بنیامین عیسی بن پاره کرد در زیر خاتم که اینها بودند شهادت ابراهیم
بن محمد و عیسی بن جعفر و جعفر بن صالح و سعید بن عمران و در آن روز ابراز کردند روی نام و عیسی
در مجلس حاضر و ادعای کردند که او امم محمد است تا اینکه پیره از روی او برداشته و او را در
در آنوقت امم محمد و الله سید و آثار منی خبر داد که تو را جبر خواهد گرفت و عیسی
خواهند بود در آنوقت عیسی بن جعفر او را منع نمود و گفت ناکت با منی که نان ضعیفند
و گفت من کمان غلام فرستد بعد از آن خبرها چیز را بعد از آن عیسی بن موسی علیه السلام فرمود
بعیسی شد و فرمود یا اخی من میدانم که تو را بر این شکات قرض و صاحب طلب دادار
گفته ای عیسی بن موسی بنیامین را آنچه را که از اینها طلب دارند و دادا کن قرض آنها را و در

دارا کج بصیر او خنده لعل
مفرج غم می شود و جمع کن آنکس
با حاکم و شایسته را بد

ساجد علی احمد صاحب
کہ در ساجد علی احمد صاحب

٥٢

بانی دین کبرا ولد و عجم

عزرا بر احم

وعدم استقامت و قدرت و رفعت
عبارت است از کمال محمد و زین العابدین

[illegible]

مختار

خطیب کوی که روز عید فاطمه را من آن آمد و حاج ابوالمون چندی از آنجا بر این من آن آمد
 بزیر کف عبا گفت لودن لنا العظماء ولوا عندنا لعلنا ولو مننا لا نصا
 فالانظر انشدوا لطارق الفرس فلا ادری ما هی من الرادین بدو در منعم و ادری
 بیاد و قبول میکنم و اگر بداند بر میگردد پس چه چیز است نظر غضبناک و چشم زبین و حق و
 فکر من است و در این عبارات ایها ما ته مهت نوشتیم بر صاحب گل شد و بخار
 انشاد و ما من ضحاکان لمارطینی و لکن من عشی سحری بادک
 چه رضا بیشتر از این بخور خورشمن بید و یا خرباب خمر و خمر ادری و لکن کیک بیاد
 راه رود بسیار زرد و از خمر بوار شده بر هر چه بید و از باریان عبا خمر و ادری
 عالم و فاضل بود محمد و عبید بن فضل و عمره و همه اینها بر حسن و عبید بن عباس
 باب هفدهم در مدح ائمه انحضرت صلوات الله علیه و آله
 حوا احتیاج کنند

در کتاب **عیون** بهیقتی از حضرت و او از آن محمد بن اسماعیل بن حنیف در ایام تقصیر
رجول خباب رضا علیه السلام و بعد از خارج شد ندوبوی حضرت ابراهیم بن عباس و عبد
بن عباس و این دو از یکدیگر گفتند و زمین علی برادر و عبد و در راه در دو برادران
پس بماد شد نه در بر خوار گشتن او از زمین ابراهیم گفت بعد حمل الشوک اما
من الحرف فتاوی لا من الحرف بل من شد الشکف برکت این
ماده بود از فعل خار در حالتیکه بار بار و بود و از حرف **م** مستر میگفت نه از شراب بلکه از شدت
ضعف بود از آن گفت بر زمین علی که آخر این را تو برسان بر زمین علی گفت فلان گفتم

[illegible]

۱۰۰

که خرام کرده ام و با ویر بچ جبه تا خیره مع کو و حال نگر تو ش عرفان و آشی در کار خود هستی
برای نو سر از آن که در شعر قبل لے انت اوحده الناس طایفی فی فنون من الکلام النبیه
یعنی گفته شد برین که تو هستی عاقل تر و اوحده ای همه کیس در فنون از کلامهای تنریف و مشهور لکن
من جوهر الکلام بدیع یقیر الدیر فی بدی مجتنبه است از برای تو جوهر کلامها تازه
و مکی که با و غریبید در هر دست اگر کسی که بچند و جمع نماید او را فضل ما ترک مدح این بود
و الحاصل الی تمجین فیه و اینها چنان ترک کرده ایم این بجز علیها سلام را با وجود فضل و صفات
و جمع شده اند و داد قلت لا احدثک المذبح امامه کان جبریل خادماً لا یبسی کفیم
نیایم مدح و میک جبریل خادم پیراد بود ما مون گفت حست و صل کرد با و از مال
انفال و بنام شعراء داده بود و تفضیل داد او بر سایرین در کتاب اعلام الوری مرستار
این روایت را روایت کرده است در کتاب عبود محمد بن حسن ابن ابراهیم از محمد بن صفوان
و از حمزه روایت کرده است که گفت شنیدم از ابوالعباس محمد بن زبیر میرد که گفت خارج شد ابو نواس
روزی از خانه خود و چشمش گواران افتاد که با و محاذات داشت در وی و اغنید پیش بحال کرد از او
گفته که او عاب بن یحیی از ارض علیها سلام است پس ان کرد شعر اذا بصیرت العین من بعد
غایه و عارض فیک الشک انبتک القلب فی العنایه جو چشم از راه در و عارض نزد
در اشک ثابت میدارد در افق و لو ان فوما اموت لقادم لیتک حقاً لیتدل
به الوب و اگر طایفه و قومی قصد کند زهر آینه میکشد آنها را نسیم و عطر و ناز که را بید و استدلال
میکند بر تو و را در کن عین مکتب از محمد بن یحیی فارسی روایت کرده است که گفت نظر کرد ابو نواس
بابا یحیی عاب بن یحیی از ارض علیها سلام در و میکش که آن حضرت بر سر کو ابرو و از نزد ما مون بیرون آمد و داد

زینب

[illegible]

نصف

الى الخضر حتى يبعث الله
يفرق عنا الهم والكروب

با و خواهرش و بزرگوارش و عجل جبه و کینه گرفت و با قافله از فرود بیرون رفت و چون بمیان قوه
 رسید دزدانها را واداشت و گرفتند دزدان همه قافله را و گفتند و عجل هم گفت
 بستند و مالک نه دزدان تمام قافله را و در میان خود قسمت کردند قافله را پس مردی از دزدان
 این مرد عجل خواند ای فیلیم فی خیرهم مقسمنا و اید بهم من خیرهم صفات و عجل
 شنید و گفت بزدان که بشیر از چه کسی است دزد گفت از مردی که از قافله غارت کرده که او را عجل
 میگویند و عجل گفت گویند این قصیده من است و این یک بیت از آن قصیده است پس نزد
 دوید بطرف رئیس خویش و دانست در بالی آن مشغول باز بود و شیعه هم بود از
 خبر داد از آنچه از عجل شنیده بپوش رئیس خویش تا اینکه استیاد دزدان عجل را و گفت عجل
 هستی گفت بلی رئیس گفت بخوان قصیده را و او خواند پس باز کرد گفتند را و گفت
 جمیع قافله را و دزدانها هر چه گرفته بود از آنها بسبب کرامت و عجل و دزدانها
 بقم رسید و اهل قافله را از او خواستند که قصیده بخواند و عجل با آنها آمد که جمیع قافله را
 و چون جمیع قافله را بخواند و قصیده بخواند و مردم مال و خلعهای زیاد با و داشت
 و خبر جبه و حضرت که با و وقت فرستاده بودند از او خواستند که آنچه را ببرد و دنیا
 با آنها بفرستد و عجل استماع نمود گفت چیزی از جبه را ببرد آن با بده باز با و شمع کرد
 و از قافله بیرون رفت و چون از مسافت دور گذشت طایفه از جوانان عرب با و رفتی
 نه نه و از او جبه گرفته بجز از آن عجل بقم رجعت کرد و خواست که جبه را ببرد و گفتند جوانان
 از او استماع نمود و مانع خودی صرندند و بد عجل گفتند که دیگر ترا با و در این راه ببردند
 قیمة بگرد عجل استماع نمود تا آنکه با و بیست و دزد جبه پس خواست که چیزی از جبه با و بدهند و جبه

باز از جبه

و بشیر از جبه ببرد و بزرگوارش و عجل جبه و کینه گرفت و با قافله از فرود بیرون رفت و چون بمیان قوه
 رسید دزدانها را واداشت و گرفتند دزدان همه قافله را و گفتند و عجل هم گفت
 بستند و مالک نه دزدان تمام قافله را و در میان خود قسمت کردند قافله را پس مردی از دزدان
 این مرد عجل خواند ای فیلیم فی خیرهم مقسمنا و اید بهم من خیرهم صفات و عجل
 شنید و گفت بزدان که بشیر از چه کسی است دزد گفت از مردی که از قافله غارت کرده که او را عجل
 میگویند و عجل گفت گویند این قصیده من است و این یک بیت از آن قصیده است پس نزد
 دوید بطرف رئیس خویش و دانست در بالی آن مشغول باز بود و شیعه هم بود از
 خبر داد از آنچه از عجل شنیده بپوش رئیس خویش تا اینکه استیاد دزدان عجل را و گفت عجل
 هستی گفت بلی رئیس گفت بخوان قصیده را و او خواند پس باز کرد گفتند را و گفت
 جمیع قافله را و دزدانها هر چه گرفته بود از آنها بسبب کرامت و عجل و دزدانها
 بقم رسید و اهل قافله را از او خواستند که قصیده بخواند و عجل با آنها آمد که جمیع قافله را
 و چون جمیع قافله را بخواند و قصیده بخواند و مردم مال و خلعهای زیاد با و داشت
 و خبر جبه و حضرت که با و وقت فرستاده بودند از او خواستند که آنچه را ببرد و دنیا
 با آنها بفرستد و عجل استماع نمود گفت چیزی از جبه را ببرد آن با بده باز با و شمع کرد
 و از قافله بیرون رفت و چون از مسافت دور گذشت طایفه از جوانان عرب با و رفتی
 نه نه و از او جبه گرفته بجز از آن عجل بقم رجعت کرد و خواست که جبه را ببرد و گفتند جوانان
 از او استماع نمود و مانع خودی صرندند و بد عجل گفتند که دیگر ترا با و در این راه ببردند
 قیمة بگرد عجل استماع نمود تا آنکه با و بیست و دزد جبه پس خواست که چیزی از جبه با و بدهند و جبه

و نه فم و قیصر بنیاد که شش کرده بود و در او منصفه لطیفه نیز تحت نمود و در خود که خطی که اینرا که بسبب
مغوطه ظاهر بود و بعد از آن ذوالربیع سنین الی العاشر فصل بن سید و بر نامون نیز بن سید داد و در برابر یاری
رزدگی نواری کرد و دوم با فخر مریدیم در روز باران و کی در خضر و در مغوطه و در سحر خیز پس امر کرد آن
مغوطه را بن و از برای نواز غز و در احوست و بر شمشیر او داد و گفت جز این نیست پس و سر که در سحر
سراسر که او به شمشیر نواز در حال است و یا که او به شمشیر از برای سراسر رسد کان و در کف و سحر
و یا در داد و فخر بن خونی نه است فروختن او را بعد از آن بر شمشیر بوقت و چون در راه مر فخر بن
بر خود چو کرده و مار گرفته و از در باران زیاد میبارید و بارق مانند ما پیر این گفته و وقت تا به
در جمیع آنچه ما بن بودا خذ کرده بودند تا فخر بن بران پیر این و مندیل بود و در حضرت و در فخر بن
بعوم در فرمایش آتای خوم جانب رخا علیه السلام که ناگاه یک از افراد عریمه کنت برین و در زیر او
اب مفرود خداریا سستی را بر او و او را فخر بن بود و پس سید بود و فخر بن را در نزد یکی بن استاد
توقف کرده و آنجا اب و جمع نموده و این نمودار اینگونه مدام است خلت من تلا و در کبر
میگرد و چون این را از آنکه دیدیم تعب نمود از در نزد کرد و سید بن طبع کرد و در قیصر و منصفه و
گفتم یا سیدی انقصیه از کیت گفت ترا با این چه کار است وای بر تو گفتم در آن آل من نیست بتو
گفت انقصیه بسبب صاحب سیده مشهور است از آنکه مجبور به گفتم کیت او گفت و عیال بن عیال
ش حواله حیره خواجه هر نیز آفتم یا سید و این بن عیال ستم و انقصیه از دست گفت و عیال ترا
چه میگوئد گفتم و هر امر از این مشهور است پس آدم فرستاد نزد اهل خانه و عیال ترا از آنها حضور کرد و
از آنها پرسید بکی گفته این و عیال بن علی فراغت بعد از آن گفت من که شتم از هر سید
خانه گرفته شده تا بیک ضلال و ما فو قها بجهت کرامه تو و ندا کرد در کجا حقه که هر سید که گرفته

ana Jabir Abbas

اثر زکند و هم از آنجا که در قدم تا نه گرفته بودند و در این گرفته بودند و در هر دو
تا با این و محفوظ ماندیم همه به برکت این قیص و شغفه که کشف انچه میکرد و نظر باین منقبت
و عفو و شرافت و ادا و کامیابی از ناس باین قصه بر میخورند از آنکه ملاحظه این که
میکنند و نفس آنها خواش میکند در چنین که وقف و طعن نموند بر انقصید باین که رسد انچه
نفوس و نه که دفع نماید از خود این نقص و از آنکه بسبب بعضی از طعنون سطر است پس در راه کردم که
از آنکه در کتاب بنیام نه از انقصید و از آنکه ذکرت محل الوبع من عرفات
فاسبکت و مع العین بالعبرات شد از شد بمحل خانه و منزل و عذرات
پس بسبب کردم آب چشم را بچشم نظر و قل هر چه صبر و هاجت صبابی و سو
دیار افش و عراف و کم ماند در تمام تو خبر من و بگر که جفت او در روم خانه نیکه و دل
به آب دیده شده نه رفته و عرافت و ثوق را مدار می بایست حلف من لا ولا و قتل
و حی مفر العرافت ترجمه این که از شد است لال رسول الله بلطف من معی و باللب
والشرف و الجرات اینها مفر و عرافت بایست و منارل بایست از برای که رسول بر صلا
علیه و آنکه بود در خیف از آنکه مراد میبرد است و در بیت که خانه که نمیکند و در عرفیه که
محل و قوف بفره است و در جرات که موضع در جرات است دیار علی و الحین و حفص
و حمزه و النجاد ذی النقات اینها خانه های علی و حمزه و حفص و حمزه و حمزه
و سید سجاد که نصف است صاحب ثقات بود بغیر مواضع سیدان بزرگوار و بسیار
سید بنیه زده بود و ذی ثقات بنجه لقبان بزرگوار شده بود دیار عفاها
جبر کل معاند و لم یغف بالاکام و السنوات و اینها مفر و عرافت و جرات
خانه نیت و سید و عرافت که است اینها را جبر معاندین و جرات

انها را از جبر و جبر و جبر معاندین بزرگوار و سیدان معاندین دیار لعبد الله و افضل
صنوه سبیل رسول الله فلی العرافات خانه نیکه بود از برای عید و فضل و مثل او بود و ع
اوله و اینها اولاد و یا خالص و صاف شده از رسول صاحب دعوات هستند و در کلام جرات و معصود است
در انچه نیکه از عید و فضل از برای اولاد رسول است که عید و آنکه در اولاد و در اولاد و در اولاد
از انچه نیکه منازک است للصوم و الصلوة و اللقی و الصوم و الصلوة و الحسنات و النیکات و النیکات
نار و برهنه کاری و روزه و تطهیر و حیات و نیکو کار منازک جبریل الایمن عفاها من
بالسليم و الزکوات منازک و حی الله معین علیه سبیل سجاد و اخ
الطرافات منازک و حی الله بنزل حلالها علی احمد الوحداء و العذرات اینها
محل نزل جبریل الایمن است در محل میله با آنها از جانب خداوند تبارک و تعالی بایست و در آنکه اینها نیکه
و حی خدا و معین علم و لید و راه هدایت و رشد ندر و اخراج است راه اینها نیکه و عرافت هستند
که نیکه در حواله آنها و عرب و محمد صلی الله علیه و آله و در شهاب و روزی فاین کاوی شطینهم غریبا
النوی افانین فی الاقطار مختلفات هم الامیرات البقی اذا التقی و هم خیر ساعات و جبر
حات مطاعیم فی الاعشار فی کل مشهد فکشفوا بالفضل و البرکات اذالم تناج الله
فی سلواتنا بذکرهم اقبل القیلتا ائمة عدلهندی بفعالهم و تو من منهم ذلة العزات فیات
زد طبعی و بصیرت و زجهیم باری فی حسناتی دیار رسول الله اصبحنا بلقبا و دار نیاد
اصبحت عیرات و الرسول الله هلبه قاهم و الزیاد غلط القصرات و الرسول الله
خوهرم و الزیاد ربه الحلات و الرسول الله لیبی عریهم و الزیاد اسو السرات و ال
نهاد فی القصر مصونة و الرسول الله فی الفلوات فی اوار فی علم البقی و الله علیکم سلام

191

المستحقين

مرد

قبل درجہ

do.com


و حسنات بعد منازله کجایند بقیه آنها علی احمد الذکوی فی الصلوات و در فقهنا من ارباب و در
 بیان آنها از این جهت رحمت آمده که در نماز منازله غوم بجهت بقیه من
 زکات الشرائع منازله را قمر و باب قیمه و در باب آنها و امرن میگوید
 لغزش منازله کانت للصلوة و للنفی و للقوم و التطهر و الحسنات و در
 منازله لایم یجلی بر کعبها و لای صهاک فالت الحرات و در نمازها بریک حلال
 نکرده است بجز نعل آنهاست و بر صهاک نکرده عومات دیار عفاها جوی منازله
 لم یغف للأب و السنوآت و بار بر مندر کس کرده است از اطمینان بر نمازها
 و مندر شده که در سلام و لها فها نزل الدار التي خف اهلها منی عدا
 بالقوم و الصلوات بایت یا اکر بایت بایت یا اکر بایت سوال کنیم در درگاه
 و اگر گویند که هر روز در هر وقت بوده است عهد آل الله که هر روز عهد آن در روز و عهد
 عهد خود نمازین بر این در فروع نمی نمازین از آن و او را اولی قسط بهم علی
 اغانین فی الاقطار مفرقات هم اهل مبلات النبی اذا عثرا و هم مصادا فی ضحاک
 اذا لم یساجد فی صلواتنا باسمائهم کم یفضل الصلوات و در کجا نیدانند که در نمازها
 نینها که غرض من فرموده و مقصود نیست که بایند آنها که بسبب نماز واری و توارک شده اهل میراث بنی ساسان
 در تهمی از ارض در حاکم از این فرار و دور شدن با قطرها را پنجس فرودم و فرار رسیدیم بنحو و چنانچه
 متفرق شدند آنهاست اهل میراث بنی ساسان و قتیله نبه داده بودند و آنها بهترین سادات و اعیان
 و بهترین اعیان و حیات حفظ کنند و قتیله مناجات کنیم با خداوند در نماز و عفتان با ساسانیان
 قبول نمونار و مطاعهم فی الامعاد فی کل مشهد لقد سوغوا بالفضل و البركات

هائک حلال

انارة بقره و قول عهد آل
 لجهنم و صلوة بجهت جوین العین
 و افرج آنها از دارالانوار

بی طهم دهنده و طهم گفته میسند در وقت غنی در عیدیه و در هر مشهد تحقیق نرفت نیت اند بفضیل و کبریا
 و ما الناس الا غایب یکتب و مضططن ذواخذ و ثوات اذا ذکر و اقلی بید
 و خبی و دوم حین اسبلی العبرات فکفی یحیی النبی و کطهر و هم نکرهوا الحشا
 و غرات و منسند از مردم بکر و غرض تحقیق یا کجایند که در اول و اهل بیت او یکسانند بر پییده شده و بجهت عهد
 که گفته شده است که آنها و طبع آن آنها و غرض در وقتیکه از کجا نیدانند نقلی بدر و خیر و در خفا بنی ساسان
 عهد جس با نیکو چگونگی و درت بدار بنی ساسان و اقامه او را و حال آنکه آنها ترک کرده اند و کجایند از نیت و عوام
 طهر و در عهد کننده و یا خطیبا و تعالیت که در فقه و غیبت لقد کانی و فی المطال و هم فی قلوبا علی
 الاقطار منطوبا فان لم یکن الا قیر بجهت فها شمس اولی من هن فضیات تحقیق نرفت
 عیت بناید در کل گفتگو مقال و در سینه ای غولان و هم و هم میدارند عقد حرم و در حاکم بر و بجهت
 است توب و عهد و در آنها از عهد پس اگر نباشد عهد آنها که بسبب بنی ساسان ما شمس اولی و در
 دران دن و در بنی ساسان و در صرح اولی و در بنی ساسان و در بنی ساسان و در بنی ساسان
 در قیقه و در قیقه و ما با برول و در بنی ساسان و در بنی ساسان و در بنی ساسان
 قیرا بالمند بنی ساسان فقد حل فیه الاکن بالبرکات بنی الصلوة صلی علیه و آله
 و یلق عنا و در حاکم و در حاکم و در حاکم و در حاکم و در حاکم و در حاکم
 سیراب بکند باران رحمت خود خداوند برقرار و در مدینه است بدستیکه حلول کرده و در حل شده است دران کن
 بارکات و این برادر باری بر حیات است که رحمت بکند براد مالک و سلطان رحمت و برین از بار
 مقدس از بزرگوار صا هر عید و هر کس که در رحمت بکند خداوند تبارک و تعالی ما و یکم طوع میکند
 آفتاب در شرق و ظاهر و هر یک از سوارهای بنی در حاکم که از نماز و در شب کشته و باز کرده

منافقان قرین در اوقات

الامضاء: 

موضع قتل اوستا یا قریب
وکیل شدن اوستا آزادی
نه فقط فرات بفرزاد
دور حق

نوفواس
لکھنؤ دہشتہ لکھنؤ دہشتہ لکھنؤ

والقُصَصُ

۱۲۰۰ یا ۱۲۰۱

الشكك العمول
لاوراشة

والله اعلم

کرم معصومین
عزیزان

چهار

دعای رفع ریح و نفات
الحق الثاني
مفعول

هملت عليه
ازدانت

م

از عجب

ایفاء است

این احمد فتح خان فیضیه
که بر سر خواجه بود
فاضل است

ترابهی میکند و چوبی بر رو قند و زرشین میخوابد اگر آبی حلال بدین خلق او بگیرم و در دهان او بگذرانم
و بعد از آن بگیرم که بغضه در دریا میگوید که کفرت سزد و دهنش را بر کعبه حرم کردار و فرموده که لایا دین
لایا دین لایا دین پس عرض کردم فصلی را بطرف عراق بجهت نمود که او دست خواهد زد و در این
عالم بدارد و بگوید در عراق خواهد آمد اگر بغضه میگوید بجهت و در نظر او نشان تا از قیامت در شش قطعه
و در کاسه راه او را بگیرد و چون او با آنها بگذرد او را بگیرد و بگوید او در دوزخ کشته اند حضرت
در جواب من گفت نه و نعم و لذت نفرو و چون بچران که اسم من حضرت رسیدم بگواری نزد
و گریه بپرادم فرستادم و نوشتم با او که در اینجا کار هست که بگفته بودی و نشان منم اگر بگفته قرار
بگیرد و در دوزخین و چون بگفته بودم که تا بمیرم و در روز عتق شود رستم و او پیش من بماند
آنکه بگوید با و علم خبر نفوس و قصه را با و گفته و نیز با و علم کردم که جبار بموضع خلق و در دوزخ
در روز چنین و چنان خواهد آمد و گریه بپرادم گفت که مرا با و بگذارد پس او را و آید و در دوزخ
و در آنجا بقیع رحمت کرد و عمر هم بقیع آنکه بگوید من سورت کرده بودم گریه با و در این بین با و گفته بودم
سفر گفته بود با من علم سکوت حضرت او و دینا نگر است و من در این باب توضیح نموده ام گفت
و صواب است که تعرض اول نوی و دیگر اگر با تعرض جبار نشود و او از جاده سالم گشته
بعد در کتاب حرب الامم ابن عیسی از نظر روایت کرده است که نوشتم بجهت و در این
من در وی شرم از او هر که من و عیسی و اول من متدین بدین خدا و از عروجل و با طاعت تا بهیم و تحقیق
میدارم حقایق توران و اینکه او را نام از نورش می رسیده و چیزهای دیگر هم از نور او دارند و بنا استدلال و تحقیق میکند
بر من در حق تو دهان نمی شنود که آن میکند پیر تو زده است در دنیا و عجزه است و با شتابه بر اندازند و در
چیزهای دیگر هم میگردانند که بگوید ما توان که ایم از او چیزی نماند و جواب بناده ما را بخلاف آنچه از آنجا و اقربا و با جواب
دارد و در فقره اخوه عظمه و برادر است و هر ترسد و قیامه نماند و بعد از اینها صفوای حقایق کرده است با تو و در حقایق
از برای تبصره احوال آنها و کمال آنکه از او گفته اند و تو اقرار کرده با ما و از حق و نفی خفته و بصوفای بخلاف آنچه از آنها جواب
دارد گفته و موافق با قول اباء تو بجهت تحقیق در حقیقت میدارم حقایق تر تا بیک خبر و مرا بجهت تبصره

الحمد لله

[illegible]

وہ کسرا دیکھ کر ہنسی مچا کر فرمایا۔

تو کس در این بی‌خوفه و این سراج و صاحب این ایامه آقا ابن سراج و در خند بر خفا گفت
خروج او از آنرا که عداوت کرد با من بجهت مال عظیم در از این پس علیه السلام بود و در حیات
بر این تسمیه و او که خود میگوید که با من را از ابا و استماع خود از رد افعال من و نیز از تعلیم من و در
تعلیم همه اینها من بخود و چون حادث شد که حادث شد از حد که بر من خفت نمود و گفت که

• ୧୩

۱۳۲
 و انقدر نماندند و مقام و راجع شد و بالذات دادند پس داخل شدیم و سلام کردم و چون سلام فرمودی او را بگو
 و سوال کرد پس این امر کلی چه جواب داده که با آنها بعد از آن بوی گفت یا سیدی غمی تو نترس و بصره و غیره
 کرده و ما طلب نمائیم و من تاکنون نیمه زانو بر نفس خود میخیزم و در من بصره بدم و یا بگو که حضرت حق
 بلا خراج الی الکونین فاذا افضله البصره بفرقه بگو که بزد و چون پس بصره را میگوید پس از آنکه
 حضرت بیرون آمدیم و ندانستیم معرجه ای تا بقا داشته رسیدیم آمدند و در وقت گفت حضرت و آنها را طلبیدند
 و داخل خانها شدند و ابوهریره را گفت خورده بود و هر غم از اهل کوفه که ما انتظار داریم حاضر از
 طلب کنندگان و یا جماعت طایفه ای در راه بود تا رسیدیم در متوجه میاز و بوی گفت من چون آ
 مغز آن پس از کوفه بصره آمد و با و هیچ بدی ظاهر نشد در کتاب صفا و این امر را بنظر آورد
 است و فرستاد پس ای رضایه بصره حاریر را بجا آورد و اقامت بنزد حضرت در کربلا و تا وقت که حضرت
 بصره و نام او در نزد بزرگان حضرت فرمود بای من رحمت خواب بیدارند پس او را ندانند و
 طریقه در او از طریق بصره و یا زکات او فرمود و یک رقیه سری و محضه کردی و چون شام عنوم حضرت
 فرمود بنمایند امر خود را بر سر خود کردم بی درایت تو پس انداخت بر من محضه و در آن وقت خود بوی بصره و
 و بوی بر سطح بایم حضرت تشریف بردند از نزد من و من در قریب خواب کردم و احدین را
 از این حضرت نرسید نگاه ما نفرصد کرد پس که یا احمد و صدرا نیشنا ختم تا آنکه بعد از حضرت گفت
 اجابت کن تو لایم را چه باین آدم و عیم حضرت تشریف بردند پس در آن وقت خود بوی بصره و گفت خود
 مجتهد و ادم و وقت را در او فرمود و این طایفه بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره
 و چون خوابت در آن وقت خود بای صصصه بن خود را بفرست بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره
 نفس خودت بدرستی که بصره او بود و باز نزد هر ترا طول آورد و اهل ترا بعد از ایدم و در
 بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره
 روایت کرده است در کتاب صفا و این طایفه بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره بصره
 کتاب رضایه در بداد بن کثیر رقی نوشته بودند در حالیکه چنین خبری نبود نوشته بود که حضرت

১৯৩৬

سوال کرده از حضرت در این حضرت نوشته بودند بسم الله الرحمن الرحيم عافانا الله وماياك يا صاحب عافان
فی الدنيا والاخره بخند نوشتم بر تو در هر چه باشد در ما از لغت پس از نعمه از جانب خداست
خدا درت و شریکت نیست او را رسیدن کتاب تو یا با سلمان و یحیی و قیام غم بجاخت نقد
حاضر میوی کمتر یکدم پس اعتماد و اعتماد عظیم اینان را بدست اعتماد و دلخواه و لافقه الدب
در کتاب عقود ای بیو اطرا در همین عهد پس ظاهر و دست کرده است که در نزد پدر و خاندان بود
و در نزد اهل ابوالصلت هروی و یحیی بن راهویه و احمد بن محمد بن جبل پس پدرم گفت که هر دو از شما
حدیث بخوید ابوالصلت گفت خبر داد مرا علی بن موسی الرضا و ابو وهب از حضرت بطوریکه پدر او او
نامیده بود از پدر خوفا و اولاد آباء و خوه عظیم السلام که گفت رسول الله صابر علیه و آله الايمان
قول و عمل غیر ایمان مرکب است و قول و عمل است و چون خارج شدیم آمد گفت این چه نهاد بود
گفت این سوط جانی است و قیقه دیوانه او بدماغ خود خنجه برای او افات میزدی که کتاب معانی است
و در کتاب عقود ای یونس ابوالولید ما از نه خط را در همین بچند خط را نفی صاحب روایت کرده است
در اصل شد این به سعید بخاری بنزدت رضا علیه السلام و گفت که آیا رسانیده است خداوند قدر و نزلت ترا بجا
ادعا مانع این را برادر تو او را میگوید حضرت فرمود چه میگوید ترا خداوند خاموش بگذاشت و تو را داخل نماید فقر ایمان
ایمان نه شد خدا او را کو برادر من نباشد و خنجه استم مرترا بگری و در از آن حرم را او با حرم عطا فرمود عیسی
و علیه السلام پس عیسی از حرم و حرم از عیسی و عیسی علیه السلام شیخ را دادند و من از حرم استم و دیدیم
عنایت و من و پدرم شیخ را و احمد بن حنبل گفت من از تو مسئله عرض کردم حضرت فرمود برادر بیا
ترا قبول میکنی از من و منی تو غایت برنده از من و لکن مسئله ترا سوال کن این به سعید گفت مردی
چون گفتش بر مملوک مرا یا بدقتیم او را از دست در راه خدا انداخت و حق حضرت و فرمودی خداوند تبارک
تعالی در کتاب خود میگوید حق عا د کالحر چون الصدق پس هر یک از مالکیت او را در شفا نه باشد قیام
است و از او میگوید راوی گوید و بر دین رفت از نزد ما این به سعید و فقیرانه صریح کرد و بنویس او را خدا

وہاب محمد بن سید قریبی
قریبی بن مہربان

[illegible]

کراچی

[illegible]

وچونکه در این روزها که
حالی در صیفی کج است
در وقت

今

<http://fb.com/ranajabirabbas>

[illegible]

و این پنج غیر شیخ مفید است
فریاد انجیل هم از خود
مفید است

روایت کدھت

[illegible]

سفا حضرت فرمود نه برستیک اگر تم دفع میکند سفار البسب چنانکه دفع کرده از این دنیا و بسبب علی السلام
در همان کتاب بهمان سناده از این منسوب روایت کرده است که گفتیم برضا علیه السلام که راهم حضرت در هر وقت
بخدمت شما فرودم رسید از که چند بکنم عالم و بن خود حضرت فرمود از که این آدم چنانکه او مانوس است در دین دنیا
این منسوب گوید که برستم از خدمت حضرت و آدم زودتر از این آدم و رسول کردم از او باینکه محتاج بودم در همان کتاب
بهمان سناده از این عیسی و در هر وقت که فرستاد بسوی من او بفرستاد و با او بود که حضرت پس ام کرد و از آنجا
باینکه بروم بخدمت حضرت پس فتم و حضرت در حدیث در خانه خان بنی پس داخل شدم بر حضرت و سلام کردم که حضرت
ذکر فرمود و صفوان و حدیث سناده و غیر اینها آنچه که حدیث شده بودند و رفت خود که بکنم از این شفقت بکنم از این کتاب
بن آدم شد و با سلام باینکه از آنجا که میروید و حق او اینها و ده از آن باز و نفس خود گفتیم و در کتب که متوفی این است
بنوم در حدیث متواتر و آنکه اهل بیت آنچه که گذشت پس فرمود حضرت یا ابا علی علیه السلام که بفرستاد و با او از خدمت او
پس ام کرد و حضرت او در نزد پدرم و در نزد من به این پدرم که من محتاج شدم باینکه از نزد او است و من فرستادم
او میفرست بخدمت شما که حضرت فرمود اگر و برسی السلام ما او و بجز بکنم که کرد از فرستادن ما و بسبب شفقت
بود مبارک و بر او است و حضرت فرمود این کتاب را با و بر سر و هر گاه که بفرستد بسوی من از او پس بر سر کرد
کتاب گفته از آنکه باین آدم و بخدمت حضرت و سناده و در همان کتاب خراج از ابا العزیز و تلف حکایت میکند
که گفت داخل گفتم پس فرمود برای من بخون حسن الهامی فتم بخرد او و دردم شیخ منیکو و بیشتر رسو
که نشسته بود بر منشی و سر و پیش خود خوانده میکرد و سلام کردم او را و در سلام کرد و گفت چه کشتی خبر دهم از این
عراق مسمی گفت باین طریق و در جبهه گفت از کدام یک از آنها که تو گفتی از این صبره گفت این کتاب
و علم از کدامی تو گفتی او بفرستاد و مسمی گفت که تو گفتی در آنجا بفرستاد و گفت باین ارجای خود حجت

و در آن نزد من و خود بفرستاد و حجت در این ماکتف چه میگوید در آن ماکتف چه میگوید در آن ماکتف چه میگوید
که را مقدم بفرستاد و گفتیم که اگر بفرستاد و مسمی گفت رسول الله را مقدم داشته است گفت یا ابا العزیز
چرا مقدم داشته است او را گفتیم بجهت آنکه رسول الله را مقدم داشته است گفت یا ابا العزیز و تو افاضی الناس
بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
اذا قول تو بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
و مسمی گفت که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
و اگر او را بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
ما امیر و از آنجا امیر شد و ابا علی علیه السلام گفت که ابا علی علیه السلام گفت که ابا علی علیه السلام
او بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
لا انی فی اشغال و انما یکون فی غایت است که حاجت من بود و در این حدیث که در آن وقت
داخل میفرستاد و در آنجا بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
یا ابا العزیز از این خبر من بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
و در آنجا بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
خداوند را بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
او را بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
شما قاصد فرموده که از این خبر من بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
و ما بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
که اگر این خبر من بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
بعد از این او را بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
میفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز
که بفرستاد و گفتیم که بفرستاد و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز و گفت یا ابا العزیز

چون زمانه بفرستاد

[illegible]

رقم

[illegible]

[illegible]

وَابْتِغِ فِي سَبَابِ شُهَدَائِ الْاِحْسَانِ صَلَوةَ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ

[illegible][illegible]

بہارِ خفی

[illegible]

میلندروز

بابت شهادت و بکشد شهادت و بکشد شهادت
 سن لایح صلوات الله علیه
 و الحمد لله على ما طبع

در کتاب این اشارت می نمود که بطور ادرافین در راه صفه ثلث و مائین در برای نهر بود و آن
 بنام و پنج مائین است و در این راه دو ام یعنی یکصد و هشتاد و دو مائین و اما در قیام
 بود از نهر برادر و از راه این راه بود در کتاب گفته است که نهر نهر در راه صفه از نهر ثلث و
 مائین و در این راه نهر نهر بود و در این راه دو مائین بود و در این راه دو مائین بود و در این راه دو مائین بود

دیکھنا نوزرا بولہ خط

سفر

و معالجه کنندگان

<http://fb>

hoo.com

المسألة -

فہرست

دکتر

نور و دامن

١٥٦

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

به این جهت حمد و ثناء شود
 بنور و سیراب با کمال
 بر این سبک از برای افروز کار
 حق و حمد و ثناء در هر یک
 از روز مکرر از انوار حق
 است که آن بر کمال کار
 حق و ثناء و حمد
 حمد و ثناء و حمد

مجلس انجمن

قبول

و این از لایق و سعادت

نوحا بلوایت درویش

三

[illegible]

باب بیست و دوم در بیان ملکوتی و احکام آن

وكتبه سيادت ابور ابراهيم با و قتل الله تعالى من بعد بيعته و آتفر دغوضه من شد و عمو
عصا به شقيقت من بعد ما سعدت و معشره هلك من بعد ما سلموا از دزد خنده نند

محمد زکریا

[illegible]

سنگستان بنده

ملفوظات

دیر رسیدند و بدینجهان رسیدند و
دینور و غیره مشغول شدند که آنرا و
جری و غیره را بدو راه فرستادند تا باز
میر رسیدند

[illegible]

مکتوبہ

مربار

و به نظر من از قتل او است و معجزه
و عفو من است که او را زنده نگذاشته اند
و در آخر از عفو من است

و میگوید و ولد از لدنم اینجاست
که نشسته بر آن تخته و من میگویم

انکه نام آیه کشته اند بگویند
غیر از حق حاکم شرع و دریا

اولهت ارحم الراحمين

ما قنصتہ

פולט

السلام

یواہر

[illegible]

سلفها
میراد نذر ایل و اگر خون من بکشد خواب بچید و قهر کرد خواجه بود از آنکه مندر از آنجا که اگر بیدار شود و شربت جبهه من
بکشد بیدار شود و رفتند بیدار اهل بیت رسول اصبغ اید و در هر غلغله من در هر غلغله من و اندوه غلغله
بیت نیست طوطی که از این غلغله من است از برای خواب چشم من از آنکه بیدار شود و غلغله من و غلغله من
کم من ذراع لیم بالطف با من و عارض بصعد الثواب بصغو امسح من فسرهم بمقلد
و هم بقولون هذا سیدنا جبریل و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
بر ما در روی خاک خاک لید که شب که حیات و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
نهارت او و میقتدر منیت بیدار ابا انما السوء ما جازیت احدی حسن البلاء علی النبی و الی خلقه
علی الانباء صبی منی خلافة الذین فی انفاذ ذی بقصر ای است و بلکات کورید، امیر و حسن البید و
و بلکات من غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
نقل نموده ای است با کثرت و بر ما و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
و نیت و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
ایست من لا احب احدی من دینی یان و لا یکره احدی الا هم شرکای فی اهلهم کائنات و الی
علی حرد قللا و اسرا فتوفوا و من هب لعل الغراء باهل الودم و الحزن باه ما نطایفه از آنجا که اینها را
و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
کون و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
من غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
فوجه بر رویه ایا که بکشد غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
غلویم با الالباب کفوا زات و بلکات ما بهما من زات و در هر غلغله من و در هر غلغله من
اکله الحقد و الوخر ارجع بطون علی قمر الذی بها انک تخرج من دین علی و طه هیط کل امری
با کست لیدله خدا ما شئت و انفس دین بر الفاح بران عرب و در هر غلغله من و در هر غلغله من
عبادت که در غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
ما نون عا و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
رضا علیه السلام و گفت و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
خداوند است آنچه فی حاصل نموده و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من

در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
بود از آنکه بیدار شود و رفتند بیدار اهل بیت رسول اصبغ اید و در هر غلغله من و در هر غلغله من
التری طاب ارضه قطار من فی یان الوسی فی الفضل مثل اعنی النبی الصادق المصدقا
مالک فی حق القوا امثلة اسد بلف مع الحری خربا نیری بر منی کبر منی انفس منی است قصید
فرخ دین رسول عالمی و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
للجل للبی منی اعند کونما بصغو احد و یثقا اما عند بلک فی القیمة لاند الفی لیک من النجاة
لا یستغنی فی شفاعتکم علی احد فلیست بکم مکتوبا ای بر منی یان ایام وقت حج بکم روزگار است و در هر غلغله من
او که بکشد غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
نموده بیدار و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
احد فلیست بکم مکتوبا یان النامیه الا انه هو تواب بالثلثة شرفا شرفا ان الماشق و لهما
جاء الکتاب بک قصیدها ای بر منی یان ایام کبر منی یان ایام کبر منی یان ایام کبر منی
بلد عا و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
باب سیم در خیزه اسد از بیکه و ضربه صوبه
علی مشرقها الفتحه ظاهر شده است و معجزات الحشر
صلوات الله علیه است که در هر غلغله من و در هر غلغله من
از برای مردم واقع
شده است
در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من
در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من و در هر غلغله من

استقامت و جد

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

کردم اولی

کلی
سن کویت با من صل
و سلامت و خوش
گذردم و چون گویند

حضرت عیسیٰ

از اقسام

مرابط
خدمت و شجاعت و عبادت
کونید

میداد مع کتب

ایں چہ ہے
برہمن ہے

معارضه در حقوق

عفو

ف

24

[illegible]

عَلَىٰ وَعَلَىٰ أُولِي الْأَرْحَامِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

30

الحمد لله على النعم

[illegible]

وانتبه ترك مجرم

این کلام را

و جہاز از مودنی

منوچهر کبیر
ایل قاضی محمد قاضی

७५०

وہابیہ و سنیہ

[illegible]

ان طعن بر او انحضرت نموده تصدیق آن طعن را بنحو خود بر او رد کرده و اولی از آن طعنیست بابت سخن معتمد بن برهان و دوم آنکه
در آنکه خود را داده و او برایش رد آنحضرت گذاشت و چون آنحضرت از آن شادان و شمع امام الفضل شنیدند و بدین معتمد بن برهان
چیز دیگر نگفتند و خود را نداده و علیان خواه روزی را با هم رفتند و بنده خواهر کز او رسید بلکه هرگز نبوده و شخص را در علم بر خود
نوشته و در آن موضع جراح خود را مودر رسیده اند و درج او بر اقبال و فضل خود و علی که خود را بر آن غلّه و آنکه منزه است
در ادب است که نام و درج او بعد از خود باشد و او بعد از آنکه در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست
بنحوی که در آنحضرت است و علی که خود را مودر رسیده اند و درج او بر اقبال و فضل خود و علی که خود را بر آن غلّه و آنکه منزه است
در ادب است که نام و درج او بعد از خود باشد و او بعد از آنکه در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست

بوالغضرت صلوات الله

علم

[illegible]

مفتی اعظم

[illegible]

الوسلی بن نسوہ

زنی

۹ لایحه

و سر جنبه از خضره عاقل و قهار
در این کاس چون عاقل کرب را کمال بدیدان
هم خاسته عقل و نظر او در ظرف
و ما بایست و خوف او در رضا بحکم عقل
از دست مانع از خوف و سر میخیزد

اصالكم

[illegible]

062

مراد از محمد
شیرازی است

١٣١

موضع سرب در حقیقت به

بما يشاء ودر این

contact : jabir.a

و در کتب کهنه ندری جز آمدن
این خیر را باور نداشتند

三

[illegible]

د. ۱۰۰

دم آب

۲۵

[illegible]

شماره

خاندان پیر

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

دوونیم

[illegible]

دوستان مبارک

مقدس

دعوت عامی ۱

<http://fb.com/ranajabirabbas>

[illegible][illegible]

این خبر منسوب بر سید محمد تقی
حفظ فتویٰ دارالافتاء
مدرسہ اسلامیہ کراچی
بن اکتبر ۱۳۸۵

غفر

[illegible]

سان مهنت است از کار خود و شایسته آن را بر او گردانند از آنکه بگوید
برای من این کار را بکن و آن را بکن و آن را بکن و آن را بکن و آن را بکن
یا بگوید که مرا کار و مشورتی از آنکه بگوید

کتاب

و غرض آن بود که در این کتاب
و این مختصر و در این مختصر
و در این مختصر و در این مختصر

اور ایشہ

۷۲۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲۵۳۵۴۵۵۵۶۵۷۵۸۵۹۶۰۶۱۶۲۶۳۶۴۶۵۶۶۶۷۶۸۶۹۷۰۷۱۷۲۷۳۷۴۷۵۷۶۷۷۷۸۷۹۸۰۸۱۸۲۸۳۸۴۸۵۸۶۸۷۸۸۸۹۹۰۹۱۹۲۹۳۹۴۹۵۹۶۹۷۹۸۹۹

<http://fb.com/ranajabirabbas>

مرزبان

کوبیده

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

از احتیاج و مناظر

[illegible]

دادا بوبرادرس

[illegible]

الحطاب
الاموي
در مکتب
دست

في البيت
 في البيت
 في البيت
 في البيت
 في البيت

50

<http://fb.com/ranajabirabbas>

54

و نه که سید محمد باقر را بدین جهت می باشد

و غبار گردان
صفت کینه

جاری شد

گفتار خاص علی بن ابراهیم را میگوید و چون وفات کو ابو الحسن را میفرماید پس داخل شدیم بر جمع
 و حاضران و جمع را طعن شد از هر دو آنکه نظر کنند باین جعفر پس داخل حضرت حضرت شد عمری و بعد پس بنظر و گفت
 فرمود و ابو جعفر لباس خشن و زبر و در میان آن سجاده بغیر جاس سجده بود و نشست بیرون آمد ابو جعفر علیه السلام از حجره و در آن
 پیراهن از تصد و دلاء تصد و ثعلبی سفید پس عید استیلا و گفت از آن اعتبار که و دینا جو چشم او بود و شد
 استیلا و نشست جابر ابو جعفر ۲ بر کرسی و نظر کردند مردم بغیر بعضی بسبب خبر تنگ از آن که چلی تن گفت پس
 و کسی از قوم معمری انحضرت گفت اصلاحات همه چهره کردند و در دیکه ایشان بهر عید عید عید گفت دست راست او بر
 میوه و بر او حد جاری کرد پس حضرت ابو جعفر غضب و نظر کرد و گفت یا علم اتق الله اتق الله لعظیم و بعد از آن
 از خدا ترس و خدا بر رست که عظمت آنکه بداند ترا در بیانی بداند و چلی پس بگویند بر تو در جانشوی دای مردم
 بجز که عید استی عید عرض کو یا سیدی که نیست این آنکه سیلف پدر تو صلوات الله علیه حضرت فرمود
 شما بدار من را که یکم بنشیند بر من از آن و او و در کرسی بود گفت که دست راست او بریده و بنوعیه بنشیند
 زده و بنوعیه بر رست که حشمت مثل حشمت زنده است عید گفت دست زده عید سیدی و من طبع
 میکنم از خدا و من عجب از آن مردم و عرض کرد از سید ما ای اذن میفرماید ما را در سوال کنیم از تو فرمود پس ای

کتابخانه

[illegible]

مستحق وادع

فحات عمود خرد و نه
در نیمه است

مسحور

[illegible]

۵۰

[illegible]

عبدالله كفت يا ذا الجلال

ازینکه

۲۰۰

موتی

[illegible]

روزنامه

سند
یہ جو دربار اور کوئٹہ

[illegible][illegible]

الرحمن

وغير او فخر غلبه
واین شعر را فخر
صفا و نوزاد
و عبارت حدیث
است که در حدیث
آورد

۶۹۰

[illegible]

[illegible]

متعرض شود علم عموم با مقام ترا در نزد خود

سپتم باب و او از غموم بر این نیرو

ششم بدوستان جمع در محل

کتا ہے و امر کر دم ۱۴۱

طہریت کو

برای

بدانست که مرا و لید میفروای (۱۲)

برسانه چون بدیدم آن من گفت عیال تو بدست من می آید و ارم کثرت حضرت لیا خوارم برودم چو من با او رفتم و چون بدیدم حضرت
رسیدم گفت تو را اینجا بخش و خود او را در دخیل عزت و دخیل حضرت شد و چون در راه روال او به نزد من رسید و ارم
و سوال کردم از حال خانم پس خبر داد و از او پرسیدم رفت و من تغییر نامم و در این بانی دین میجویم ماهه خاد و از خانه بیرون
گفت تو خیران گفت من با و داخل شدم و دیدم او چو خیر را از استاده و سکوته فرستادند بعد از یک مہنت بعد از آن
جای نماز افتاد و از همه آنحضرت آنحضرت بر داشت و چون نظر کردم آنحضرت ایستاد و ارم گفت و دستم کردم پس
رفت و بعد از یک روز از غیر حضرت آنحضرت ایستاد و ارم گفت و دستم کردم پس رفت و بعد از یک روز از غیر حضرت
من دراز کردم دست من که آنحضرت گرفت و دیدم و بر روی خود که از دستم در آمد دست خود را گرفت و از دست من
و ارم آنحضرت دست خود گرفت و دست من را گرفت و دست آنحضرت را گرفت و ارم و ازین سوال کرد
و زبانی بنسب الله تعالی که او کثرت حضرت لیا خوارم برودم چو من با او رفتم و چون بدیدم حضرت
دست از ناخود خود و بعد از آنحضرت دعا خواند و دعا برای دلدادگرم در باره اعاده عیال من تمام شد و بعد از آن
دعا بر سر او کرد و من با او عیال تمام شد و بعد از آنحضرت دعا خواند و دعا برای دلدادگرم در باره اعاده عیال من تمام شد و بعد از آن
پایدم و چون نظر کردم شنیدم کلام از آنحضرت و نفهمیدم خیران میگوید خاد و از عیال من بیرون آمد
گفتم سید من چون من با شما میجویم خود را گفت من خود را گفتم این در خود و ارم تا به این وقت در بلاد
و چون از بلاد ترک بیرون آمد رفت بمنزله ای که در راه ترک بود و چون خدا را بخوارم کرد و ارم تا به این وقت
میکنند او در کتابهای کثرت من در چهر من مسود و بیاض و زین افزای رده است میکنند و نوشت بر من خیران که
فرمانم بر نزد تو هست در هر چه میجویم خود را گفت و ارم تا به این وقت در بلاد
در ارم به او تو ای تو او میگویند قبول مثل ایند ارم مرا بیا نه تا بدین حکم او و قبول کنم و در پس با آنچه تو مرا افزای پس
نوشتیم کثرت حضرت و جواب او را خواندم در وقتیکه نزد تو در ارم و ما خیر ارم بعد از آنکه تو قبول
بدستیکه حضرت رسول ص علیه و آله در نفرموده بودی و نه افزای را و پس در کتاب مشاهد و ارم تا به این وقت
میگوید در روایت شده است حضرت ابا جعفر علیه السلام بعد از آنکه فرمودید و ارم تا به این وقت
طفل خویش به نزد من آمد و دیگر به از من را با در رفت پس فرمود انا الحی انا العباد انا العباد
با خدا ان شاء الله تعالی یعنی من خیر من عیال و منم جواد و منم جواد کننده است و منم عالم به نهایی ارم تا به این وقت
انا اعلم بها شریک و ظواهر هم و منم داننده آنچه در پنهانی و ظواهری است و ارم تا به این وقت

أَبْوَابُ فَانْجِلَامِ الْعَاشِرِ وَالنُّورِ الطَّاهِرِ وَالْبَدْرِ الْبَاهِرِ فِي الشَّهْرِ
وَالْكَرَمِ وَالْحَمْدِ وَالْإِبَادِيَّةِ الْحَسَنِ الثَّلَاثِ
عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْهَادِي فِي صَلَاتِهِ
عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَوَلَدِهِ مَا نَعَا
الْأَيَّامَ وَاللَّيَالِيَ وَالْأَهْوَاءَ
وَالشَّهْوَاءَ

در این کتاب نیز چند بشر است **باب اول** در بیان اسامی و احوال و کنایه و اولاد این علی و علی اکبر و علی
در کتاب معانی الاخبار و بیون الحکومات در نیمه اول این پنج خوان و در هر غنیمت یکصد غنیمت که گمانی از خود بود اما
علی بن محمد و حسن بن علی علیهما السلام در سرین رای اسم او علی کزو و با پنجمه هر یک از اندوختن علی کزو غنیمت
کننا ما فی اسم حضرت علی و کتبش ابو حسن و لقبش نجف مرتضی نامی فقر عالم فقیه مومن طبیب متوال
علی کزو گفته اند و بنابر ابو حسن ابن ثانی و الفقیه الحاکم زکریا و طبیب پاکیزه دین نامی از حقیقت محمد در است کزو
تین ابا از حقیقت زکریا و لهجه و پنج تین نامی از زکریا و کلاطری این نهاد دهری در وقتیکه حضرت مسکوت بود ابو
هشیمه و وقار و چون الظلم میفرمود از او ظاهر و موقوف میشد و از ویضا و ادب و از نبی رسالت و امامه و مقصود
و خلافت در حقیقت شریف و نامع و ده که نبوت بود و خداوند کرده و برگزیده و مقرر از شجر رسالت بود و چه
شده و پسندیده و در حد کمال رسیده و تولد یافت و در کمال اسم دهر است در کمال از منته طایفه و با کمال از امور محمد
و در غنیمت پنج و بیست و نه از حجه نبویه صلی الله علیه و آله این عیاشی گوید روزی ندانم پنج از رجب سنه هجرت
و چهارده بود تولد آنجا و قضی روح شد در سرین رای در نیمه از رجب سنه هجرت و چهارده گفته شده
است از خود بنده و با حق ابو عبد الله و کتبش نیز در زکریا و در خود حضرت حضرت کزریا ابو محمد در زکریا از زکریا و کزریا
و بر وی که گفت اه گفته اند اما حضرت ام ولد او مسلمانه مغربیه میگفتند گفته شده است که مادر حضرت ام ولد او

الفضل

[illegible]

از شهرت

والله اعلم بالصواب

[illegible]

فقیہ
ملکی

بزر

برای متوکل علیه

۲۱۰

بارہ مئی ۱۹۴۸ء

०३-

[illegible]

۱۶۰۰

مورد

قوی

פנימא

در بعضی نسخه ها بجای دامن
دامن بدال است مخزن
بند در این است

فرستادہ

[illegible]

خفایا و احوال و احوال و احوال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

دعوت

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

مستور
تسنگل

المکوره
مسکن است

که دوست بردن
نسبده میوه

چهارم متعلق بسنن بخاری

مجلہ

[illegible]

سوم کل بود

<http://fb.com/ranajabirabbas>

هرگز منکر آن گفت که است بجز حضرت خردگوشتیار از سایر فاضل عوالم هر علیها بر سطح حرمت او را ندانم و بسامع او را ندانم و با
 ضرر غیرند باو متوکل بآن گفت چه میگوید و ای بختی بنواهد مد حضرت خردو را ایمان از او داد فاضل عوالم علیها را ندانم
 کن هر که ایضا را در کوچه راوی گوید که خیر و زیاده را که بعضی دشمنان او را علی بنجر حمله میکنند و غیره و از او بگویند
 پس متوکل ملعون را بخیر میل کرد بامید آنکه حضرت از میان برود به آنکه متوکل کار کرده باشد بخت یا با حسن جرات و با حسن
 زان بجز حضرت خردو این با تو است گفت کنی حضرت خردو یکم بی زبانه آوردند و بشیر از آنرا کردند و آنهاشش نیز خردو بی زبانه
 خواب ای حسن ابوی نیز با دیوان داخل نشد زیرا بطرف حضرت آمدند و چون از در میسر بود آن حضرت انداختند و دست
 حقه با آنرا دراز کردند و سر او را خرد و در دستها که دارند و آن حضرت دست مبارک خود را بر آنها حاکمید و باین کار دست
 خود را به پیروی و بکنار میکنند و پس گویند معرفت تا آنکه همه آنها خرد و بکنار کشیدند و در پیش روی حضرت ایستادند و بر
 متوکل گفت ایکنار خوب بخت نام بر او در آن او را زانجا میسر از آنجا بختش را میسر متوکل گفت عرض کرد
 یا حسن ای الله کرده بگویم متوکل بر او داده کرده بگویم و بر ایما یقینی حاصل شود بفرمانی تا و در دست مبارک که ایستاد
 پس حضرت ایستاد و بطرف زردبان آمدند و بشیر را در اطراف حضرت نمودند و خردو علیا می حضرت میبایستند و چون ای
 خردو بول و درجه که است بشیر را بهشت خنده و بدست نهاده کرد که بر کردند و همه برگشتند و حضرت با آن فاضل
 و خردو هر که مدعی است که از او داد فاضل است بی در زانجا بختند متوکل بان زن گفت تا زانجا بختند که از او داد فاضل
 باطل و دروغ کردم و من دختر فلان یکم داد از او در اوج فقر متوکل گفت بیدارند او و به پیش بر کار متوکل
 او خواهی کرد و او به بخت در کتاب استاد و دخلی که از او پس علی در دست نهاده است و خبر او را ازین پیش خبری
 در ناخوش نشدم و طلب آنکه بر تو من است بخت بر این نه و باید از هر سو بکنند و از این سخن نه مرا و بعد از آن دو در دست
 بعد از آن صاحب بی بی که در آن حال حاضرند و با او بگویند که او را در آنجا بختند و او را بختند و او را بختند و او را بختند
 و منفری و کلان بدو را و در درختی کنی چون دو را و او نشدیم و حق تمام در پیش نهاد که با صفاقت نهایی نیز در این تمام است
 و کتابا علی بنجر از این زمان است که در آن گفت در دست نهاده است و او را بختند و او را بختند و او را بختند و او را بختند
 میباید که همه در نهایت بحالت در زندان حضرت خردو این زن است که بکنند و همه حکم خود است و همه در دست نهاده است از آن بیرون
 احکام حضرت خردو واتی بود و همه متوکل را داشت و داشت نهاده است و او را بختند و او را بختند و او را بختند و او را بختند
 امر آن فاضل حضرت خردو را در آن حال که او را بختند و او را بختند و او را بختند و او را بختند و او را بختند و او را بختند
 این که شد و بشیر را بختند و او را بختند و او را بختند و او را بختند و او را بختند و او را بختند و او را بختند و او را بختند
 خردو از آن زمان که در آن حال که او را بختند و او را بختند و او را بختند و او را بختند و او را بختند و او را بختند و او را بختند

دکھو

<http://fb.com/ranajabirabbas>

[illegible]

انہ غولہ دوم

مردم محترم

ما و صحت و

[illegible][illegible]

۱۳۸

[illegible]

در سید الشریف

حنفی

و آنحضرت بعد از آنکه فرمود بده با محمد سر از دنیا روده بین آن خفیه سر از دنیا روزه از برای خود برداشتم از دنیا را این
عطا در حقیقه معجزه بود در صورت برپا نهادن کمر کونک و مثال این عطا را شنیده بودیم متوجه می گردیدیم که این عطا را اهل
ظاهر خود و دنیا را مادی که متعلق است در طلب است در بقیه این زمان هر یک دنیا را معادل در آن ملک زیارت است
و دنیا را این عطا و جزئی آنجا بود که افراد صد هشتاد هزار آن را میجو در کمال صفات است و در فرستادن متوجه
بنی ابر عتاب بدیده و بیادورد علی بن عمر علیه السلام بفرموده ای و شیعه می گفتند که آنحضرت عیب میداند و در حق
عتاب نه آنخوف جز بود و چون بدیده رسید دید آنحضرت را در پیاده پوشیده است و آن در نهان به صفت
و بسیار رعبت ابر شده و باران بارید عتاب گفت این یک و چون بظنا طوین رسیدند حضرت او دید
و دل او متعلق است با فرموده ای اما آنکه بدیده را عرض کرد در قلب من جبهه بود که میگویم از او میترسیدم
چونکه ام اضطراب و قلق است حضرت فرمود جواجی بود آورده است و بسیار رعبت بن رت دادند
او و بقضا جواجی او پیش قدم می گفتند او عیب میداند و این صفت خود است و برای ظاهر
در حقیقت الاصلی که علی بن خنیزار میگوید که او عیب کشم و دیدیم در سلطان بیرون رفته است
جبهه صید و فصل بیج بود که هرگاه در عودم که از آنجا بستان پوشیده بود و بر حضرت ابر است
پیاده بود و باریک بود و بختان و من خفا در سابق گذشته است که آنرا است میگویند او عودن و بسیار
خوف و ترسند که وقایع باشد با آنها در روز جنگ و دم از خود گرفته بود و عودم تعجب میکردند از او و می گفتند
ایا نمی بینید این مدتی را و اینچه در بخود کوه است و من در پیش خود گفتم که اگر این امام میگوید میگوید
و چون مردم بخواهند گفت نگذارند که اگر میبندند عظیم دارندیم بارید و جاریند و بمانند احدی
مگر آنکه در چنین نزد غرق در با یون نه اند حضرت خود فرمود و سالم بود از هیچ آنها من در پیش خود گفتم
نزدیک است به امام که بخواهد از آن گفتم منی سوال میکنم از او از جنبه عرق کند در پیش خود و
ان باز در پیش خود گفتم که اگر روی خود باز میکند برای من امام است و چون بمن نزدیک نه روی میکرد
خود باز فرمود و گفت که عرق جنب در ثوب جنبه او را خواهم بکند جایز نیست باز در آن ثوب را گذاشت
او از غلغل که باک نیست و بعد از این در قلب من شک و ترسیدم مانند در صفات آن کتاب بر آن از

[illegible]

52

52

[illegible][illegible]

۱۰۰

[illegible]

۲۰۴ عالم واجبه که بهت بعض خود از این سکه لطیف کرده است و از این لطیف خود را نمی میرد و اطاعت خود را
سیده و اورا اذین قول و ما غنوا الا ان اغناهم الله و هم و له من فضل در جای که پروردگار خود را بکار خود
که بکلی ناز دارد این را در دلاور و بوی از فضل و جان خود و خود را حضرت که پروردگار حیات سکه دل
قول سکه که اگر ترک کرده است طاعت رسول را و حال آنکه عند الله با شما در درجات و طبقات هم و سبیل طمان
که میگویند یا لیسنا اطعنا الله و اطعنا الرسول و احسن من عند الله بصفت آورده که در حقیقت
پروردگار عالمان نزد یکدیگر است و اطاعت خود را بکار خود میبرد (اطعوا الله و اطعوا الرسول و
واوای الامر منکم و در جای دیگر میفرماید و احسن من عند الله و اطعنا الرسول و احسن من عند الله و در جای
دیگر میفرماید ان تؤدوا الاماننا الی اهلها و در جای دیگر میفرماید اتصلوا الی الله انتم
لا تعلمون از آنجا که صف آورده می شود و در دلاور و بوی از فضل و جان خود و خود را حضرت که پروردگار حیات سکه دل
آنکه باشند پس بعضی صف آورده می شود و در دلاور و بوی از فضل و جان خود و خود را حضرت که پروردگار حیات سکه دل
صلوات و در ذکر اوصیای بر او حضرت امیر صلوات الله علیه و هم سبیل طمان اینها است و اینها است
لئے او برین ترین کنیات اگر گفت و خواست نماید ما را که سبیل طمان اینها است و اینها است
زینت کند ما را که سبیل طمان اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است
و عظیم تر از این عظیم تر از این عظیم تر از این عظیم تر از این عظیم تر از این عظیم تر از این عظیم تر از این
پس اگر در شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها
بگوید اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها
هم پس اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها
در اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها
و اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها و شکر اینها

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و خبر داد مرا عبد بن سلک که درین موسی رسیده بود و درین فرج به دعاست که سوال میکرد از خود و بگوید که در این
در گفت که او اجابت فرمود موسی و در این کوه گفت که ای کس علیه السلام گفت حضرت فرمود که بگویند که
و در این کوه فرمود از او و در این نظر کن و چون فرمودند که ای کس علیه السلام گفت حضرت و در این
گفت پس از آن در زمین موسی که داخل شود و نشست او در پیش روی آنحضرت و چون در پیش نشد از آن دادند
موسی پیش آنحضرت و نشست او در صد مجلس بعد از او از آن داد آنحضرت و در این کوه
دید ای کس علیه السلام گفت حضرت و در این کوه گفت حضرت و در این کوه گفت حضرت و در این کوه
که در میان آن کس که است شایسته تر از این کس که است و در این کوه گفت حضرت و در این کوه
ای کس علیه السلام گفت حضرت و در این کوه گفت حضرت و در این کوه گفت حضرت و در این کوه
فلما تبارخا المقالة قضا لنا عليهم بما هوى نداء الصوامع ترى ناسكنا الى الجيد
بفضلنا عليهم جهنم الصوت في كل جامع فان سبوا الهنا حمل حذنا ونحن سبوا كمال الخوا
الطواع ترجمه شایسته است که تحقیق فرمود طایفه از ائمه را با سبب نبینند خدا و در از آن کس که
اصح کتبه از کتب و غلبه و بطریقت و چون شایسته گفتم و در کتب و حکم از برای ما بر آنها آنچه خواست او و ما و صوامع
منها و صوامع و در این کس که است شایسته تر از این کس که است و در این کوه گفت حضرت و در این کوه
و در این کوه گفت حضرت و در این کوه گفت حضرت و در این کوه گفت حضرت و در این کوه
بدتر که رسول خدا که است و در این کوه گفت حضرت و در این کوه گفت حضرت و در این کوه
چیز است حضرت فرمود که هلا ان لا اله الا الله و شهادت آنحضرت و در این کوه گفت حضرت و در این کوه
نویسند پس خندید و در این کوه گفت و در این کوه گفت و در این کوه گفت و در این کوه
بن کلام و در این کوه گفت و در این کوه گفت و در این کوه گفت و در این کوه
ای کس علیه السلام گفت حضرت و در این کوه گفت حضرت و در این کوه گفت حضرت و در این کوه
ان بلغات من الامم مشرق و مغرب و فلان هذا یعنی که از مردمی از ائمه و از کلام یکسانهاست و در این کوه

[illegible]

[illegible][illegible]

一

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

21.

الکتاب فی فضیله و در بیان
و سایر در اینجا را در هر کجای که
باشد در هر کجای که
ما فرموده است

المؤلف

[illegible]

۲ در سید کبریا
ساعت عید
مکتوب ص ۲۲

[illegible]

از شریف

High

خز

212

برکت اربعه جلد
شرف

من و درینا غضب است و الا سوار و الکحل فافتح القبر عنهم حين سألهم تلك البيعة عليها الله تقتل قد طال ما
 اكلوا داهل وقد شربوا واصبى اللحم بعد كل قد اكلوا فغيرت بيعة فخر و خايدند در سرای کوهما در آنوقت نایب از غلبه
 کوچ و منفعت نکرد و اما بر کوهما چون وقت کرد بر کوه و دیدن و کوه و بنه قرار دادن نفع نمیکند و اما نالی نشوید و غریبه ای که از آن نایب
 و سالی قرآ و کوهها شدند ای چه بد و آدات این در دوزخ و ناله ندا کرد و اما بنه نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 در میان نالی است و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 فصیح که نیت این رویه و اما کوهما میگردند و در نیت برکتی و اما ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 گود این رویه و در نیت که از آن نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 او که کوهما نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 که کوهما نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 و اما ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 بفتح سوره نوره که در آن نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 سوار دی در لب خود و اگر سوار کوهما که نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 که و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 و اما ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 طایفه نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 چرا که نالی که نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 که ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 از این نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 نصبت که نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 که نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 و اما نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند
 چه بسیار و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند و ناله نیند

دولت

<http://fb.com/ranajabirabbas>

از راه های که می رود
باز - ۶۶
در این باب

<http://fb.com/ranajabirabbas>

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

در دین دنیا

وحملة

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

اَبُو بَارِزَةَ الْكَلْبِيِّ عَشْرًا وَسَبْعِينَ
 الْبَشِيرِ وَالْكَافِ الْمُنْتَظَرِ وَشَافِعِ الْحَشِيرِ
 السَّيِّدِ الرَّضِيِّ الَّذِي اَبَى مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ عَلِيَّ
 الْعَسَلِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى بَنِيهِ
 الْكِرَامِ وَخَلْفَتِهِ خَائِمَةِ الْأُمَمِ الْأَعْلَامِ
 مَا تَعَايَنَ اللَّيْلُ وَالْأَيَّامُ
 وَأَبْنَى شَيْئًا يَنْجِي
 بَابُ اسْتِ

بَابُ اسْتِ در ولادت و هجرت و نقیض خاتم احوال مادر حضرت و بعضی از جمیع احوال انجمن علی علیه السلام
 در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است
 آن حضرت را ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است
 بر روی یک کتاب حدیث و در آن کتاب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است
 سینه حضرت را ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است
 و در کتاب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است
 الفاتحه حضرت را ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است
 معروضات این هجرت از آن حضرت است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است

بلغ حدیث

از خود ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است
 اوم آنسان حضرت را ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است
 که ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است
 ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است
 در روی یک کتاب حدیث و در آن کتاب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است
 سینه حضرت را ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است
 و در کتاب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است
 الفاتحه حضرت را ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است
 معروضات این هجرت از آن حضرت است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است و در این باب ششصد و بیست و یک حدیث است که در این باب جمع شده است

از قول او

[illegible]

فصل

<http://fb.com/ranajabirabbas>

۷۴۱

[illegible]

ان جود انی اور کستہ دم

[illegible]

مستغفر

花

ع

میگوید نسیم الله علیه السلام فرموده خداوند عالم فرموده که یدر در دنیا که میگوید خداوند عالم فرموده که
ما منکم من یجوز و در بعضی نسخه ها که ما منکم من یجوز و در بعضی نسخه ها که ما منکم من یجوز
 جیداً و اگر گفت که خداوند و بخندد انس هم شریک قرار داده شد پس آنکه غرض از این برادر و برادر غلطی است و در بعضی نسخه ها که
 انروزه بنمایان فرمائی حضرت بود و میگوید ان الله لا یغض ان یشکک و بعضی نسخه ها که ان الله لا یغض ان یشکک
و یجوز و در بعضی نسخه ها که و یجوز و در بعضی نسخه ها که و یجوز و در بعضی نسخه ها که و یجوز
 میگوید حضرت فرموده خداوند است بین ان الله او یکنه باو و او او است بود که آنکه او یکنه باو و او او است
قول خداوند است و در بعضی نسخه ها که قول خداوند است و در بعضی نسخه ها که قول خداوند است
 خود است و در بعضی نسخه ها که خود است و در بعضی نسخه ها که خود است و در بعضی نسخه ها که خود است
 میگوید در بعضی نسخه ها که میگوید و در بعضی نسخه ها که میگوید و در بعضی نسخه ها که میگوید
عن نظر خود تعالیست خداوند جبار عالم را از آنکه خانه این و حق را خلق اینها علی علم است اینها پیش از خلق آنها بنا قسم
 حق خواهد کرد و آنرا حق بنده است میگویم و در بعضی نسخه ها که حق بنده است و در بعضی نسخه ها که حق بنده است
ای قرآن خلقت یا غیر خلقت پس ابو جحر فرمود یا ابا سلمه الله خالو کل شیء و ما را در حق خود فرموده خالق همه اینها است
 و در بعضی نسخه ها که و در بعضی نسخه ها که و در بعضی نسخه ها که و در بعضی نسخه ها که و در بعضی نسخه ها که و در بعضی نسخه ها که
 میگوید داخل میجو با ندر کمال معرفت پس عقد کوم خداوند و در بعضی نسخه ها که و در بعضی نسخه ها که و در بعضی نسخه ها که و در بعضی نسخه ها که
 نظر خود و گفت بنی اقامه کن و اینجا برادر منی بر سر تکیه اهل معارف و دنیا اهل معرفت و قدرت هستند خداوند را از
 اننا یفرید یا ابا سلمه و در بعضی نسخه ها که اننا یفرید یا ابا سلمه و در بعضی نسخه ها که اننا یفرید یا ابا سلمه و در بعضی نسخه ها که اننا یفرید یا ابا سلمه
 و علامه الکاشانی از کتاب ابن عباسی با ندر مقدم مثل او ذکر کرده است در کتاب غرر الحیات ابو یوسف میگوید در بعضی نسخه ها که
 بن رضی الله عنده و حضرت ابی جحر بودم و او از حضرت توالی کرد از این و گفت با من میگوید که هر چه میگویم
 و بر روی اصل چیز را نایده میگویم حضرت فرمود با من گفت و دنیا را بعد دنیا را بعد و با آن دنیا عهد و پیمان من
 در بعضی نسخه ها که در بعضی نسخه ها که و در بعضی نسخه ها که در بعضی نسخه ها که و در بعضی نسخه ها که در بعضی نسخه ها که

نصف مایه

<http://fb.com/ranajabirabbas>

در آرد

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

七

دوست

7

[illegible]

انصار بر فقه و مایه کرم

زمیندار

[illegible]

و بعضی نوار و بعضی کبریا
رشته که رشته از جنس کبریا
کوبانیکه کبریا و کبریا
بروز رشته در الیاس

مجلس مقابله

بغیر از این

<http://fb.com/ranajabirabbas>

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

۱۲۰

[illegible]

مختصر نظم بر

و در کتاب بنفشه الطاهره

حرف خلی و ضمیر غما
و با صد
پند

شده ایم

[illegible][illegible]

مضرب و با چرخشید از
چرخش و از آغازند

[illegible]

ایماندار و محسنی خیر نامه

۶

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

اسم پر مخم

رقم در جدول

زود که که برستم و در
 لایکم بن و سیمای
 رة و در و در و در
 در کتاب و در
 بر و در و در و در
 در و در و در و در
 در و در و در و در
 در و در و در و در
 در و در و در و در

ب ط م

که غرض حق از این است
و چون به تمام اقسام
برزخ می رسد و
راسانند و بعد از آن
چهار طبع می نمایند
که آن نفس را
باشد که نام آن
و کذا نفس حقین
نوشته

[illegible]

الحمد لله

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

دے

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

در نهر رمضان

فصل در ستون فقر

[illegible]

[illegible]

معروف نزارم و در یو ل ۱۲۱

متمم عقد و رفاقت از غنط و حط

وضعت ودرگاه

[illegible]



jabir.abbas@yahoo.com